

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حسین (ع)، امام تحول

سخنرانی مکتوب

«تیسریں برس چستی، چرانی و چکوگنی تحول بر اساس بیانیه گام دوم»

«فرآیند بزرگ و جهانی پل سال دوم»

کانال «حکمت بیان»

<https://eitaa.com/hekmatebayan>



مقدمه:

مقام معظم رهبری فرمودند: «هر جامعه‌ی زنده و پویایی به تحوّل احتیاج دارد؛ ما امروز به تحوّل احتیاج داریم، در بخشهای مختلف... انتظار من از خودم و از جوانهایمان و از ملتمان و از نخبگانمان این است که در فکر ایجاد تحوّل در بخشهای مختلفی که نیاز هست باشیم.» (سخنرانی تلویزیونی به مناسبت سی‌ویکمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)).

آخرین مأموریتی که مقام معظم رهبری بر دوش نخبگان جامعه گذاشتند مسئله تحوّل آفرینی است. از سوی دیگر، بیانیه گام دوم، به‌عنوان نقشه راه چهل ساله انقلاب هنوز روی میز کار جامعه تبلیغی کشور قرار دارد.

بر این اساس ده جلسه سخنرانی مکتوب ویژه محرم ۹۹ با عنوان «امام حسین (ع)؛ امام تحوّل‌آفرین»، در راستای تبیین چیستی؛ چرایی و چگونگی تحوّل بر اساس بیانیه گام دوم تهیه گردیده است.

امیدواریم این سلسله سخنرانی‌های مکتوب، سرآغازی برای شکل‌گیری جبهه‌گفتمان تبلیغی برای خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی، بر اساس بیانات مقام معظم رهبری باشد.

همچنان که در مناسبت‌های گذشته سخنرانی‌های مکتوب براساس بیانیه گام دوم با این هدف تهیه گردیده است که عبارتند از:

۱. زبور انقلاب اسلامی: سی جلسه سخنرانی ویژه ماه رمضان ۹۸؛ خودسازی، جامعه‌سازی، تمدن‌سازی

۲. عزت عاشورایی: ده جلسه سخنرانی ویژه محرم ۹۸ با محوریت عزت در بیانیه گام دوم

۳. نیاز به حامی: نقش خانواده در تحقق بیانیه گام دوم در محورهای بیانیه؛ فاطمیه ۹۸

۴. عرفان و معنویت اقتصاد: ۵ جلسه سخنرانی در راستای تبیین محور اقتصاد در بیانیه گام دوم.

به فضل الهی در محرم پیش رو محصول تبلیغی دیگری، با محوریت بیانیه گام دوم با موضوع تحول براساس بیانیه گام دوم ارائه می گردد.

از آنجاکه تحول روحی، بنا بر آیه ۱۱ سوره مبارک رعد،^۱ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»، اصل و آغاز هر تحول اجتماعی، سیاسی، اقتصادی هست. آن چنان که علامه طباطبایی ذیل این آیه شریفه می فرماید: «میان تمامی حالات انسان و اوضاع خارجی - چه در جانب خیر و چه در جانب شر، يك نوع تلازم است» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۳)؛ بنابر اهمیت دو صد چندان موضوع تحول روحی، نسبت به بقیه تحولات و قدرت تاثیرگذاری آن بر دیگر تحولات؛ شش شب اول، پیرامون برخی از موانع اصلی تحول روحی که عبارت اند از ۱. ترس؛ ۲. غرور؛ ۳. یاس؛ ۴. دون همتی؛ ۵. راحت طلبی سخن گفته می شود. سپس در شب هفتم، هشتم و نهم به سه بُعد دیگر تحول یعنی ۱. تحول اقتصادی؛ ۲. تحول اجتماعی، ۳. تحول سیاسی خواهیم پرداخت و در شب دهم، به تبیین بزرگترین مانع تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یعنی غرب زدگی می پردازیم. البته در همه این موضوعات، در واقع ما به دنبال تحول فرهنگی هستیم.

^۱ ر ک به شب هفتم، تحول اقتصادی.

پیام کلی و روح حاکم بر ده شب سخنرانی، عبارت است از تبیین چیستی و چرایی و چگونگی تحول بر اساس محورهای بیانیه گام دوم اما پیام هر شب متناسب با محورهای بیانیه گام دوم، طراحی شده است؛ بنابراین پیام شش شب اول «معنویت و اخلاق» در بیانیه گام دوم است. سپس در شب هفتم که موضوع آن تحول اقتصادی است. به محور اقتصاد در بیانیه گام دوم، می پردازیم. در شب هشتم که موضوع آن، تحول اجتماعی است، به محور عدالت و مبارزه با فساد در بیانیه گام دوم، خواهیم پرداخت. در شب نهم که موضوع آن، تحول سیاسی است، محور عزت ملی و مرزبندی با دشمن در بیانیه گام دوم تبیین می گردد و در شب آخر که غرب زدگی به عنوان بزرگترین مانع تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مطرح می شود به توضیح و تبیین محور استقلال و آزادی در بیانیه گام دوم خواهیم پرداخت. در لابه لای بحث نیز موضوع تغییر و تحول در سبک زندگی به عنوان یکی از محورهای بیانیه گام دوم اشاره می شود؛ اما در محور علم، از آنجا که الحمدلله کشور ما در این زمینه پیشرفت خوبی در این زمینه داشته است، ان شاء الله در مناسبت های دیگر به ضرورت، به آن خواهیم پرداخت.

شب اول: امام حسین ع؛ امام تحول آفرین

پیام: «ضرورت تحول، در زمینه سازی برای ظهور»

شب دوم: تحول روحی؛ آغاز و اصل هر تحولی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

شب سوم: موانع تحول روحی: ۱. ترس

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

شب چهارم: موانع تحول روحی: ۲. غرور و یاس

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

شب پنجم: موانع تحول روحی: ۳. دون همتی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

شب ششم: موانع تحول روحی: ۴. راحت طلبی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

شب هفتم: تحول اقتصادی

پیام: «اقتصاد و تحول در سبک زندگی اقتصادی» (بیانیه گام دوم)

شب هشتم: تحول اجتماعی

پیام: «عدالت و مبارزه با فساد» (بیانیه گام دوم) و نقش جوانان در تحولات اجتماعی و مطالبه
گر

شب نهم: تحول سیاسی

پیام: «عزت ملی و روابط خارجی و مرزبندی با دشمن» (بیانیه گام دوم) و نقش مدیران جامعه در
تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی

شب دهم: غرب زدگی؛ بزرگترین مانع تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی

پیام: «استقلال و آزادی» (بیانیه گام دوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب اول: امام حسین ع؛ امام تحول آفرین

پیام: «ضرورت تحول، در زمینه سازی برای ظهور»

سیر بحث:

در این جلسه، ابتدا بر اساس سخنان امام حسین (ع)، حضرت را به عنوان شخصیت تحول خواه و تحول آفرین معرفی کرده تا تناسب بحث با محرم مشخص گردد. سپس تحول روحی، به عنوان فتح الفتوح قیام اباعبدالله (ع) معرفی می گردد. همچنین به نمونه های از تحولات روحی که اباعبدالله (ع) در اربعین و در افراد پدیده آورده اند اشاره می نماییم. تحول روحی، کار هرکسی نیست بلکه کاری خدای است و خدا این کار خدایی را به امام حسین (ع) سپرده است.

بعد از این، به دو ضرورت تحول خواهی که عبارت است از ۱. تأمین منافع، ۲. حیات و ممات ما به تحول وابسته است، اشاره می گردد. علاوه بر این، امام زمان (عج)، امام تحول آفرین هست؛ منتظر حقیقی تحول آفرین هست و دنبال ایجاد تحول.

بنابراین سه ضرورت موجب پرداختن به موضوع تحول شد: ۱. اقتدا به امام تحول آفرین یعنی حسین بن علی (ع)؛ ۲. نیاز امروز ما به تحول برای تأمین منافع و ادامه یافتن حیات اجتماعی ما ۳. منتظران امام زمان (عج)، تحول آفرین هستند. مسلم بن عقیلی شهید را ه تحول بود و کوفه شهری بود که سنگ محک شد تا میزان آمادگی برای تحول پای رکاب امام مشخص شود.

متن سخنرانی

تحول آفرینی و تحول خواهی در قیام حسینی

• یکی از ویژگی‌های برجسته اما کمتر پرداخته شده قیام اباعبدالله الحسین ع، تحول خواهی و تحول آفرینی هست. اباعبدالله در آغاز حرکت خودش اعلام کردند که من برای تحول در جامعه و امت پیامبر قیام کرده‌ام. حضرت فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي» (مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹).

• پیشانی و نوک پیکان حرکت اباعبدالله تحول خواهی بود. وضعیت جامعه و حاکمیت به گونه بود که فضای تنفس در آن جامعه برای مؤمنین و زندگی مؤمنانه امکان نداشت. برای همین اباعبدالله بر سر جامعه فریاد تحول زد و فرمود چنین وضعیتی قابل تحمل نیست چرا مردم! برای تحول و تغییر وضعیت موجود اقدامی نمی‌کنید؟ فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛ آیا نمی‌بینید حق و حقیقت زیر پا گذاشته می‌شود و به آن عمل نمی‌شود؟ آیا نمی‌بینید باطل نهی نمی‌شود در چنین وضعیت مؤمن سزاوار هست آرزوی ملاقات با خدا را کند. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و حیات با ظالمان را جز بدبختی و ملالت نمی‌بینم» یعنی مطالبه اباعبدالله از مردم این بود که مردم! به پا خیزید و تحولی در جامعه ایجاد کنید.

- اباعبدالله الحسین ع در خطبه‌ای که با اصحاب خودشان و یاران حر داشتند فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ؛ مردم! پیامبر فرمود هر کس حاکم زورگویی را ببیند که حدود الهی را زیر پا می‌گذارد عهد خدا را می‌شکند، برخلاف منش و روش پیامبر عمل می‌کند و با دشمنی و گناه در بین بندگان خدا رفتار می‌کند؛ اگر کسی چنین وضعیتی را دید ولی نه با رفتارش نه با گفتارش علیه این حاکم جائر اقدامی نکرد خدا حق دارد که او را در جهنم با این حاکم جائر در یک جا قرار دهد» (تاریخ الطبري: ج ۵ ص ۴۰۳). چرا خدایا؟ اینکه ظلمی نکرده؟ ببین علیه ظالم اقدامی نکرده و این کافی هست که با ظالم یک جا جمع شود. می‌توانست تحولی و تغییری در وضع موجود ایجاد کند اما اقدامی نکرده است. این جایش همان جاست.
- این جملات خطوط اصلی قیام حسینی را به ما نشان می‌دهد. آن خط اصلی و محوری قیام اباعبدالله، خط تحول خواهی در وضعیت موجود جامعه بود. اگر از ما بپرسند امام حسین ع را به چه ویژگی می‌شناسیم بلافاصله باید بگوییم به تحول خواهی. امام حسین ع، امام تحول خواه و تحول آفرین هست. روحیه اباعبدالله، روحیه تحول خواهی هست.

فتح الفتوح امام حسین ع در عاشورا

- عمل امام حسین ع هم در نهایت تحول آفرین بود. اگرچه ظاهر قیام اباعبدالله الحسین ع، شکست بود؛ اما باطن قیام که به سرعت در ظاهر هم رخ‌نمایی کرد، پیروزی بود. بلافاصله بعد از کربلا تا کوفه و شام نرسیده ورق برگشت. آن قدر ورق برگشت که یزید نتوانست اهل بیت را در قالب اسارت به مدینه بفرستد. حضرت زینب س، در کاخ یزید نتیجه را سه هیچ به نفع اباعبدالله اعلام کرد.^۲
- فتح الفتوح امام حسین ع در عاشورا چه بود؟ آن فتح الفتوح و پیروزی که اباعبدالله با قیامش انجام داد، تحول روحی هست که حضرت در افراد ایجاد کرد و تا قیامت این خط تحول روحی ادامه دارد. شهادت امام حسین ع تحول آفرین بود و هست. فرمود «بَدَلٌ مُّهِجَتُهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَرُ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ» (کامل الزیارات، ص ۲۲۸). این بیداری یک جلوه از آن تحول روحی هست. بله اباعبدالله نتوانست تحول سیاسی ایجاد کند. هرچند پایه‌های حکومت اموی را سست کرد. بلکه نابود کرد همان‌طور امام باقر ع فرمود هر ظالمی خونی از ما اهل بیت بریزد حکومت خودش را نابود کرد. قیام‌های بعد از شهادت اباعبدالله پدید آمد.

^۲ قالت زینب س: «كِدَّ كَيْدُكَ وَ اجْهَدَ جُهْدُكَ فَوَ الَّذِي شَرَفْنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبُوَّةِ وَ الْاِنْتِجَابِ - لَا تُدْرِكُ اَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تَرَحُّصُ عُنْكَ عَارَنَا وَ هَلْ رَأَيْكَ اِلَّا فَنَدُّ وَ اَيَامُكَ اِلَّا عَدَدٌ» (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۹)

- اصلاً خون شهید چنین خاصیت تحول آفرینی روحی دارد. شما دید خون شهید سلیمانی چه تحول روحی در آدم‌ها پدید آورد. آدم‌های که به‌ظاهر دین‌دار نیستند ولی در باطن عمیقاً علاقه به دین دارند، با شهید سلیمانی ارتباط روحی و قلبی برقرار کردند. یا وقتی شما نگاهی به اردوهای راهیان نور می‌کنید، اسنادش هست چقدر دخترخانم‌هایی که محجبه شدند تصمیم گرفتند سبک زندگی خودشان را عوض کنند. این اثر خون شهید هست.

تحول روحی، تجلی حقیقت عاشورا در اربعین

- اما حقیقت عاشورا را شما در اربعین می‌بینید که چه تحول روحی در آدم‌ها پدید آورده است. آن وقت می‌گویند امام حسین ع زنده نیست! امام حسین زنده نیست؟ کدام زنده را سراغ دارید، بعد از ۱۴۰۰ سال هنوز اثرگذار هست، تحول آفرین هست.
- آمارهای اربعین عجیب و غریب هست. در جهان چنین مهمان‌خانه‌ای عظیمی وجود ندارد. تمام هستی خودش را لب جاده به عشق اباعبدالله آورده است. آن موکب دار اربعین می‌گفت در اینجا رسم هست که ما ماهیانه هرچه درمی‌آوریم نصفش را خودمان خرج می‌کنیم نصفش را کنار می‌گذاریم با عشق برای اربعین.
- کسی با اباعبدالله الحسین ع، تحول روحی برایش پدید نیاید آدم نیست. به قول قرآن مرده‌ای بیش نیست. «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را

هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی!« (نمل، ۸۰) امام حسین ع، چه تحولی در عالم ببخشید مهم‌تر از عالم، آدم‌ها هستند، چه تحولی در آدم‌ها پدید آورده است؟ این قابل اندازه‌گیری هست؟ شخصی آمد گفت برادرم آدم ناجوری هست اهل همه جور خلافی هست، آن عالم گفت او را ببر کربلا اگر قرار هست آدم شود، آنجا آدمش می‌کنند. گفت تا رفتیم کربلا حالش عوض شد، از کربلا برگشتیم یک آدم دیگری شد.

کاری شبیه کاری خدایی

- امام حسین ع، امام تحول‌آفرین هست. عالی‌ترین تحول، هم تحول روحی هست. تحول روحی هم به این سادگی‌ها نیست. شما فکر می‌کنید آدم‌ها به این سادگی عوض می‌شوند؟ حضرت فرمود: «إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ قَلْبٍ عَنْ مَوْضِعِهِ؛ تکان دادن کوه‌ها آسان‌تر هست از تکان دادن قلبی از جایش» (تحف العقول، ص ۳۵۸) تا حالا اصلاً فکر کردیم چطور می‌شود یک کوه را جابه‌جا کرد؟ حالا شما امکانات امروز را نبین که کار ساده‌تر شده، بدون این امکانات چطور می‌شود یک کوه را جابه‌جا کرد؟ تقریباً محال هست. حالا حضرت می‌فرماید ببین کوه جابه‌جا کردن با آن هم سختی آسان‌تر از این است که دلی را تکان دهی. تحولی در دلی ایجاد کنی.

- اباعبدالله آن ابرمردی هست که تحول‌آفرین هست. می‌دانی آن کار کارستانی که اباعبدالله انجام می‌دهد چیست؟ اباعبدالله دل‌ها را تکان می‌دهد. دل‌ها را تکان دادن کار هرکسی نیست، کار خدایی هست. عده‌ای از دشمنان سرسخت پیامبر آمدند به دیدار پیامبر در حجه‌الوداع، درحالی‌که مسلمان شده بودند آنجا حضرت فرمود این‌ها را

می‌بینید یک روز دشمن بودند آلان دوست شده‌اند این کار خداست. این کار خدایی هست. دل‌ها دست خداست. «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ بِيَدِ اللَّهِ» (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۷۰) اینکه مشهور هست که امام حسین ع، همه هستی‌اش را در راه خدا داد و خدا هم همه امکانات خدایی کردنش را به امام حسین ع داد معنایش این هست که فرمود حسین جان من دل تکان می‌دهم تو هم بیا مثل من دل تکان بده.

● خدا در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ؛ اگر همه آنچه در زمین هست خرج کنی تا دل‌ها را به هم نزدیکی کنی نمی‌توانی دل‌ها را به هم نزدیک کنی و لکن این خداست که دل‌ها را به هم نزدیکی می‌کند.» (انفال، ۶۳). دخل و تصرف در دل‌ها کار خداست. این کار خدا به حسین بن علی (ع) داده شده هست. حسین جان! بنشین خدایی کن! در دل‌ها تحول ایجاد کن!

● آن خدایی که می‌فرماید من بین شما و دل شما قرار دارم. «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال، ۲). خدا بین تو و خواسته‌های تو هست. علامه در توضیح این آیه می‌فرماید: «قلب عضوی است معروف، ولیکن بیشتر در قرآن کریم استعمال می‌شود در آن چیزی که آدمی به وسیله آن درک می‌کند و به وسیله آن احکام عواطف باطنیش را ظاهر و آشکار می‌سازد مثلاً حب و بغض، خوف و رجاء، آرزو و اضطراب درونی و امثال آن را از خود بروز می‌دهد، پس قلب آن چیزی است که حکم می‌کند و دوست می‌دارد و دشمن می‌دارد و می‌ترسد و امیدوار می‌شود و آرزو می‌کند و

خوشحال می‌شود و اندوهناک می‌گردد» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۸) در آیه دیگر فرمود: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶). من این قدر به شما نزدیک هستم. از رگ گردن هم نزدیک‌تر. خدا با دلت کار می‌کند. چنین تصرف در دل‌ها را خدا به امام حسین ع داده است بیا حسینم این دل مال تو! یک‌وقتی می‌بینی بی‌قرار کربلا شدی بی‌قرار اربعین شدی. شاید این حسین هست که به دل انداخته بیا کربلا. به ندای حسین در دلت لبیک بگو.

- چقدر آدم‌ها مقابل اباعبدالله مقاومت کردند که تغییر نکنند، تحولی در آن‌ها پدید نیاید ولی نتوانستند. آدمی هست که در غرب مشهور هست که موسیقی‌های مبتذل می‌خواهند سالی او را به اربعین به بهانه آوردند، او که ته ماجرای دنیا را رفته و برگشته در شب اول پیاده‌روی اربعین می‌بینند حالش دگرگون هست. از او می‌پرسند چرا این طوری هست؟ گفت نمی‌توانم حال خودم را توضیح بدهم.

چرا تحول‌خواهی؟

- ما در این شب‌ها می‌خواهیم از تحول‌خواهی و تحول‌آفرینی سخن بگوییم به مدد امامی که تحول‌آفرین هست. چرا ما سراغ تحول‌خواهی و تحول‌آفرینی رفتیم؟ جدای از اینکه تحول‌خواهی و تحول‌آفرینی در اوج تناسب با حماسه اباعبدالله قرار دارد. و اگر می‌خواهیم حسینی باشیم و به امام حسین ع اقتدا کنیم پس باید ما هم تحول‌خواه و تحول‌آفرین باشیم.
- علاوه بر این نیاز امروز جامعه ما بیش از گذشته به تحول هست. البته آن تحولی که اباعبدالله به دنبالش بود، تحول از وضعیت بد به وضعیت خوب؛ اما تحولی که ما به

دنبالش هستیم بیشتر اوقات تغییر وضعیت خوب به خوبتر هست. البته بعضی‌ها جا هم وضعیت خوبی نیست و باید خوب شود. مقام معظم رهبری فرمودند: «هر جامعه‌ی زنده و پویایی به تحوّل احتیاج دارد؛ ما امروز به تحوّل احتیاج داریم، در بخشهای مختلف... انتظار من از خودم و از جوانهایمان و از ملتمان و از نخبگانمان این است که در فکر ایجاد تحوّل در بخشهای مختلفی که نیاز هست باشیم.» (سخنرانی تلویزیونی به مناسبت سی‌ویکمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)).

زندگی و حیات ما به تحول وابسته هست

- بدون تحول، ما مرده‌ایم. این واقعیت هست. تحول یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر زندگی جمعی ما هست وگرنه ما محکوم به مرگیم. مثل آبی که اگر بایستد ایستایی، آن آب را تبدیل به مرداب می‌کند. اگر جامعه بایستد، یا خدای نکرده عقب‌گرد کند، فاتحه این جامعه خوانده شده است. مردابی بیش نیست. اصل دشمنی‌ها با انقلاب اسلامی هم به خاطر همین تحول‌خواهی هست. زندگی و مرگ جامعه ما، به تحول وابسته هست. جامعه مرده، اقتصادش نجات‌بخش نیست، ابتدال فرهنگی موج می‌زند، سلامت و امنیت در آن نیست، یعنی همین جوامع غربی که آلان هستند. بعد برخی سیاسیون می‌خواهند سررشته زندگی ما را وصل کنند به جوامع مرده. به قول شاعر: «ذات نایافته از هستی‌بخش. چون تواند که بود هستی‌بخش. خشک ابری که بود ز آب تهی. ناید از وی صفت آب دهی.»

تأمین منافع در گرو تحول آفرینی

- ما برای تأمین منافع خودمان، نیاز به تحول داریم. ما برای قوی شدن، نیاز به تحول داریم. اگر بهتر می‌خواهیم زندگی کنیم، بدون تحول خواهی جامعه این بهتر امکان ندارد و بدون اقدام جمعی ما، محال هست که تحول اتفاق بیفتد. یک قیام و حرکت جمعی، برای تحول، حال جامعه و ما را خوب می‌کند.

امام زمان عج، امام تحول خواه و تحول آفرین

- تحول نیاز امروز ما هست. از سوی دیگر، امام زمان عج، هم مثل جدش امام تحول خواه و تحول آفرین هست. امام باقر ع فرمود آن قیام کننده که برخیزد شیوه مدیریتش جدید هست، آن قدر تحول ایجاد می‌کند که گویا اصلاً دین جدیدی آورده است. قرآن تازه‌ای آورده است و سیستم قضایی جدید را آورده است. «إِذَا خَرَجَ يَتَوَمُّ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ» (الغیبه نعمانی، ص ۲۵۵) امام زمان این قدر تحولات اساسی را ایجاد می‌کند که بعضی‌ها باورش‌شان نمی‌آید.

در زمان ظهور، سود گرفتن از مؤمن مساوی ربا هست

- مثلاً فرمود در زمان ظهور اگر مؤمنی از مؤمنی سود دریافت کند مثل ربا هست.^۳ چقدر ربا زشت و زننده و حرام هست؟ در قرآن می‌فرماید به جنگ خدا و رسولش رفته‌ای.

^۳ «از امام صادق (ع) پرسید: شما فرموده‌اید که اگر کسی هنگام بدهکاری، از برادر دینی‌اش وثیقه بگیرد، من از او بیزارم. آیا این گونه است؟ حضرت فرمود: این برای بعد از ظهور است. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رُويَ أَنَّ مَنْ كَانَ بِالرَّهْنِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، فَقَالَ ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ در ادامه می‌گوید: شنیده‌ام اگر یک مؤمن با

علامه طباطبایی، این مفسر بزرگ و جلیل‌القدر در یک جمع‌بندی می‌گوید خدا در قرآن نسبت به دو موضوع بسیار حساس هست یکی حاکمیت دادن به استکبار و واگذاری جامعه به کفار و دیگری ربا.^۴ ربا چقدر زشت هست؟ در زمان ظهور سود گرفتن از مؤمن مساوی هست با ربا. آلان در معادلات ذهنی ما این معانی نمی‌گنجد. ولی در ظهور این قدر تحولات رخ می‌دهد که باورکردنی نیست.

منتظر حقیقی، شخصیتی تحول‌خواه و تحول‌آفرین

- منتظر حقیقی، شخصیتی تحول‌خواه و تحول‌آفرین هست. اگر می‌خواهیم زمینه‌ساز فرج باشیم، باید سبک زندگی ما، به‌صورت فردی و زندگی جمعی، سمت‌وسوی تحول‌آفرینی داشته باشد.
- در محله همه بگویند این آدم پیش‌فعال هست. آرام و قرار ندارد. می‌خواهد محله را ارتقاء ببخشد. مسجد را به‌هم‌ریخته هست. می‌خواهد همه‌چیز را از نو شروع کند. بالاخره این بی‌قراری و شوق برای بهتر شدن در گوشت و پوست و خونس هست. ژنش

مؤمن دیگری تجارت کند و یک چیزی به او بفروشد و یک سودی بگیرد، عین ربا است. یعنی اگر از برادر دینی‌ات - به‌خاطر کالایی که به او می‌فروشی - سود بگیری، عین ربا است) آیا این‌گونه است؟ حضرت فرمود: این هم مربوط به زمان ظهور است. قُلْتُ فَالْخَبْرُ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَجُلًا مَدَّ يَدَهُ إِلَى الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رِبًا مَا هُوَ قَالَ ذَاكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَقَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يُبَيِّعَ مِنَ الْأَخِ الْمُؤْمِنَ وَيَبِيحَ عَلَيْهِ (من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۱۳)

^۴ علامه طباطبایی: «خدای سبحان در باره هیچ یک از فروع دین چنین شدتی را به کار نبرده است مگر در امر ربا و اینکه: «مسلمانان، دشمنان دین را بر خود حاکم سازند»، و اما بقیه گناهان کبیره هر چند قرآن کریم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها سخت‌گیری هم کرده، و لیکن لحن کلام خدا ملایم‌تر از مساله «ربا» و «حکومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامی» است و حتی لحن قرآن در مورد «زنا» و «شرب خمر» و «قمار» و «ظلم» و گناهانی بزرگتر از این، چون «کشتن افراد بی‌گناه»، ملایم‌تر از این دو گناه است.» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص: ۶۲۸)

این طوری هست که تحول خواه هست. خدا ان شاء الله زن ما و نسل ما را تحول خواه و تحول آفرین قرار دهد.

سختی‌ها و مشقات تحول آفرینی

- اگرچه تحول آفرینی شیرین هست اما سخت‌های زیادی در مسیر تحول خواهی وجود دارد. مسلم بن عقیل، مأموریت پیدا کرد اولین قدم را برای تحول جامعه بردارد. به سمت کوفه حرکت کرد. مردم اعلام آمادگی کردند برای اینکه پای تحول بزرگی که اباعبدالله قرار هست به کمک آن‌ها رقم بزند بایستند اما در وسط راه پا پس کشیدند. مسلم بن عقیل اولین شهید راه تحول آفرینی حماسه اباعبدالله بود.

مسلم بن عقیل شهید راه تحول

- شهادت مسلم بن عقیل نشان داد، چه کسی آماده تحول هست و چه کسی مدعی تحول هست؟ وقتی سنگ‌ها را به پیشانی مسلم بن عقیل می‌زدند دل حضرت مسلم شکست خدا می‌داند فرمود چرا مرا سنگ‌باران می‌کنید مگر در اسلام حکم سنگسار کردن بر من جاری هست؟^۵
- آخ بمیرم مسلم! اینجا تو را سنگ‌باران کردند، یک روزی هم زینب مفسر این شهر را مردم شروع کردند از بالای بام سنگ زدند. یکی از این خانم‌هایی که سنگ می‌زد ناراحت شد از بالای پشت‌بام آمد پایین گفت بگذار به این‌ها تذکری بدهم رفت جلو گفت آی خانم‌ها اینجا شهر مسلمانان هست این چه وضع حجابی هست که شما دارید؟

^۵ نفس المهموم، ص ۵۱.

خانمی و بانویی برگشت به او گفت ساکت شو! می دانی ما چه کسانی هستیم؟ ما خاندان پیغمبر هستیم. بلافاصله این خانم رفت درب خانه همسایه ها را زد گفت خانم ها هرچه چادر رو روسری دارید بیاورید. این ها اهل بیت رسول الله ص هستند.^۶

الا لعنه الله على القوم الظالمين

^۶ «قال الراوي: فأشرفت امرأة من الكوفيات فقالت من أي الأسارى أنتن فقلن نحن أسارى آل محمد ص فنزلت المرأة من سطحها فجمعت لهن ماء و أرزاً و مقانيع و أعطتهن فتغطين.» (لهوف، ص ۱۴۴-۱۴۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب دوم: تحول روحی؛ آغاز و اصل هر تحولی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

مقام معظم رهبری: «معنویت به معنی برجسته کردن ارزشهای معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و در جامعه است، و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و دیگر خلقیات نیکو است. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده‌ی همه‌ی حرکتها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است؛ بودن آنها، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت میسازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند.

شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هرچه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومتها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومتها نمیتوانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانونهای ضد معنویت و اخلاق، به شیوه‌ی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.» (بیانیه گام دوم)

در این جلسه، ابتدا به مبدأ انسان شناسانه تحول خواهی، که عبارت است از میل و گرایش به بهتر شدن اشاره نموده و نقش مادران در فعال سازی این گرایش مطرح می گردد، و نمونه های از تاریخ کربلا از آدم های که چنین میلی در آنها فعال نبود را مطرح می کنیم. سپس به موضوع مسابقه و سرعت در خیرات در معارف دینی بر اساس میل به بیشترها و بهترین ها اشاره نموده و اینکه هرکسی چنین میلی در او فعال نباشد اهل سرعت و سبقت در خیرات نیست. در نهایت کربلا را به عنوان میدان مسابقه یاران حسینی برای بهتر شدن معرفی می گردد.

متن سخنرانی

میل به بیشترین ها و بهترین ها

- یکی از تمایلات اصیل و عالی انسان میل به بیشترهاست، میل به بهترین هاست میل به بادوام ترین هاست. هرچه به او بدهی می گوید بیشترش را می خواهم این برای من کم است. کافی نیست. ترین ها ما را کشته است و هلاک کرده. از لذت ها بیشترین هایش را می خواهیم؛ می گویی لذت کم می خواهی یا لذت بیشتر؟ می گوید نه نه بیشترش را می خواهم. ریشه تحول خواهی، در فطرت انسان؛ میل به بیشترها و بهترین ها هست.
- بعد از رفع نیاز، تمام زندگی ما درگیر همین موضوع است. تمام تلاش ها ما برای بهتر کردن وضع زندگی مان هست؛ خانه بهتر، ماشین بهتر خوراک بهتر پوشاک بهتر. مدرک بالاتر. دلیل بسیاری از تنوع طلبی های ما همین هست. بیشتر را می خواهیم، بهترش را می خواهیم.

- این تمایل به بیشترها و بهترین‌ها نه‌تنها اصلش بد نیست بلکه بدجوری به درد عبودیت می‌خورد. عبد یعنی کسی که به کمترین‌ها بسنده نمی‌کند. وقتی حضرت ابراهیم (ع)، به ستاره‌پرستان رسید برگشت گفت «هَذَا رَبِّي» وقتی صبح ستاره‌ها از چشم‌ها پنهان شدند فرمود: «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ؛ من زوال پذیران را دوست ندارم.» (انعام، ۷۶) ما می‌خواهیم دربارۀ منطق این سخن حضرت ابراهیم سخن بگوییم نفرمود بیا قناعت کنم برهان برای تو بچینم فرمود من دوست ندارم... دوست ندارم خودش منطق دارد، زوال پذیران را دوست ندارم؛ خودش کلی منطق دارد، دوست نداشتن زوال پذیران. ای آدم تو زوال پذیران را دوست نداری. تو دنیای زوال‌پذیر را دوست نداری.

حکمت تمایل به بهترین‌ها و بیشترین‌ها؛ توقف ممنوع

- راستی چرا این تمایل در درون ما است؟ میل به بیشترین‌ها میل به بهترین‌ها. میل بادوام‌ترها. حکمت طراحی این میل در درون ما این است که متوقف نشوی. به هیچ چیز و هیچ کس متوقف نشوی. در این میسر بندگی همه‌جا توقف ممنوع است. اگر متوقف شدی جریمه خواهی شد. شما عاشق کسی شدی؟ دخترخانمی آقاپسری بعد جریمه‌اش می‌دانی چیست؟ «الهِجْرَانُ عُقُوبَةُ الْعِشْقِ» (مطالب السؤول، ص ۵۶) عاشق شدی، باید رنج فراق را بکشی. بعد تازه به وصال رسیدی باید تابوتی برای عشقت بسازی و او را دفن کنی چون وصال نقطه‌ی مرگ عشق است.
- میل به بیشترین‌ها، میل به بهترین‌ها، نقطه آغاز رشد هرکسی است و به هر چیزی و به هرکسی بسنده کردی یعنی متوقف شدی. بله این میل اگر رها شود هدایت نشود؛ و

بیفتند در رقابت‌هایی دنیایی، از آدم موجودی حسود و حریص و حقیر می‌سازد. ولی اصل پرتوقع بودن اصلاً بد نیست.

توقعت را از خودت بالا ببر!

- توقعت را از خودت ببر بالا. این اخلاقی است که مناجات شعبانیه به ما یاد می‌دهد می‌گویی چه؟ «و اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ وَ أَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَخْصِّهِمْ زُفَّةً لَدَيْكَ؛ در پیشگاه خود، مرا از بهره‌ترین بندگانت و مقرب‌ترین آنان به خود و خاص‌تر آن‌ها در نزد خویش قرار ده» من نمی‌خواهم بنده خوبی باشم می‌خواهم بهترین بنده‌ی باشم که بیشترین بهره را از تو می‌برم. من نمی‌خواهم مقرب باشم من می‌خواهم مقرب‌ترین فرد به شما باشم. بابا تو دیگ کی هستی مقرب شدی کافی است دیگر. دعا این‌گونه انسان را تربیت می‌کند. به کم قانع نشو. بگو، بگو آن بیشترها را می‌خواهم.

در لشکر امام زمان عج چه کار می‌خواهی بشوی؟ کفش دار! همین!

- بگو ببینم می‌خواهی در لشکر امام زمان عج چه کار باشی؟
- بایک حال معنوی می‌گویند: «می‌خواهم کفشدار مهدی فاطمه باشم»
- «خب همین!»
- آقا همین که در لشکر مهدی فاطمه راهم دهند بس است ما را.

- نه بس نیست بگو می‌خواهم جزء فرماندهان و حلقه اولی‌های یاران حضرت حجت باشم. مگر در دعا نمی‌گویم خدایا مرا جزء بهترین یاران حضرت قرار بده.

پایه اصلی انتظار برای ظهور، میل به بیشترها و بهترین‌ها که ریشه بلندهمتی است

- یک پایه اصلی انتظار برای ظهور، همین میل به بیشتر و میل به بهترها است که ریشه بلندهمتی است؛ عطش ظهور در ما نیست؟ چون این میل در ما مرده است. منتظر یعنی کسی که از وضع موجودش خرسند نیست و یک تقاضای حداکثری در دل دارد. جمهوری اسلامی با همه‌ی عظمتش برای او کم است. می‌گوید من کار جهانی دارم. امام انقلاب نکرد که فقط بیرون کردن شاه نبود. ما این قدر شهید ندادیم که فقط یک شاه را بیرون کنیم.

امام: مسائل اقتصادی و مادی نباید مسئولان را از رسالت عظیم ایجاد حکومت جهانی منصرف کند وگرنه خیانت است

- امام فرمودند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم‌داری حضرت حجت است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد» (۲ فروردین ۱۳۶۸). در ادامه فرمودند «مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولان را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند، منصرف کند خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد

باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید و این بدان معنا نیست که آن‌ها را به اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند» (۲ فروردین ۱۳۶۸) این روحیه از آدم، آقا سید روح‌الله موسی خمینی و بارانش را می‌سازد. من می‌خواهم اوضاع عالم را تغییر دهم. نه فقط شهرم خوب شوند، نه فقط کشورم، نه عالم تحت لوای حق درآید. منتظران مهدی فاطمه، جهانی فکر می‌کنند.

فرق عرفا با ما آدم‌های معمولی

- فرق عرفا با ما آدم‌های معمولی در چیست؟ یکی از فرق اساسی همین جا هست. عرفا این تمایل به بهتر شدن و کسب بهترین‌ها در آن‌ها به شدت فعال هست. خدا در قرآن می‌فرماید ببین: دنیا برای تو کوچک هست و آخرت خیلی بهتر و بادوام‌تر هست. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (الأعلى، ۱۷). تو مگر بهتر را نمی‌خواهی مگر بادوام‌تر را نمی‌خواهی؟ خب بیا این آخرت مال تو. بعد از آن سو می‌فرماید دنیا موقت هست، دنیا کم هست بیشتر را بخواه. تو برای بیشتر از دنیا خلق شدی. می‌فرماید پیغمبرم به آن بگو که دنیا کم هست. «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء، ۷۷). مامان‌ها به صورت طبیعی قدرت توصیف‌گری خوبی دارند. یک جویری از دارایی‌های دیگران حرف می‌زند وای این بچه غش و ضعف می‌رود بیا و ببین. دنیا را برای بچه ات بزرگش کردی!

نقش مادران در فعالسازی میل به بیشتر ها و بهترین ها

● مادران محترم! خواهش می‌کنم دنیا را در چشم بچه‌ها بزرگش نکنید؛ بچه دیگر بزرگ نمی‌شود. تا خواست یک موضوعی عروسی ماشینی برای بچه مسئله بشود. متوقف شود. بگو عزیزم! بهترش هم هست. بهترش را نمی‌خواهی؟ تا می‌گویی بهترش هست. در جا حب دنیا را در دل بچه‌ها ناپود کردی. بچه می‌گوید مادر بهترش را می‌خواهم. عروسک بهتر ماشین بهتر. بعد بگو برای رسیدن به این بهتر صبر می‌کنی؟ الان می‌توانم برایت این عروسک را بخرم ولی اگر یک ماه دیگر صبر کنی آن عروسک بهتر را می‌خرم. شاید بچه‌ها اوایل چون نقدگرا هستند نپذیرند ولی کم‌کم در ضمن آموزش و تمرین میل به بیشتر و بهتر در آن‌ها تقویت و فعال تر می‌شود توام با صبر. در اوصاف متقین امیرالمومنین می‌فرماید که متقین هم اتفاقاً دنبال راحتی هستند اما کدام راحتی؟ راحتی با دوام تر. البته بعد صبحت از صبر هم خواهد شد. «صَبْرٌ وَ آيَامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُم رَاحَةً طَوِيلَةً» (نهج البلاغه، خطبه متقین).

● ابزاری که انسان را دعوت به بیشترین‌ها و بهترین‌ها و با دوام‌ترین می‌کند عقل هست. عقل در واقع میل به انتخاب بهتر را در انسان فعال می‌کند. دائم روبروی چشم و دل شما تابلوی بهتر و بیشتر را بلند می‌کند می‌گوید فلانی بهترش را نمی‌خواهی بیشترش را نمی‌خواهی؟ حضرت یک دو تا دوتا چهارتای عقلی را مطرح می‌کند می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَسَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَسَقَّةِ فَطَلَبَ بِالمَسَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام!

خردمند به دنیا و دنیاپرستان نگاه می‌کند و می‌فهمد که دنیا جز با رنج و مشقت به دست نمی‌آید و به آخرت نگاه می‌کند و می‌فهمد که آن هم جز با رنج و زحمت به دست نمی‌آید. پس آن چیزی را طلب می‌کند که پاینده‌تر است، یعنی انسان عاقل آخرت را طلب می‌کند» (کافی، ج ۱، ص ۱۸)

نامه امام حسین ع به بنی هاشم: فعال کردن میل به بیشترها

- اباعبدالله الحسین در نامه کوتاه و اما پر معنا و دقیق به بنی هاشم فرمودند: «انگاری دنیایی نبوده و همه اش آخرت بوده: كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَرْبَلَاءَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ.» (کامل الزیارات، ج ۱، ص ۷۵)؛ یعنی اگر من به جای بنی‌هاشم بودم بعد از این نامه می‌مردم از خجالت و شرمندگی نه از اینکه این قدر ضرر کردم. حضرت اباعبدالله آن‌ها را کشت با نشان دادن بیشترها و بادوام‌ترها. قیامت یوم الحسره هست. فرمود این روز حسرت هم برای خوبان هست هم برای بدها. خوبها حسرت می‌خورند که می‌توانستند جای بهتری داشته باشند؛ و بدها هم که معلوم هست فرمود: «الْجَنَّةُ حَسْرَةُ أَهْلِ النَّارِ» (سلیم، ج ۲، ص ۶۱۹). هرکسی جای در بهشت و جای در جهنم دارد بعد جهنمی‌ها می‌بینند جایشان در بهشت هست و آن‌ها در بهشت نیستند این حسرت آن‌ها را می‌کشد. خوبها حسرت می‌خورند که چرا می‌توانستند بهتر باشند اما نشدند.

عمر سعد بی عقلی که کم خواست

● کافی بود عمر سعد ملعون کمی عقل داشت. همان طور که قرآن می فرماید اهل جهنم می گوید اگر ما عقل داشتیم جهنمی نمی شدیم.^۷ عمر سعد می آمد و می گفت: یا اباعبدالله! این مردم دیوانه شده اند! آقا می فرمود: چرا مردم دیوانه شده اند؟ می گفت: این مردم می گویند، من یک روزی تو را می کشم! آقا می فرمود: حالا مردم هر چیزی می گویند! ولی هر موقع من از دنیا بروم، تو بعد از من زیاد زنده نمی مانی! که این مطلب را در آن گفتگوی خودشان در کربلا هم به ایشان گفتند. عمر سعد بی عقلی کرد کم خواست و به آن کم هم نرسید.

● یک لحظه هست تصمیم درست یا غلط. خدا کنه خدا به ما فرصت بدهد که تصمیم درست بگیریم در این لحظات سرنوشت ساز. عمر سعد دنیا چشمش را کور کرده بود.^۸ نمی دید که وقتی اباعبدالله به او فرمود به گندم ری نمی رسی یعنی نمی رسی. گاهی آدم درگیری برخی از سیاسیون برای رسیدن به پست ها را می بیند یاد این بدبخت می افتد. امام صادق (ع) می فرماید «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ» (کافی، ج ۳، ص ۷۲۶). ملعون است کسی که برود خودش را یعنی زور بزند رئیس بشود. «مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا»، ملعون است کسی که همت کند برود رئیس بشود. «مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»؛ ملعون است کسی که پیش خودش بگوید کاش من بروم رئیس بشوم!

^۷ «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک، ۱۰)

^۸ رسول الله ص: «فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُزِيلُ الرِّقَابَ» (کافی، ج ۲، ص ۱۳۶)

اگر توان مدیریتی ندارید مسئولیت نپذیرید

- مقام معظم رهبری: «به مجرد اینکه یک مسندی یک جایی یا خالی می شود یا ممکن است خالی بشود، فوراً چشم می دوزیم که برویم آنجا. خب شما اول نگاه کن ببین می توانی؟ نمی توانی؟ حالا بحث اسم نویسی برای انتخابات مجلس است گفتند شروع شده و اینها. می گیرند همین طور بدون محابا. خب شما که می خواهی بروی آنجا، آنجا سؤال دارد. این توانایی ای که خدا به من و شما می دهد این کنارش مسئولیت است. می توانید آن تعهد را انجام بدهید یا نه؟» (بیانات در ابتدای جلسه درس خارج فقه درباره ثبت نام افراد در انتخابات مجلس ۱۳۹۸)

- یک نفر آمد پیش پیغمبر گفت: «أَمْرُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ حضرت چی گفت؟ «إِنَّا لَا نُؤَلِّي هَذَا مَنْ سَأَلَهُ»؛ ما مدیریت به کسی که درخواست مدیریت داشته باشد نمی دهیم. گفتی آقا به ما پست بده، پس دیگر به شما نمی دهیم. «أَنَا لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عُمَّالِنَا مَنْ أَرَادَهُ»؛ ما کارهایمان را مثلاً کاری که توی مملکت داریم بخواهیم بدهیم به آدم هایی انجام بدهند در مدیریت، این را کسی دوست داشته باشد اراده کرده باشد میل داشته باشد به او نمی دهیم. به کی می دهیم؟ به کسی که التماس اش کنیم. آدم های عاقل شهر جمع بشوند یک دانه عاقل تر خودشان را پیدا کنند، التماس اش بکنند!

بگویند فدای این مردم بشو، ازت خواهش می‌کنیم. دیگر او هم بگوید چاره‌ای ندارم برود، طبیعتاً خب این آدم خیلی سالم می‌ماند.

- عمر سعد، کم خواست، به این دلیل جهنمی شد؛ و تازه به آن کم هم نرسید. عقلش را ریاست‌طلبی‌اش کور کرده بود. عاقل به دنبال بیشترین‌ها و بهترین‌ها هست.

تحول روحی؛ آغاز و اصل هر تحولی؛ تحول‌خواهی یعنی فعال‌سازی میل به برترین‌ها و بهترین‌ها

- تحول‌خواهی، نقطه آغازش و مبدأ فطری آن، میل به برترین‌ها و بهترین‌ها هست. اصل هر تحولی چه تحول سیاسی، چه تحول اقتصادی، چه تحول اجتماعی اصلش در تحول روحی آدم هست. این آدم‌ها هستند که تحولات را رقم می‌زنند. شما در طول تاریخ به ببینید، آدم‌های که خودشان تحول روحی پیدا کردند، توانستند بزرگ‌ترین تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را رقم بزنند. مقام معظم رهبری در سخنرانی سالگرد رحلت امام فرمودند: «امام، روحاً، هم یک انسان تحوّل‌خواه بود، هم تحوّل‌آفرین بود. در مورد ایجاد تحوّل، نقش او صرفاً نقش یک معلّم و استاد و مدرّس نبود؛ نقش یک فرمانده داخل در عملیات و نقش یک رهبر به معنای واقعی بود. ایشان بزرگ‌ترین تحوّل‌ات را در دوران خودشان، در زمان خودشان در حوزه‌های متعدّدی و در عرصه‌های متنوّع زیادی ایجاد کردند» (سخنرانی در ۱۴ خرداد ۱۳۹۹، سالگرد ارتحال امام)

- مبدأ تحولات، تحول روحی هست. مبدأ تحول روحی، فعال سازی میل به بیشترین ها و بهترین ها هست و اصلاً تحول خواهی یعنی فعال سازی میل به برترین ها و بهترین ها.

مسابقه بعد از فعال سازی میل به برترین ها و بهترین ها

- اگر کسی می خواهد تحول روحی پیدا کند، باید این میل در او فعال شود. اگر این میل فعال شود. تازه می شود با این آدم حرف زد از موضوعی به نام مسابقه. مسابقه بعد از فعال سازی میل به برترین ها و بهترین ها تازه معنا و رنگ و بو پیدا می کند. به این آدم بگو حالا بیا در مسابقه شرکت کن بین چه می کند.

- قرآن می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (حدید، ۲۱) از همدیگر سبقت بگیرید برای آمرزش و مغفرتی از سوی پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است...

- علی بن الحسین (ع) می فرماید: شیعیان ما، بهشت به شما می رسد؛ دیر یا زود! اما بروید باهم مسابقه بگذارید برای رسیدن به بالاترین درجه؛ دغدغه و مسئله تان این باشد! «مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا أَمَّا الْجَنَّةُ فَلَنْ تَفُوتَكُمْ سَرِيعاً كَانْ أَوْ بَطِيئاً، وَ لَكِنْ تَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ» (تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص ۲۲۴)

- بعد می فرماید: اگر این کارهای خوب را انجام بدهی... (مثلاً به فقرا و برادران دینی ات احسان کنی...) می دانی چه اتفاقی برایت می افتد؟ صد هزار سال از رفیقت جلو

می‌افتی! (...يُكَلِّمُ بِهَا أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ بِأَكْثَرِ مِنْ مَسِيرَةِ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ تَقَدَّمَه؛

همان)

- آیا ما این حس را داریم که بخواهیم بقیه را جا بگذاریم و از دیگران سبقت بگیریم؟ می‌پرسد: من چرا در خانه خدا گریه نمی‌کنم؟ می‌گوییم: خُب شما اهل مسابقه نیستی! کسی که خودش را برای مسابقه آماده کرده است، اگر مسابقه را نبرد، می‌نشیند و گریه می‌کند!

امام حسین ع: کار خوبی را که با سرعت و شتاب انجام ندادی روی آن حساب باز نکن

- قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره، ۱۴۸) مسابقه بگذارید برای خیرات! در آیه دیگری درباره مؤمنین می‌فرماید: «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (آل عمران، ۱۱۴) آن‌ها برای خیرات، سرعت می‌گیرند. امام حسین (ع) فرمود: کار خوبی که انجام داده‌اید اما آن را با سرعت و شتاب و اشتیاق انجام نداده‌اید، روی آن کار خوبتان اصلاً حساب نکنید! (يَا أَيُّهَا النَّاسُ نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ وَ سَارِعُوا فِي الْمَعَانِمِ وَلَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْمَلُوا؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹)

- می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (مؤمنون، ۶۰) کسانی که اعمالی که باید انجام بدهد را انجام می‌دهند و قلبشان ترسان و هراسان است از اینکه دارند پیش خدا می‌روند. کلمه «وَجِلَةٌ» به معنای ترس و نگرانی

منفی نیست، بلکه یک هیجان و نگرانی خاصی است که در وضعیت‌های مثبت برای آدم پیش می‌آید که قشنگ است و اعصاب آدم را خرد نمی‌کند.

• در آیه بعد می‌فرماید: «أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا

سَابِقُونَ» (مؤمنون، ۶۱) اینها کسانی هستند که در کارهای خیر سرعت می‌گیرند و با همدیگر مسابقه می‌گذارند و خودشان را با هم مقایسه می‌کنند تا از هم سبقت بگیرند در خوبی‌ها.

• قرآن می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ

عَلَى الْمَاءِ لِيُنْزِلَ لَكُمْ مِنْكُمْ مَاءً طَيِّبًا» (هود، ۷) همه این آسمان‌ها و زمین را آفریده

است تا ببیند کدام بهتر هستید؟ یعنی این یک مسابقه است. در جای دیگری

می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُنْزِلَ لَكُمْ مِنْكُمْ مَاءً طَيِّبًا» (ملک، ۲)

آنکه مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند که ببیند کدامیک از شما بهتر هستید؟

نه اینکه امتحان کند تا ببیند چه کسی خوب است و چه کسی بد است؟ بلکه از همان

اول مسابقه است که ببیند چه کسی بهتر است؟

• حس مسابقه بگیرید! بچه‌ها و کودکان را ببینید که چقدر حس خوبی دارند؛ همه‌اش

می‌خواهند با هم مسابقه بگذارند. این حس قشنگی است که در وجود انسان قرار داده

شده ولی متأسفانه ما معمولاً این حس خودمان را سرکوب می‌کنیم! این بچه، همه‌اش

می‌خواهد مسابقه بگذارد ولی ما مدام می‌گوییم «بنشین سر جای! خودت را جمع

کن!» او هم یواشکی می‌رود با لپ‌تاپ و موبایل، در مسابقه‌ها و بازی‌های غیرواقعی در

فضای مجازی و... شرکت می‌کند. درحالی‌که باید او را وارد مسابقه‌های جدی زندگی‌اش کنیم.

- می‌دانید بعضی‌ها چرا این‌قدر در مناجات، خوش‌گریه هستند؟ آیا به‌خاطر این است که خیلی بدبختی دارند؟ نه؛ دلیلش این است که اگر کسی برای یک مسابقه‌ای خیلی زحمت کشیده باشد که ببرد، وقتی به او بگویند که «تو برنده نشدی!» می‌نشیند و گریه می‌کند. این از سر بدبختی نیست بلکه ناشی از یک حس خوب است.

- بعضی از زن و شوهرها در خانه باهم دعوا می‌کنند، این می‌خواهد بر او پیروز بشود، او می‌خواهد بر این پیروز بشود، لذا هیچ‌کدام کوتاه نمی‌آیند؛ اما اگر برای خوب‌بودن مسابقه گذاشته بودند، این طوری فکر می‌کردند: «الان که دعوا شده است، باید ببینیم چه کسی بیشتر می‌تواند ثواب می‌برد؟» اگر کسی این طوری فکر کند، در برابر طرف مقابل کوتاه می‌آید و می‌گوید: «باشد، هرچه شما بگویید!» آن وقت این کسی که کوتاه آمده، برنده مسابقه خواهد بود.^۹

بهتر نبودی؟! بدرد نمی‌خوری؛ از ما اهل بیت نیست کسی که در شهرش از او بهتر هم

باشد

- راوی می‌گوید: کسی به نام «عِیْسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ» آمد پیش امام صادق (ع) نشست. حضرت احترام کرد و او را پیش خود بُرد و نشست. بعد فرمود: «يَا عِیْسَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ،

^۹ علیرضا پناهیان، گناه چیست؟ توبه چگونه است؟ - جلسه دوازدهم، <http://panahian.ir/post/?gsc.tab=#۵۴۷>

لَيْسَ مِنَّا وَلَا كِرَامَةً مَنْ كَانَ فِي مِصْرٍ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ

الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْ رَعٍ مِنْهُ» (کافی، ج ۲، ص ۷۸) کرامتی ندارد و از ما نیست، کسی که

در یک شهری زندگی کند که صد هزار نفر-یا بیشتر- در آن شهر باشند و یک نفر با

ورع تر از او باشد. او دیگر به درد ما نمی خورد! چه قاعده عجیبی: بهتر نبود؟! بدرد

نمی خوری. این حرف‌ها برای آدم‌های هست که اهل مسابقه هستند. در مسابقه گاهی

دیدید سر صدم ثانیه نفر اول با بقیه مشخص می‌شود.

کربلا میدان مسابقه ؛ آنکه آخر آمده بود اول رفت

• کربلا، میدان مسابقه بود. آن‌هایی که بهترین‌ها بودند، در کربلا دور ابی‌عبدالله جمع

شده بودند. اباعبدالله الحسین به بهترین بودن آنها تصریح کردند و صحه گذاشتند

فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ

بَيْتِ أَبْرٍ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم و

خویشاوندانی نیکوکارتر و نزدیک‌تر از ... اینک که سیاهی شب شما را پوشانده، آن را

مَرَكَبِي بَرَكِيرِيدٍ وَ بَرَوِيدٍ» (الارشاد، ج ۲، ص ۹۱) این بهترین‌ها در کربلا آمدند در

مسابقه. هرکسی می‌خواهد گوی سبقت را از دیگر برآید. هرکسی می‌گوید من زودتر

شهادت شوم. چه صحنه دیدنی هست. این میدان مسابقه دوستان خدا. البته دل

اباعبدالله آب و کباب می‌شود. حاضر نیست یک تار مو از یارانش کم شود. شب عاشورا

هم اذن داد تا از این میدان بروند اما آن‌ها مرد این میدان بودند. میدان مسابقه کربلا،

در این میدان از میان اصحاب آن‌که از همه دیرتر آمده بود، گوی سبقت را بود.

• کسی که دل زینب س را شکست بود. آن چنان راه را بسته بود که با اباعبدالله ع بر سر او داد زد. گاهی اوقات انسان با یک داد، آدم می‌شود، حرّ همین طوری عوض شد و در او تحول ایجاد شد امام حسین (ع) در کربلا به این سادگی‌ها در مقابل کسی عصبانی نشد. ولی دید حرّ این قابلیت را دارد که با یک تلنگر، عوض شود، لذا به او نهیب زد: «مادرت به عزایت بنشیند، این چه برخوردی است؟» (فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لِلْحُرِّ نَكَيْتَكَ أُمَّكَ مَا تُرِيدُ؛ وقعه الطف، ص ۱۷۱) امام حسین (ع) به عمر سعد این طوری تشر نزد، چون دید او لیاقتیش را ندارد.

• حرّ آمد جواب حضرت را بدهد، ولی نتوانست و گفت: من چه بگویم که مادر شما حضرت فاطمه (س) است (فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ أَمَا لَوْ غَيْرَكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا لِي وَهُوَ عَلَيَّ مِثْلَ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مَا تَرَكْتُ ذِكْرَ أُمِّهِ بِالثُّكُلِ كَأَيْتَا مَنْ كَانَ وَ لَكِنْ وَاللَّهِ مَا لِي إِلَيَّ ذِكْرُ أُمَّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ؛ وقعه الطف، ص ۱۷۱) اینجا بود که معلوم شد نهیب اباعبدالله (ع) کار خودش را کرده است...

• وقتی حرّ این‌گونه ارادت خودش به راه‌های اطهر (س) نشان داد، نظر حسین (ع) درباره حرّ این‌طور بود که: عجب جوانمردی است؛ به مادرم احترام گذاشت! اگر چند نفر مثل او در مدینه بودند که به مادرم احترام بگذارند، اصلاً در خانه ما آتش نمی‌گرفت...^{۱۰}

الا لعنه الله على القوم الظالمين

^{۱۰} علیرضا پناهیان، حرکت جهان به سوی معنویت و آسیب‌های آن - ۴، <http://panahian.ir/post/#۱۶۳۹gsc.tab=>

شب سوم: موانع تحول روحی: ۱. ترس

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

اصل تحول، تحول روحی در انسان هست و انبیاء مأمور به تحول در افراد و جوامع هستند. تزکیه یعنی تحول. تحول یعنی لذت بیشتر، منافع بیشتر، قدرت بیشتر. تحول یعنی گذشتن از گرایش‌های که لذت کمتری دارند؛ تحول روحی مقدمه تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. سپس به طرح موضوع موانع تحول می‌پردازیم و اینکه موانع تحول درونی هستند یعنی یک گرایش دیگر نمی‌گذارد شما گرایش به برترین‌ها را پاسخ دهی. اولین مانع برای تحول روحی، ترس هست. سبک زندگی ما، به ما نشان می‌دهد که آیا ما آدم شجاعی هستیم برای تحول یا نه؟! کارمندی سبک زندگی هست که آدم‌ها را ترسو بار می‌آورد برخلاف تجارت.

سپس به نقش مادران در ترسو تربیت کردن فرزندان و همچنین نقش نظام آموزش و پرورش که در س خواندن در آن مبتنی بر ترس از کسر نمره و حضور و غیاب هست در نبود کردن خلاقیت و قدرت نوآوری فرزندان اشاره می‌شود. در ادامه به ترس سیاسیون که مانع تحول‌آفرینی آن‌ها می‌گردد می‌پردازیم. و در آخر شجاعت در میدان جنگ و سیاست را به‌عنوان صفت برجسته اباعبدالله طرح می‌کنیم. و حضرت رقیه را به‌عنوان دختر تحول‌آفرین اباعبدالله که از پدر شجاعت را دریافت کرده معرفی می‌کنیم.

متن سخنرانی

نقش انبیاء در تحول روحی انسان‌ها؛ تزکیه یعنی تحول

- ما گفتیم اصل تحول، تحول روحی در انسان‌ها هست. انبیاء هم آمده‌اند تا در انسان‌ها تحول روحی ایجاد کنند همان‌طور که قرآن می‌فرماید یکی از اصلی‌ترین مأموریت‌های پیامبر خاتم تزکیه مردم هست.^{۱۱} اگر در فرآیند تزکیه آدم‌ها متحول می‌شوند. تحول یعنی توانایی لذت بیشتر بردن، منافع بیشتری را کسب کردن؛ به‌وسیله مبارزه با گرایش‌های که لذت کمتری دارند و فعال کردن گرایش‌های که لذت بیشتری دارند اما پنهان‌ترند این یعنی تحول. ما در تحول دنبال لذت بیشتر، منفعت بیشتر، قدرت بیشتر هستیم.
- شاید برخی‌ها مقاومت کنند و بگویند که آقا یعنی چه لذت بیشتر منفعت بیشتر، قدرت بیشتر بگو تحول روحی برای مقرب شدن به خداست؟ اگر کسی واقعاً متحول شد، راه تحول هم که در یک جمله بیان کردیم. مبارزه با هوای نفس یعنی گرایش‌های سطح پایین یعنی لذت کمتر برای رسیدن به گرایش‌های عالی انسانی و الهی یعنی لذت بیشتر. درست هست که تو مقرب می‌شوی، اما شما وقتی مقرب شدی یعنی چه؟ یعنی به منبع قدرت، منفعت و لذت وصل شدی.

^{۱۱} «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران ، ۱۶۴)

• خدایی که خالق لذت هست، خودش چقدر لذت بخش تر هست؟ خدایی که خالق قدرت هست، خودش چقدر قدرتمند هست؟ خدایی که خالق منفعت هست، خودش چقدر منفعت بخش تر هست؟ تحول یعنی اینکه شما وصل به خالق لذت و منفعت و قدرت شوی.

• آیا مقرب شدن به نفع تو نیست؟ لذت بخش تر نیست؟ موجب قوی شدن تو نمی شود؟ گاهی وقتی ما می گویم نتیجه تحول مقرب شدن هست. شاید برای برخی این ادبیات، نتواند پاسخگو باشد. بلکه اگر با ادبیات واقع بینانه تر سخن بگوییم آدم‌های منفعت طلب، لذت طلب را هم می توان به تقرب دعوت کرد.

تحول روحی، مقدمه تحول اجتماعی، سیاسی ...

• بعد آدم که تحول روحی پیدا کرد، قوی شد. می تواند خودش دنیا را تکان دهد. پیامبر ص شخصیتی بود که در دوران کوتاه ۲۳ سال آن چنان تحولی در جامعه خودش پدید آورد که در جهان بی نظیر هست؛ و همه ناظران بین المللی انگشت به دهان مانده اند. حالا چطور پیامبر چنین تحولی شگفتی انگیزی در حوزه اقتصاد، اجتماع، سیاست، شیوه کسب درآمد و سبک زندگی گذاشت؟ امام صادق ع در وصف پیامبر می فرماید: «خداوند ابتدا پیامبرش را با محبت خودش ادب کرد سپس فرمود تو دارای اخلاق بزرگی هستی بعد فرمود حالا بیا سیاست و مدیریت جامعه را به تو بدهم». «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبُهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ - إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ - مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا» (کافی، ج ۱، ص ۲۶۶) آدمی که تحول روحی، در خودش

پدید آورده است. می‌تواند تحول سیاسی، اقتصادی، اجتماعی بیافریند؛ بنابراین اصل تحول، تحول روحی هست. بعدش نوبت به تحولات دیگر می‌رسد که به دست کسانی رقم می‌خورد که خودشان متحول شده‌اند.

موانع تحول

- اگرچه در وجود انسان میل به تغییر وضعیت و بهبود زندگی فعال هست؛ و انسان‌ها دائماً تلاش می‌کنند برای بهتر شدن زندگی خودشان؛ اما همیشه برای تغییر و تحول موانعی هم از همین جنس گرایش‌های انسان وجود دارد که مقابل میل به بیشتر و بهتر و بادوام‌تر سینه سپر می‌کند و می‌گوید سر جای بنشین!
- هیچ‌کسی از تحول بدش نمی‌آید. گاهی برای اینکه این حس خودش را آرام کند، می‌افتد به تنوع‌طلبی که خیلی بد هست؛ اما ما گفتیم که یکی از اهداف تحول بیشتر، بهتر، بادوام‌تر هست؛ اما ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که موانعی در مسیر تحول روحی هست.

تعارض بین دو گرایش، ریشه شکل‌گیری مانع برای تحول روحی

- ما بنا داریم امشب و شب‌های پیش رو درباره برخی از موانع تحول روحی سخن بگوییم. چرا آدم‌ها با اینکه دوست دارند کس دیگری شوند، زندگی و اوضاع روحی خودشان را بهتر کنند، باز سر جای خودشان ایستادند و در جا می‌زنند و حاضر نیستند عوض شوند؟

- برای بیان موانع تحول روحی دوباره باید سری بزنیم به درون انسان، در درون انسان، تمایلات متنوع و متعدد هستند که تمایلات متعدد و متنوع گاهی باهم متعارض و متضاد هستند. البته گاهی هم نه باهم همکاری می‌کنند، گروه تشکیل می‌دهند علیه گرایش‌های دیگر خیز برمی‌دارند.
- تعارض بین دو گرایش، ریشه شکل‌گیری مانع برای تحول روحی هست. نظیر اینکه شما علاقه دارید که غذای کمتری بخورید تا سالم‌تر تا اینکه هیکل بهتری پیدا کنید اما یک علاقه دیگری مقابل علاقه به سلامتی و خوش‌هیکی قد علم می‌کند به نام لذت غذای خوش‌مزه.
- آدم‌ها اکثراً تا به موانعی برمی‌خورند سریع بی‌خیال تغییر و تحول می‌شوند. خصوصاً اگر مانع زورش زیاد باشد. تحول روحی، یعنی گذشتن از یک گرایش و مهربانی کردن به یک گرایش دیگری که فعال نیست. حالا چقدر تمرین می‌خواهد آدم از خودش بخواهد بیا از این گرایش قوی که بیدار هست به نفع یک گرایش که آلمان بیدار نیست و در وجود تو ضعیف هست اما اگر بیدار شود هم تو را قوی‌تر می‌کند هم به تو لذت بیشتری می‌دهد بگذار؟!

ترس اولین مانع برای تحول روحی

- اولین مانع برای تحول روحی، ترس هست. برای تغییر باید شجاعت داشت. شجاع نباشی اصلاً دنبال تغییر نمی‌روی نه در درون خودت، نه به دنبال تغییر وضعیت بیرونی و جامعه هم نیستی. تا تهدیدی از بیرون می‌شوی؛ می‌گویی ولمان کن تو رو خدا بگذار زندگی خودمان را بکنیم.

- ترس از تغییر وضعیت، ترس از دست دادن منافع موجود، ترس از دست دادن همین لذت کم، بزرگ‌ترین مانع برای قدم برداشتن انسان در مسیر تغییر و تحول هست.

کارمندی سبک زندگی که آدم‌ها را محتاط و ترسو بار می‌آورد

- آدم‌های ترسو، نه تنها وضعیت روحی و بیرونی خودشان را تغییر نمی‌دهند بلکه سعی می‌کنند که وضعیت موجود را حفظ کنند. ترس بیش از اندازه، آدم را اهل احتیاط بیش از اندازه می‌کند. بعضی‌ها عادت دارند محتاطانه زندگی کنند. حاضر نیستند پا در مسیر تغییر بگذارند.

- سبک زندگی ما، به ما نشان می‌دهد که آیا ما آدم شجاعی هستیم برای تحول یا نه؟! مثلاً عرض می‌کنم کسی که زندگی کارمندی دارد، به قول خودشان یک نان بخور و میری دربیاوریم بس است دیگر. مدل زندگی کارمندی انسان‌ها را محتاط و ترسو می‌کند. درحالی‌که در دین ما به شدت نهی شده از زندگی کارمندی.

- عمار ساباطی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: «مردی است که تجارت می‌کند؛ آیا روا است که خود را اجیر و کارمندی و خود را استخدام کنم یا آنچه را در تجارت کسب می‌کند، به دست آورد؟» فرمود: «نباید خود را اجیر و کارمند سازد؛ بلکه باید از خدا روزی بخواهد و تجارت کند؛ که اگر خود را اجیر سازد، روزی را از خویش بازداشته است.» **عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: الرَّجُلُ يَتَّجِرُ فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ. فَقَالَ: لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ يَسْتَرْزُقُ**

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَتَّجِرُ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ (کافی، ج ۵، ص

۹۰)

- استاد کل اقتصاد به شما می‌گوید اگر کارمند بشوی راه روزی را به روی خودت بستی. حالا شما ببین در کشور ما چه فرهنگی هست؛ که همه دوست دارند کارمند بشوند. نه تاجر.
- در کشورهای اروپایی اکثر بچه‌های با استعداد یهودی‌ها، رشته اقتصاد را انتخاب می‌کنند. از بچگی یاد می‌گیرند که چطور تجارت کنند. در مدرسه باید به بچه‌ها «تجارت» آموزش داده شود؛ باید بچه‌ها اهل حساب و کتاب بشوند. الان جدیداً در برخی از مدارس، اول سال به بچه‌ها یک اعتبار یا سرمایه اولیه می‌دهند و این بچه‌ها در طی سال تحصیلی، با آن سرمایه کار می‌کنند. حتی میز و صندلی خودشان را هم باید بخرند و اگر خرابش کنند، آخر سال که می‌خواهند بفروشند، مدرسه به قیمت پایین‌تری از آن‌ها می‌خرد.
- در روایت دیگری امام صادق ع فرمود: «مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ. وَ كَيْفَ لَا يَحْظَرُهُ وَ مَا أَصَابَ فِيهِ فَهُوَ لِرَبِّهِ الَّذِي آجَرَهُ؛ هر کس خود را اجیر سازد، روزی را از خویش بازداشته است؛ و چگونه روزی را از خود باز ندارد، درحالی که آنچه وی به دست آورد، از آن کسی است که او را به اجیری گرفته است» (کافی، ج ۵، ص ۹۰)
- امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن (ع) فرمود: تا می‌توانی مزدبگیر نباش، بلکه خودت تولید کن، خودت تجارت کن و پولت دست خودت باشد؛ یعنی یا تاجر باش یا تولیدکننده

تحول با بیانیه گام دوم
و کارفرمای خودت باش (إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَنَّ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ دُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ؛

نهج البلاغه، نامه (۳۱)

تجارت شغلی برای تحول خواهی

- بعد به جای زندگی کارمندی چه زندگی معرفی شده است؟ زندگی تاجران. بعد زندگی تاجران بازهم دو جور داریم. تاجر ترسو، تاجر جسور و شجاع: بعد پیامبر فرمود: «التَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ وَ التَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرْزُوقٌ» (شهاب الأخبار ص ۷۸ ح ۱۹۱). یعنی تاجری که ریسک می کند مرزوق هست و تاجری که ریسک نمی کند محروم هست.
- تجارت شغلی هست که می توان برای آدم های تحول خواه معرفی کرد. بعد شما می بینید که آدم های تاجر چقدر در زندگی اقتصادی خودشان موفق بودند نسبت به آدم های کارمند.
- ما نمی خواهیم به کارمندان محترم بی احترامی کنیم. می خواهیم بگوییم هر شغلی چه اقتضائاتی دارد. با چشم باز دختر به داماد خودمان بدهیم. اگر داماد کارمند بود بگوییم شرمنده احتمال زیاد شما، نمی توانی زیاد دختر بنده را خوشبخت کنی. چرا؟ چون سبک زندگی شما تاجران و جسورانه نیست که مرزوق و پر رزق و روزی باشید.

فرزندان را ترسو بار نیاورید

- ترس از تغییر نباید داشت. فرصت تغییر را باید داد. ترس این فرصت را از آدم می گیرد. مادران محترم خواهش می کنم فرزندان را ترسو بار نیاورید. ترس بی جا، فرزندان را نابود

می‌کند. انگاری بنزین ریختی روی بچه‌ات داری با دست خودت آتش می‌زنی به داروندارت. بچه‌های ترسو، هرگز فرصت تغییر یا تحول را برای خودشان پدید نمی‌آورند.

● «سفیان ثوری خدمت حضرت صادق رسید دید رنگ آن جناب تغییر کرده. عرضکرد آقا

چه شده. فرمود من گفته بودم بالای پشت بام نروند. همین که وارد شدم دیدم یکی از کنیزانم که پرستار یکی از بچه‌های من است. بالای نردبان است و بچه هم با او است همین که چشمش بمن افتاد لرزه بر اندامش افتاد متحیر شد بچه از دستش افتاد بزمین و مرد. من از مردن بچه رنگم تغییر نکرده از ترسی که بر کنیز وارد کرده‌ام این طور شدم با اینکه دو مرتبه باو فرموده بود ناراحت نشو باکی نداشته باش ترا در راه خدا آزاد کردم.

دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى الصَّادِقِ عَ فَرَأَهُ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ كُنْتُ

نَهَيْتُ أَنْ يَصْعَدُوا فَوْقَ الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَإِذَا جَارِيَةٌ مِنْ جَوَارِيِّ مِمَّنْ تُرِبِّي بَعْضَ

وُلْدِي قَدْ صَعِدَتْ فِي سُلْمٍ وَ الصَّبِيِّ مَعَهَا فَلَمَّا بَصُرَتْ بِي اِزْتَعَدَتْ وَ تَحَيَّرَتْ وَ

سَقَطَ الصَّبِيُّ إِلَى الْأَرْضِ فَمَاتَ فَمَا تَغَيَّرَ لَوْنِي لِمَوْتِ الصَّبِيِّ - وَ إِنَّمَا تَغَيَّرَ لَوْنِي

لِمَا أَدَخَلْتُ عَلَيْهَا مِنَ الرُّعْبِ وَ كَانَ عَ قَالَ لَهَا أَنْتِ حُرَّةٌ لَوْ جِهَ اللَّهُ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ

مَرَّتَيْنِ. «مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۵»

● ببینید چقدر موضوع ترساند بی‌جا اهمیت دارد. گاهی اوقات مادری را می‌بینید که

هزاران بار در دوران تربیتی بی‌جا فرزندش را ترسانده، او ترسو بار می‌آید دیگر نمی‌تواند ریسک کند درجایی که باید ریسک کند. دیگر این بچه تحول‌خواه نیست درجا می‌زند

رکود مطلق هست. از بس تحول خواه نیست آدم حالت تهوع می‌گیرد از این شخصیت ترسو و بزدل. مادری می‌تواند نسل تحول خواه تربیت کند که اول بچه را بی‌جا نترساند.

نابودی خلاقیت و نوآوری در نظام آموزشی مبتنی بر درس خواندن با ترس از نمره

- نظام آموزشی که دانش آموزان را از ترس نمره وادار به درس خواندن می‌کند، از ترس حضور و غیاب آن‌ها را سر کلاس می‌آورد این نظام آموزشی نمی‌تواند خلاقیت و نوآوری دانش آموزان را شکوفا کند. این نظام آموزشی فلج هست. در چنین نظام آموزشی تولید علم معنا ندارد. ترس را بگذار کنار حالا خودت درس بخوان ببین چقدر تحول و خلاقیت پیدا می‌کنی!

اولین ویژگی مدیران تحول‌آفرین

- اولین ویژگی مدیران تحول‌آفرین، شجاعت هست. امیرالمومنین در نامه به مالک اشتر فرمود: با چند نفر مشورت نکن، این مشاورین سیاسی باید ویژگی‌های نداشته باشند. یکی اینکه ترسو نباشد. «لَا تُدْخَلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بِخِيَلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُحْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ عَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ» (نهج البلاغه، ص ۴۳۰). حالا چرا یا امیرالمؤمنین با آدم ترسو مدیران جامعه مشورت نگیرند؟ چون آدم‌های ترسو، امور را تضعیف می‌کنند. قدرت ریسک‌پذیری تو را کم می‌کنند. مرتب می‌گویند شاید نشوید. احتیاط کنید. ما که نمی‌توانیم، این کار که نمی‌شود، ورد زبان این مشاورین ترسو هست. اصلاً فرصت پرواز را به شما نمی‌دهد.

چگونه مدیران جوان، تحول آفرین می‌شوند؟

• بعد فرمود با جوان مشورت بگیر. جوان تحول خواه هست. تحول آفرین هست. به مدیران جامعه می‌فرماید: وقتی در کارهای خودت می‌خواهی برنامه‌ریزی کنی، اول با جوان‌ها مشورت کن بعداً با پیرترها. این آیا برعکس برداشت عمومی جامعه نیست؟ بابا این جوان ناپخته است، من چرا باید با او مشورت کنم؟ معمولاً اگر جوان را به خاطر نیرو و قدرت بدنی یا آن فداکاری‌ای که دارد، به کار می‌گیرند؛ ولی امیرالمؤمنین می‌فرماید که در مقام مشورت اول با جوان مشورت کن. چرا این را می‌فرماید؟ حضرت خودشان توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: برای اینکه او حرف‌های تازه به ذهنش می‌رسد. افق جدید باز می‌کند. دوتایش ممکن است خیلی پرت باشد، ولی دوتایش تو را از فسیل بودن درمی‌آورد.

• حضرت در ادامه روایت، می‌فرماید: بعدش با پیرها مشورت کن، آنها نظرات اصلاحی و تکمیلی می‌گویند. بالاخره تجربه هم ارزش دارد و آن پختگی‌ای که یک پیر پیدا کرده است را نمی‌خواهیم حذف کنیم. باید اینها را با همدیگر جمع کرد. (إِذَا احْتَجَّتْ إِلَى الْمَشُورَةِ فِي أَمْرٍ قَدْ طَرَأَ عَلَيْكَ، فَاسْتَبَدَّ بِبِدَايَةِ الشُّبَّانِ، فَإِنَّهُمْ أَحَدٌ أَذْهَانًا وَأَسْرَعُ حَدْسًا، ثُمَّ رُدَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى رِيِّ الْكُهُولِ وَالشُّيُوخِ لِيَسْتَعْقِبُوهُ وَيُحْسِنُوا، الْإِخْتِيَارَ لَهُ فَإِنَّ تَجْرِبَتَهُمْ أَكْثَرُ؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۷)

• جوان‌گرایی یکی از محسناتش این است که انسان را از ایستایی و از تحجر نجات می‌دهد. ذهن جوان ذهن خلاق است. این خلاقیت این قدر ارزش دارد که او را در

اولویت قرار می‌دهد نسبت به پختگی ذهن یک پیر پُر تجربه. یک مدیر نباید از این محروم بشود. پس ببینیم آیا این مدیر، یک جمعی از جوانان را در کنار خودش قرار داده یا نه؟

- البته ممکن است ما جوان‌هایی داشته باشیم که دچار تحجر شده باشند و آن تفکر پویا را نداشته باشند. یک جوانی که در پایان‌نامه خودش یا در پژوهش‌های خودش، چشمش را به دهان غربی‌ها دوخته و مرعوب آنها شده است، یا در حوزه‌های مطالعات دینی، هیچ احساسی برای انداختن طرح نویی در او وجود ندارد، حُب این دیگر به معنای واقعی کلمه «جوان» نیست، آن پویایی و خلاقیت در او وجود ندارد.
- فاسد نبودن برای یک مدیر، کافی نیست. الان مقام معظم رهبری دارند برای ما یک فصل تازه‌ای را باز می‌کنند. فاسد نبودن و مبارزه با فساد کافی نیست. اتفاقاً در همین بحث هم ایشان در باب عدالتخواهی این را فرمودند. ما الان زمینه و بستر داریم برای ایجاد تحول. مجلس شورای اسلامی باید انتهای سال اول بگوید: ما با قوانین مان چه تحولی را در جامعه ایجاد کردیم؟
- فقط هنر نیست که جلوی فساد را بگیرند. این کافی نیست. باید یک گام جلوتر بیایند و این نگاه تحوّل‌ی دارد همین را به ما می‌گوید.^{۱۲}

^{۱۲} علیرضا پناهیان، گفتگوی زنده تلویزیونی شبکه سه؛ با عنوان «مردی که جهان را تغییر داد».

[http://panahian.ir/post/6319#gsc.tab=.](http://panahian.ir/post/6319#gsc.tab=)

شجاعت صفت برجسته اباعبدالله؛ امام تحول آفرین

- اگر امام حسین ع، امام تحول آفرین بود. یکی از مهم ترین ویژگی های شخصیتی حضرت اباعبدالله ع هم شجاعت و عدم ترس بود.
- «حضرت زهرا س به پیامبر گفت: یا رسول الله این دو فرزندان تو هستند، برای آنها چیزی ببخش و به یادگار بگذار پیامبر فرمود: اما حسن، هیبت و شرافت خود را به او می بخشم و اما حسین، سخاوت و شجاعت خود را به او می بخشم. زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَأَنْحَلُهُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَّا الْحَسَنُ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي وَ سُودَدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي وَ شَجَاعَتِي.» (خصال، ج ۱، ص ۷۷)
- اگر می بینید اباعبدالله زمین و زمان را به هم زده هست. در عالم تحولی بی نظیر خلق کرده، در این شخصیت تحول خواه و تحول آفرین، آن صفت برجسته ای که موج می زند شجاعت هست. معلوم هست اباعبدالله باید تحول آفرین باشد.

شجاعت اباعبدالله در میدان جنگ

- شجاعت اباعبدالله ع در جنگ صفین، زبان زد هست. در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین (ع) به منطقه صفین رسید، معاویه آب را محاصره کرده بود و لشکر آب نداشتند که بنوشند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: حسینم، حمله کنید و آب را آزاد کنید. امام حسین و ابوالفضل العباس و افراد دیگری حمله کردند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان در آوردند. بلافاصله به معاویه پیغام دادند: آب آزاد

است؛ می‌توانید از آب استفاده کنید. به این می‌گویند مروت که مقابله به مثل نکردند.

وقتی امام حسین برگشت، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «هَذَا أَوَّلُ فَتْحِ بَرَكَةِ

الْحُسَيْنِ»؛ «حسین جان، این اولین پیروزی است که به دست تو رخ داد»

- آب را برای مردم و لشکر کوفه برای همه کسانی که آمده‌اند حتی آن‌هایی که می‌خواهند با ما بجنگند آزاد کردی. یک وقت اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: اما همین مردم، یک روز این آب را از تو و اهل بیت دریغ می‌کنند.^{۱۳}

شجاعت اباعبدالله در میدان سیاست

- اما مهم‌تر از شجاعت در میدان مبارزه اباعبدالله، شجاعت سیاسی اباعبدالله هست. فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ برترین جهاد سخن عدل نزد حاکم ستمگر هست» (کافی، ج ۵، ص ۶۰) حالا اباعبدالله در مقاطع مختلف این شجاعت سیاسی خودشان را دوران خفقان اموی بروز دادند.
- معاویه در سال‌های آخر زندگی، تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد و می‌دانست تا حسین بن علی (ع) در مدینه بیعت نکند، دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی‌دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب و بزرگان بنی‌هاشم و حضرت اباعبدالله (ع) را برای شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتی امام حسین وارد

^{۱۳} بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۶

شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت و از حال فرزندان امام حسن مجتبی (ع) پرسید. آنگاه درباره بیعت با یزید سخن به میان آورد و از یزید گفت. ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله (ع) با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه من هستم. آنگاه خود برخاست و باشهامت چنین افشا کرد:

- پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده‌ای هرچند طولانی بگوید نمی‌تواند از تمام جوانب ارزش‌ها و فضائل رسول خدا (ص) مقداری نیز بیان کند؛ و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا (ص) تلاش کردی برای به دست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی؛ اما هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی‌خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغ‌ها را خیره کرد. تو در تعریف خود و یزید آن قدر گفتی که دچار تدروی شدی و ستم کردی تا آن‌که به ظالمی تبدیل شدی و دیگران را از بخشش‌ها آن قدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی و آن قدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آن‌که شیطان بیشترین بهره را از تو برد و سهم خود را کامل گرفت. امروز نیز دانستیم آنچه را که درباره یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد (ص)؛ تلاش داری ذهن مردم را درباره یزید به انحراف کشانی.

- گویا فرد ناشناسی را تعریف می‌کنی، یا صفات فرد پنهان‌شده‌ای را بیان می‌داری، یا چیزهایی از یزید می‌دانی که مردم نمی‌دانند. نه یزید خود را به همه شناساند و نه افکارش را آشکارا بیان داشت. پس بگو که یزید با سگ‌های تحریک‌شده بازی می‌کند

و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می‌دهد. با زنان معروف به فساد سرگرم است و به انواع «لهو و لعل» خوش می‌گذرانند. او را می‌بینی که در این‌گونه کارها نیرومند است. معاویه رها کن این‌گونه دگرگونی‌ها را که به وجود می‌آوری. معاویه آن همه ستمکاری که بر مردم روا داشتی، کافی نیست که می‌خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟ پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی‌توانی در رفتن راه باطل و ستم به‌پیش بتازی و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده‌روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم برهم زدن نمانده است...^{۱۴}

دختر تحول‌آفرین شام

- حالا این اباعبدالله شجاع، معلوم هست اگر کسی دست‌پرورده چنین پدری باشد چقدر شجاع می‌شود. رقیه بن الحسین را شخصیتی بود که تحول بزرگی در شام مرکز حکومت یزید ایجاد کرد. چه کسی باور می‌کرد که شام به دست یک دختر سه‌ساله فتح شود؟ رقیه شجاع، دختر تحول‌آفرین شام هست.
- امروز همه با احترام به حرم سه‌ساله در شام نگاه می‌کنند. چقدر تحول، جایی که یک روزی مرکز ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین بود الان ورق برگشته طور دیگری شده هست.
- چرا یزید اهل بیت را برد خرابه؟ این کار یزید حساب‌شده بود. می‌خواست در تاریخ ثبت شود که دیدی ما زینب خواهر حسین و فرزند حسین را در شام در خرابه جا دادیم. هرکسی از آیندگان که برای تماشای

۱۴ «عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: لَمَّا قَتَلَ مَعَاوِيَةُ حَجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَأَصْحَابَهُ حَجَّ ذَلِكَ الْعَامَ فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحَجْرٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَشِيعَتِهِ أَيْبَكُ فَقَالَ ع وَ مَا صَنَعْتُ بِهِمْ؟ قَالَ قَتَلْنَاهُمْ وَ كَفَّاهُمْ وَ صَلَبْنَا عَلَيْهِمْ فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ قَالَ خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مَعَاوِيَةُ لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا كَفَّاهُمْ - وَ لَا صَلَبْنَا عَلَيْهِمْ وَ لَا قَبْرْنَاهُمْ وَ لَقَدْ بَلَغَنِي وَ قَبِعْتُكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامِكَ بِبَعْضِنَا وَ اعْتِرَاضِكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ ثُمَّ سَلِّهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَ لَهَا فَإِنَّ لَمْ تَجِدْهَا أَعْظَمَ عَيْبًا فَمَا أَصْغَرَ عَيْبِكَ فِيكَ وَ قَدْ ظَلَمْنَاكَ يَا مَعَاوِيَةُ فَلَا تَوْتِرَنَّ غَيْرَ قَوْسِكَ وَ لَا تَرْمِينِ غَيْرَ عَرْضِكَ وَ لَا تَرْمِنَا بِالْعُدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدِمَ إِسْلَامُهُ وَ لَا حَدَّثَ نِفَاقَهُ وَ لَا نَظَرَ لَكَ فَأَنْظِرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعُ بَعْنَى عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ» (الإحتجاج ج ۲ ص ۲۹۷)

و دیدن ماجرای شام بیاید، بیاید این خرابه را به ببینید و اهل بیت حسین تا قیامت انگشت نما شوند؛ اما یک نفر ورق را برگرداند تمام معادلات یزید را عوض کرد. یک نفر داوطلب شد گفت خدایا من نمی‌گذارم این خرابه، خرابه بماند. به عمه‌ام بی‌احترامی شده است. من آثار جرم را از بین می‌برم. هرکسی آمد شام بیاید اینجا اما اینجا دیگر خرابه نیست اینجا حرم هست. فرش زیر پای شماست. با احترام و عزت با تو برخورد می‌کنند. کسی تازبانه نمی‌زند کسی زخم‌زبان نمی‌زند کسی مو نمی‌کشد. اینجا موی بچه‌ها را شانه می‌کنند.

- وقتی خواستند بدن این سه‌ساله را غسل دهند، غسل گفت بگویید بینم بزرگ این کاروان چه کسی هست گفتند زینب س گفت یا زینب تا نگوید این دختر با چه بیماری از دنیا رفته هست من او را غسل نمی‌دهم چطور مگر؟ آخر تمام بدن این دختر کبود شده است. حضرت بنا بر این نقل فرموده باشند بانوی غسل! این سیاهی‌ها جای تازبانه‌های مردم کوفه هست.^{۱۵}

الا لعنه الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

شب چهارم: موانع تحول روحی: ۲. غرور و یاس

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیۀ گام دوم)

^{۱۵} الوقایع و الحوادث، ج ۵، ص ۸۱.

سیر بحث:

در این جلسه ابتدا به نقش دین در تحول خواهی و تحول آفرینی اشاره نموده. و دین را به عنوان برنامه تحول آفرین معرفی می‌کنیم. تحول یعنی رسیدن به لذت بیشتر و منفعت بیشتر و قدرت بیشتر، یعنی همان اتصال به منبع قدرت و لذت و منفعت یعنی خدا و گذشتن از لذت کمتر یعنی هوای نفس هست. سپس دو مانع دیگر برای تحول روحی مطرح می‌نمایم که عبارت است از ۱. غرور خوبان و ۲. یاس بدان.

اولین مانع بیشتر برای آدم‌های خوب پدید می‌آید. گاهی برخی از خوبی‌های انسان عامل توقف انسان هستند. کوفیان خوبانی که متوقف بر خوبی‌های خودشان شدند و مغرور. در نظام تربیتی و آموزشی، تشویق فوری، مانع بروز خلاقیت و نوآوری در فرزندان می‌شود. تشویق یعنی توقف در خوبی‌ها.

دومین مانع که برای آدم‌های معمولاً به ظاهر بد دیده می‌شود یاس هست. اینکه من آدم نمی‌شوم و آب از سرم گذشته، این‌ها ادبیات آدم‌های مایوس از تحول هست در حالی که خدا گاهی قصاب را با کلیم یکجا جمع می‌کند. بی‌نام‌ونشان‌ها در کربلا نام و نشان گرفتند ناامید نباش. برای اینکه خوبان مغرور نشوند نباید روی خوبی‌ها خودشان حساب باز کنند، خوبی‌های خودشان را ندید بگیرند، بگویند اینکه چیزی نیست چرا زینب س زمان شهادت فرزندان در خیمه ماند؟ حسین جان قابل شما را ندارد.

متن سخنرانی

رابطه دین و تحول خواهی؛ آیا دین مخالفت تحول هست؟!

- شاید برای برخی‌ها چنین تصویری هست که دین نقطه مقابل تحول خواهی و تحول آفرینی هست. آن قدر که دین را مساوی با تحجر و جمود می‌پندارند؛ و اگر لطف کنند می‌گویند که دین یعنی تأکید بر سنت‌ها و اصول درحالی که دین تنها برنامه تحول آفرین هست. اصلاً کسی بدون دین نمی‌تواند تحول پیدا کند.
- ما دینی داریم که به ما می‌گوید اگر دو روز از عمرت مثل هم باشد تو ضرر کردی. امام صادق (ع) فرمود: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ» (معانی الاخبار، ص ۳۴۲) یعنی حق نداری دو روز از عمرت یک جور باشد. تو باید هرروز بهتر از دیروز باشی.
- تو رو خدا چطور برخی‌ها دلشان می‌آید به این دینی که به تو می‌گوید دائماً تحول داشته باش، بی احترامی کنند. تحول را هم بارها معنا کردیم. تحول به معنای اینکه لذت بیشتر ببر، منفعت بیشتر ببر، قدرت بیشتر داشته باش. دین برنامه تحول آفرینی هست. چگونه؟ با گذشتن از گرایشانی که لذت کمتری دارند برای رسیدن به لذت بیشتر. لذت کمتر هوای نفس هست و لذت بیشتر قرب خداست. دین برنامه برای مبارزه با هوا برای قرب. لذت کمتر، لذت بیشتر.

محاسبه نفس یعنی اندازه‌گیری میزان تحول

- چرا فرمودند از ما اهل بیت نیست کسی که از خودش هر روز محاسبه نکند. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ خَيْرًا [حَسَنًا] اسْتَزَادَ اللَّهُ مِنْهُ وَ حَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ عَمَلًا شَرًّا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ.» (کافی، ج ۲، ص ۴۵۳) یعنی خودت را هرروز زیر ذره‌بین ببر. ببین چقدر تحول پیدا کردی؟ چقدر بهتر شدی. اگر بهتر نشدی پس تو ضرر کردی. بدجور ضرر کردی. اصل محاسبه برای اندازه‌گیری تحول هست. رصد وضعیت روحی خودمان در راستای بهتر شدن هست. چنین دینی که از تو هرروز تغییر و تحول می‌خواهد، اصلاً به این دین می‌آید که بگوییم دین مساوی تحجر هست؟ دین اتفاقاً مساوی تحول هست.

اگر تحول پیدا نکنی ملعون هستی و مرگ برای تو بهتر از زندگی هست

- در ادامه امام صادق ع فرمود: «وَمَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ» (معانی الاخبار، ص ۳۴۲) هرکسی دید روز دوم، عوض پیشرفت و تحول روی به جهش و جلو عقب‌گرد کرده هست او ملعون هست.
- بعد در ادامه فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ كَانَ إِلَى النَّقْصَانِ أَقْرَبَ وَ مَنْ كَانَ إِلَى النَّقْصَانِ أَقْرَبَ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ؛ آن‌که پیشرفت را در خود نبیند، به نقصان نزدیک‌تر است و هر که به نقصان نزدیک‌تر باشد، مرگ از زندگی برایش بهتر است.» (همان)؛ یعنی کسی که تحول پیدا نکرد، مرگ برایش بهتر هست.

- واقعاً این قدر سطح توقع دین از ما برای تحول بالاست که اگر تحول پیدا نکنی تو را ملعون خطاب می‌کند و کسی که بمیرد بهتر هست تا اینکه زنده بماند؟
- باید گفت مرد شور آن زندگی را برد که در آن تحول و حرکت روبه‌جلو نداشته باشیم. این دین ماست. دینی که از تو می‌خواهد هرروز پیشرفت کن. هرروز بهتر از دیروز باش. باید نگاهمان به دین را تغییر دهیم.
- دین از ما چه می‌خواهد؟ می‌گوید بهتر از گذشته باش. تغییر کن. نیست. تابلویی که در مسیر زندگی ما دین نصب کرده این هست که هرروز توقف مطلقاً ممنوع هست.

گاهی خوبی‌ها، عامل توقف انسان است

- از اینجا می‌خواهیم دومین و سومین مانع تحول را معرفی کنیم که عبارت است از یاس و غرور و عجب. گاهی آدم‌ها کمی خوب می‌شوند به آن کمی خوب شدن قانع می‌شوند می‌گویند ما را بس است. گاهی برخی از خوبی‌های آدم مانع خوب‌تر شدن انسان هست. می‌گوید من که خوب هستم. بیخشید شما قرار بود خوب‌تر بشوید. مگر حضرت نفرمود در شهر تو باید بهترین باشی از لحاظ ورع آیا تو بهترین هستی؟
- گاهی خوبی‌ها آدم را در مسیر تحول متوقف می‌کند. بعد آدم باکله به زمین می‌خورد. خدا از خوبانی که متوقف به خوبی‌های خودشان شده‌اند به شدت نفرت دارد. آن‌ها را بدجوری زمین می‌زند. تمام خوبی‌هایش ساقط می‌شود. تمام جهادش، تمام نمازش، تمام عبادتش را نابود می‌کند. خدایا چرا این طوری برخورد می‌کنی با بنده‌ات؟ می‌دانی روی خوبی خودش متوقف شده است. خودش را تکرار می‌کند.

- نام این حالت زشت و زنده در دین ما می‌شود عَجَب، غرور؛ که بسیاری از متدینین و خوبان در معرض چنین آسیب بزرگی هستند که حتی از آسیب گنه‌کاران بالاتر هست. گنه‌کار با گناهِش چقدر به خودش آسیب می‌زند؟ بیشتر از آن را کسی به خودش آسیب می‌زند که متوقف بر خوبی‌های خودش شده است. برای خودش نوشابه باز می‌کند از خودمتشکر هست. برای خودش اسفند دود می‌کند و اگر کار خوبی کرده فکر می‌کند خوب تمام است دیگر. فرمود: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذُنُّبُ الذَّنْبَ فَيَنْدُمُ عَلَيْهِ وَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ فَيَسْرُهُ ذَلِكَ فَيَتَرَاخَى عَنْ حَالِهِ تِلْكَ فَلَأَنْ يَكُونَ عَلَى حَالِهِ تِلْكَ خَيْرٌ لَهُ مِمَّا دَخَلَ فِيهِ؛ آدمی گناهی می‌کند و از آن پشیمان می‌شود و سپس کار خوبی انجام می‌دهد و خوشحال می‌شود و بدین سبب از آن حالتی که داشت (پشیمانی از گناه) دور می‌افتد. در صورتی که اگر بر همان حالت پشیمانی بماند، برایش بهتر از حالت سُروری است که به او دست داده است.» (کافی، ج ۲، ص ۳۱۴)
- درحالی که امیرالمؤمنین در اوصاف متقین فرمود: آن‌ها عمل صالح انجام می‌دهند و از این عمل صالح می‌ترسند. «يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ» (نهج البلاغه، ص ۳۰۵) نکند این عمل صالح را برای خدا انجام ندادم. اصلاً به خوبی‌های خودش خوش بین نیست. از خودش راضی نیست. می‌گوید من باید بهتر از این بودم.
- بابا تو نماز خواندی، خوشگل هم نماز خواندی چه حالی، چه عبادتی، اول وقت هم خواندی، به جماعت هم خواندی، دیگر چه می‌خواهی؟ می‌گوید نه! نشد.

- سعید بن عبدالله حنفی، شخصیتی هست که در کربلا گل کاشت، این شهید بزرگوار شهید نماز اباعبدالله الحسین هست. سعید روز عاشورا در پیش روی آن حضرت ایستاده و خود را هدف تیرها نموده بود و هر کجا که آن حضرت حرکت می کرد در پیش روی آن حضرت بود تا این که روی زمین افتاد و در این حال می گفت: «خدایا لعن کن این جماعت را، لعن عاد و ثمود، ای خدای من سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود برسان و به او ابلاغ کن آن چه به من رسید از زحمت و جراحت و زخم چه این که من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را». وقتی که سعید در محافظت از امام علیه السلام زخمی شده و بر زمین افتاده و در حال شهادت بود، چشم هایش را باز کرد و به صورت امام علیه السلام تماشا کرده و به آن حضرت عرض کرد: «أَوْفَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ أَيُّ پسر رسول خدا، به عهدم وفا کردم؟». بابا تو که دیگر جانت را در راه امام حسین دادی تو چرا دغدغه وفا کردن به عهد و پیمانت را داری؟ متوقف به خوبی هاش نشد، امام علیه السلام اینجا فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری وفا کردی و تو پیشاپیش من در بهشت هستی». (مشیر الاحزان، ص ۶۱) همه قیامت منتظر آمدن امام حسین ع به بهشت هستند امام حسین ع منتظر سعید بن عبدالله حنفی. جانم به این مولا و صحابی!
- اصلاً از خوبی‌ها خودتان راضی نباشید. وگرنه می‌شوید انسان از خودراضی، انسانی که به خاطر خوبی‌های خوش از خودش راضی شده است، این انسان متوقف می‌شود. حالش خیلی خراب هست. حتی از یک گنه‌کار؛ فرمود: «حال انسان گناه‌کار پشیمان بهتر هست از حال انسانی که به خوبی‌های خودش مغرور شده؛ فِي رَجُلٍ يَعْمَلُ

الْعَمَلُ وَهُوَ خَائِفٌ مُّشْفِقٌ ثَمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِّنَ الرَّبِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ: هُوَ فِي حَالِهِ الْاُولَى - وَهُوَ خَائِفٌ - أَحْسَنُ حَالاً مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ» (کافی، ج ۲، ص ۳۱۴).

- امیرالمومنین فرمود: «سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ؛ گناهی که تو را ناراحت کند بیش خدا بهتر از خوبی که تو را خودپسند کند و عجب تو را بگیرد» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶) نه اینکه برو گناه کن. حضرت در مقام بیان زشتی متوقف شدن بر خوبی ها هستند اینطور سخن می گویند.
- برای اینکه به خوبی های خودمان مغرور نشویم، خوبی های خودتان را اصلاً نبینید. ما چهارتا خدمات به اسلام و مسلمین می دهیم، از خودمان راضی می شویم و خدا عجیب نمی گذارد این عجب باقی بماند. فرمود: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِلَّا بِإِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (حجرات، ۱۷).

- امام صادق ع می فرماید: «قَالَ إبليسُ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لِجُنُودِهِ: إِذَا اسْتَمَكَنْتُمْ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ؛ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ: إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ، وَنَسِيَ ذَنْبَهُ، وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ. إبليس - که لعنت خدا بر او باد - به لشکریانش گفت: اگر در سه کار بر فرزند آدم چیره آیم، دیگر باکی ندارم که چه کاری می کند؛ زیرا آن کار

از او پذیرفته نمی‌شود: هرگاه عملش را زیاد شمارد و گنااهش را از یاد برد و خودپسند شود.» (خصال، ص ۱۱۲).

توقف بر خوبی های خود، مانع تحول خوبان؛ بدی که مسجدی ها را زمین می زند

- پس دومین مانع تحول، توقف بر خوبی‌ها شد حالا اسمش را هرچه می‌خواهی بگذار یا غرور یا عجب یا خودبزرگ‌بینی و از خودمتشکر بود. این آفت اهالی دین و معنویت و مذهبی‌ها و مسجدی‌ها هست. این عاملی هست که مسجدی‌ها را زمین می‌زند. هیئتی را زمین می‌زند. توقف بر خوبی‌های خود. توقف بر خوبی‌های خود، مانع تحول خوبان هست.

- در تحف‌العقول آمده از امام رضا علیه السلام، می‌فرماید: «لَا يَتِمُّ عَقْلُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ: أَحْسَبُ مِنْهُ مَأْمُولٌ»، همه انتظار داشته باشند ازش خیر ببینند؛ «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ»، هیچ‌کس ازش انتظار ندارد شر از او به آدم برسد. «يَسْتَكْبِرُ قَلِيلَ أَحْسَبُ مِنْ غَيْرِهِ»، کس دیگر کمی کار خوب بکند می‌گویند خیلی بود. «يَسْتَقْبِلُ كَثِيرَ أَحْسَبُ مِنْ نَفْسِهِ»، خودش یک کار خوب انجام بدهد، کم می‌شمارد؛ می‌گویند ما کاری نکردیم. واقعاً باورش این است ها! «لَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَيْهِ»، خسته نمی‌شود ازش چیز می‌خواهند خسته نمی‌شود؛ «وَلَا يَمَلُّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ دَهْرِهِ» و خسته نمی‌شود از طلب علم در طول زندگی اش. «الْفَقْرُ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى»، در راه خدا فقیر بشود، بهتر است از ثروت برایش؛ «وَالذُّلُّ فِي

اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ فِي عَدُوِّهِ»، ذلّت در راه خدا بخواهد تحمل بکند، یعنی کار خدایی بکند بهش بد و بیراه بگویند، می گوید عیبی ندارد من این را به جان می خرم. این برایش عزیزتر است از اینکه عزیز بشود ولی در راه دشمنی خدا عزیز بشود. «الْخُمُولُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ»، گمنامی بهتر است برایش از شهرت. اَشْهَى، یعنی بیشتر دوست دارد. گمنامی بیشتر دوست دارد.

• بعد می فرماید اصل ماجرا هم این جا هست. «ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ؟»، دهمی و چه دهمی! یعنی این دهمی با آن نه تابی که گفتم فرق می کند. «قِيلَ لَهُ: مَا هِيَ؟»، آقا این دهمی چیست؟ «لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَتَقَى». احدی را نبیند مگر اینکه ببیند او از من بهتر است.

• آقا من چه جوری آخر بگویم همه از ما بهتر هستند؟! والا! خیلی ها از ما بهتر نیستند، آقا گیر دادی شما! هی اصرار می کنی من بگویم همه از ما بهتر هستند. حضرت دلیل می فرماید. «إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ» مردم دو جور هستند؛ «رَجُلٌ خَيْرٌ مِنْهُ وَ أَتَقَى وَ رَجُلٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى». شما باید بگویی که همه از من بهتر هستند. چه جوری این را بگویی؟ آقا می فرماید خب مردم دو گروه هستند؛ یا از تو بهتر هستند یا از تو بدتر هستند دیگر. خب، اوپی که از تو بدتر است چی باید بگویی؟ «فَإِذَا لَقِيَ الذِّي شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى»، وقتی که ملاقات کرد با یک آدمی که از او بدتر است.

- خب این چه جورى بگويد که این از من بهتر است؟! «قَالَ لَعَلَّ خَيْرَ هَذَا بَاطِنٌ وَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»؛ شاید این خوبی اش باطن اش است و خیرش این بوده که ظاهرش شر باشد. من چه می دانم؟ بعد در مورد خودش چی بگوید؟ بگوید «و خیری ظاهرٌ و هو شرٌ لی»؛ خوبی من هم رو است و دست و پاگیر من هم می شود همه اش هی غرور پیدا می کنم من آدم خوبی هستم.
- امام رضا می فرماید اَلْعَاشِرَةُ وَ مَا اَلْعَاشِرَةُ؟ «فَاِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ!» شرافت اش بالا می رود؛ «وَ طَابَ خَيْرُهُ!» کارهای خوبش پاکیزه می شود! مگر کار خوب نجس هم داریم؟! بله! «طَابَ خَيْرُهُ»؛ این حالا خوبی هایی که ازش دیده تازه شسته رفته می شود. «وَ حَسُنَ ذِكْرُهُ» دیگر ذکرش باقی می ماند؛ «وَ سَادَ اَهْلَ زَمَانِهِ» آقای زمانه خودش می شود. کم کم خودش می شود ولی ای برای خودش. آیا ما می توانیم هرکسی را می بینیم بگویم او از ما بهتر هست؟ هرکس بدحجاب، بی نماز؟
- خدا بدجور باد غرور خوبان را خالی می کند. طوری امتحان می گیرد. حالا چهارتا خوبی داری برای بدها قیافه می گیری؟ امتحانی از تو بگیرم که از بدها چنین امتحانی نگرفتم. امتحانی از تو بگیرم و رسوایی برات پدید می آید که قیامت آرزو می کنی ای کاش شراب خوار بودم و گنه کار اما روی خوبی های خودم حساب باز نمی کردم غرور بگیرم.

کوفی شناسی: کوفیان خوبان متوقف بر خوبی‌ها!

- مرد کوفه مدعیان مغروری بودند که خدا بدجوری امتحان گرفت. کوفه طبل رسوایی خوبان هست. آن‌ها که اباعبدالله درباره آن‌ها فرمود ای مردم کوفه! شما آن قدر به ما اهل بیت نزدیک هستید مثل زیرپیراهنی که بر تن چسبیده هست. «یا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَنْتُمْ الْأَحِبَّةُ الْكُرْمَاءُ، وَ الشُّعَارُ دُونَ الدُّنَارِ؛ ای کوفیان! شما دوستان [ما] و بزرگوارید و جامه زیرینید و نه روئین.» (وقعة صفین، ص ۱۱۴). اصلاً امیرالمومنین به خاطر همین خوبی‌ها کوفه را مرکز حاکمیت خودش قرار داد فرمود: «من شما را از میان همه شهرها برگزیده ام و بر آن هستم که در میان شما فرود آیم زیرا از مودت و محبت شما نسبت به خود که به خاطر خدا و پیامبر است، اطلاع دارم.»^{۱۶} بعد همین کوفیان بزرگترین جنایت را بر اهل بیت روا داشتند.
- یکی از مورخین در تحلیل روایات مردم کوفه می‌نویسد: «اصولاً مردم عراق روحیه‌ی خود را در برخورد با حکام در طول صدسال نشان دادند. غروری که این مردم در طی سال‌های فتح ایران به دست آورده بودند، سبب شده بود تا بر مدینه پیامبر مسلط باشند و هرگاه عزل حاکمی را می‌خواستند، حتی عمر را بر آن می‌داشتند تا حاکم موردنظر را خلع کند. از این رو چهره‌هایی که اهل حيله و نیرنگ نبودند، مغلوب به نظر می‌آمدند. عمار بن یاسر به‌عنوان یک انسان پاک و سعد بن ابی وقاص به‌عنوان یک شخصیت

^{۱۶} محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، بیروت: مؤسسه‌الوفاء ۱۴۰۴ ق. صص ۱۰۸- مطالعه بیشتر مراجعه به مقاله گونه شناسی جامعه کوفه در صدر اسلام.

غیرسیاسی نتوانستند در کوفه دوام بیاورند؛ اما مغیره بن شعبه به عنوان یک فاجر قدرتمند (آن چنان که عمر او را توصیف کرد) توانست تا مدت‌ها بر کوفه حکم براند.^{۱۷}

- خواهش می‌کنم به هیچ خوبی خودتان گیر ندهید. گیر هیچ خوبی خودتان نیفتید. گاهی تعریف و تمجید دیگران آدم را به تله توقف بر خوبی‌ها می‌اندازد. امیرالمؤمنین در اوصاف متقین فرمود: «اعمال خوب کم آن‌ها را راضی نمی‌کند اعمال خوب خودش را زیاد حساب نمی‌کند. اگر از او تعریف کنند می‌ترسد و می‌گوید خدایا بهتر از این چیزی که او می‌گوید قرار بده؛ لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا رُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا عَلَّمْتُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ» (نهج البلاغه، خطبه متقین)

امام خمینی ره: همان خوب بودنش سنگ راهش می‌شود

- حضرت امام (ره) در فصل ریا و عجب از کتاب چهل حدیث می‌فرماید: مگر می‌شود کسی آدم خوبی بشود و دچار عجب نشود؟ همان خوب بودنش سنگ راهش می‌شود. یک‌دوره که حق به‌جانب می‌شویم دیگر خدا هم حریف ما نیست!

^{۱۷} رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، قم: انصاریان، ۱۳۷۸، ص ۱۹۲.

- مرحوم شاه‌آبادی-استاد عرفان امام (ره)- تعبیری دارند که سنگین و هولناک است: «غرور طرفداری از حق!» یعنی وقتی حق با ما باشد، معمولاً ما را غرور می‌گیرد. در مقابل لج‌بازی اهل باطل غرور طرفداری از حق قرار دارد که هر دو بد است.
- معمولاً دنبال این هستیم که از خوب‌بودن خودمان لذت ببریم و متأسفانه گاهی هم این لذت را می‌بریم که خیلی لذت حرامی است! علامت حماقت همین است که آدم از خودش راضی باشد. وقتی آدم از خودش راضی می‌شود، طبیعتاً یک لذتی دارد. چه کار باید کرد؟ اعتماد بنفس نداشته باش (به خوبی‌های خودت تکیه نکن)؛ اعتماد به خدا داشته باش! که البته این سخت است و در زندگی‌های عادی قابل گنجاندن نیست.
- بهتر است خیال خودمان آسوده باشد یا اینکه خدا از ما راضی باشد؟ چرا گاهی می‌خواهیم روی پای خودمان بایستیم؟ خانه را می‌خواهی مال خودت باشد، کار را می‌خواهی مال خودت باشد، اگر بشود می‌خواهی از خدا هم مستقل باشی! چرا تصور غلطی از زندگی داریم؟^{۱۸}

تشویق فوری، مانع پیشرفت و بروز خلاقیت

- گاهی تشویق‌های بی‌جا، بچه‌ها را در خوبی‌های خودشان متوقف می‌کند مراقب باشید پدران و مادران محترم اگر بچه را تشویق کردی، این تشویق فوری، او را نسبت به خوب‌هایش متوقف می‌کند. او سعی می‌کند خودش را تکرار کند. تشویق فوری، مانع

^{۱۸} علیرضا پناهیان، چگونه مهربانی خدا را باور کنیم؟/ ج ۱۱ - قسمت دوم، در لینک [.gsc.t ab=#۴۷۸۸ht p://panahian.ir/post/](https://panahian.ir/post/gsc.tab=#۴۷۸۸htp)

پیشرفت و بروز خلاقیت هست. کتابی در این زمینه نوشته شده تحت عنوان: «نه تشویق نه تنبیه»، رفتند در آزمایش‌ها روان‌شناسی بررسی کردند مثلاً دو تا گروه را گفتند یک مسئله را حل کنند بعد برای یک گروه جایزه گذاشتند برای یک گروه جایزه نگذاشتند گروهی که بدون انگیزه تشویق و پاداش مسئله حل کردند بهتر مسائل را حل کردند.

- بچه‌های که بیش از اندازه و بی‌جا و بلکه برای هر خوبی خودش، تشویق می‌شود این بچه از خوبی‌های خودش لذت می‌برد و متوقف بر خوبی‌های خودش می‌شود. متوقف شدن بر خوبی‌ها مساوی هست با عدم پیشرفت.

یاس؛ سومین مانع تحول روحی

- اما سومین مانع تحول روحی که معمولاً برای آدم‌های معمولی و گنه‌کار وجود دارد، یاس هست. آقا ما که آدم نمی‌شویم. گاهی یک ژست عارفانه هم می‌گیرد ما کجا این مقامات کجا؟ فرمود هر کاری خوبی را دیدید تو بردار نگو دیگران به این کار سزاوارترند.
- شیطان ملعون، ابلیس اصلاً اسمش روی خودش هست. ابلیس می‌داند یعنی چه؟ یعنی کسی که مایوس از رحمت الهی هست.^{۱۹} همه را مایوس می‌کند. معمولاً لجن پراکنی ابلیس همین یاس پراکنی هست.
- در میان سیئات، یاس بعد از شرک به خدا در صدر لیست گناهان کبیره قرار دارد حتی بدتر از آدم کشی و بسیاری از بدی‌ها را بعد از یاس شمردند اما فرمودند اول یاس. عمرو

^{۱۹} «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ اسْمَ إِبْلِيسَ النَّحَارِثِ وَ إِنَّمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا إِبْلِيسُ يَا عَاصِي وَ سَمِيَ إِبْلِيسَ لِأَنَّهُ أُبْلِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» (معانی الأخبار، ص ۱۳۸)

بن عبید بصری بر امام صادق (ع) وارد شد و سلام کرده نشست و شروع کرد بخواندن این آیه (کسانی که دوری می‌جویند از گناهان بزرگ) و سپس ساکت شد و حرفی نزد، امام صادق (ع) پرسید چه چیز تو را ساکت کرد؟ گفت: دوست دارم کبائر را از کتاب خدا بدانم و آن‌ها را بشناسم، حضرت فرمود: بزرگ‌ترین کبائر شرک به خداست، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: خداوند نمی‌بخشد آنکه برای او شریک گیرند بعد در ادامه فرمود و پس از آن یأس و نومیدی از رحمت خدا است زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: به‌راستی که از رحمت خداوند نومید نباشند مگر گروه کافران^{۲۰}.

- قرآن می‌فرماید: یعقوب نبی به فرزندانش فرمود: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ؛ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند!» (یوسف، ۸۷)
- اکثر آدم‌ها چرا تغییر نمی‌کنند؟ جوابش خیلی ساده هست. مأیوس هستند. شما مانعی بزرگ‌تر از یاس سراغ دارید برای توقف انسان؟ انسان‌ها اکثراً به‌جایی نمی‌رسند فقط به دلیل یاس.

^{۲۰} «دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدِ الْبَصْرِيِّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ» (نجم/۳۲) ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا أَسْكَتَكَ؟ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشِّرْكَ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء/۴۸) ... وَ بَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رُوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رُوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُونَ» (يوسف/۸۷) ...» (الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۳)

آیا من می‌توانم آقای بهجت بشوم؟

- آیا من می‌توانم آقای بهجت بشوم؟ اگر به خودت گفتی نه پس مایوس هستی.
- همه می‌توانند به همه‌جا برسند و از اولیاء خدا باشند؛ دچار یأس نشوید. منتظر نباش حتماً چشمی یا گوش‌ی باز بشود. تو ارادت بورز، خدمت کن و عشق و محبت داشته باش؛ به نتیجه هم کاری نداشته باش.
- یک کسی به نام حاج عیسی، در نزد حضرت امام (ره) خدمت می‌کرد (چای می‌آورد). امام (ره) گاهی با گریه، دعا می‌کرد که «خدایا، من را با حاج عیسی محشور کن.» روز قیامت یک‌دفعه دیدی، حاج عیسی هم رفت پیش حضرت امام (ره). چرا؟ اولاً امام (ره) از او راضی است، ثانیاً همان‌طور که امام (ره) در حدّ توانش کارهای خوب انجام داده است، حاج عیسی هم در حدّ توانش کارهای خوب کرده است. لذا هردوی آنها، بیست می‌گیرند. هیچ‌کس حق ندارد مایوس بشود و خود را از تمتای وصال محروم کند.
- ممکن است شما توفیق نماز شب نداشته باشی؛ اما واقعاً ناراحت باشی از اینکه توفیق پیدا نمی‌کنی. خُب، این ناراحتیِ خودت را حفظ کن و ادامه بده. یک‌وقت دیدی با توفیق ندادن به نماز شب، تو را به همه‌جا رساندند. اهل دل می‌گویند: بعضی از اولیاء خدا، هم خودشان می‌دانند از اولیاء خدا هستند و هم دیگران. بعضی‌ها خودشان می‌دانند چه خبر است ولی مردم خبر ندارند. بعضی دیگر، خودشان هم نمی‌دانند چه خبر است! مرحوم آیت‌الله شجاعی در کتاب مقالات خود، این را به تفصیل نوشته است.^{۲۱}

^{۲۱} علیرضا پناهیان، مسجد آیت‌الله بهجت (ره) - گرایش به معنویت؛ فرصت‌ها و تهدیدها،

از خدا برمی آید موسی و قصاب را یکجا جمع کند

- روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات به پروردگار عرض کرد: خدایا می‌خواهم هم‌نشینی را که در بهشت دارم، ببینم که چگونه شخصی است!
- جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا موسی قصابی که در فلان محل است، هم‌نشین تو است، حضرت موسی درب دکان قصاب آمد، دید جوانی شبیه شب گردان مشغول فروختن گوشت است، شب که شد جوان مقداری گوشت برداشت و به‌سوی منزل رفت، حضرت به دنبال او رفت تا به منزل رسید به جوان گفت: مهمان نمی‌خواهی؟
- گفت: بفرمائید، موسی را به درون خانه برد. حضرت دید جوان غذایی تهیه نمود، آنگاه زنبیلی از طبقه بالا آورد، پیرزنی کهن‌سال را از درون زنبیل بیرون آورد و او را شستشو داد، غذا را با دست خود به او خوراند.
- موقعی که خواست زنبیل را به‌جای اول بیاویزد، پیرزن کلماتی را گفت که مفهوم نبود؛ بعد جوان برای حضرت موسی غذا آورد و خوردند.
- آن حضرت سؤال کرد، حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟ عرض کرد: این پیرزن مادر من است، چون وضع مادی‌ام خوب نیست کنیزی برایش بخرم، خودم او را خدمت می‌کنم، پرسید: آن کلماتی که به زبان جاری کرد چه بود؟ گفت: هر وقت او را شستشو می‌دهم و غذا به او می‌خورانم می‌گوید: «غفر الله لک و جعلک جلیس موسی یوم

القیامة فی قبتہ و درجته؛ خدا ترا ببخشد و همنشین و هم درجه حضرت موسی در

بهشت گردی.»^{۲۲}

- حضرت موسی فرمود: ای جوان بشارت می‌دهم به تو که خداوند دعای مادرت را مستجاب کرده، جبرئیل به من خبر داد در بهشت تو همنشین من هستی.
- شما ببینید همنشین حضرت موسی کلیم‌الله که نام او در قرآن در بین انبیاء از همه بیشتر آمده است چه کسی هست؟ یک قصاب. از این خدا بر می‌آید موسی و قصاب را یک جا جمع کند.

بی‌نام‌ونشان‌ها کنار اباعبدالله بانام و نشان شدند

- کربلا، خدا خواست، ۷۲ نفر را که اکثر در تاریخ بی‌نام‌ونشان هستند، در کنار اباعبدالله بانام و نشان کند. برخی غلام بودند با حسین آقا شدند؛ و گفتند «أمیری حسین و نعم الأمير» (مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۲، ص ۲۱). باورتان می‌شود که این رجز یک بچه حدود ۱۱ ساله هست در کربلا؟^{۲۳} بعد شهادت سرش را بریدند مقابل مادر

^{۲۲} پند تاریخ، ص ۶۹

^{۲۳} نوجوانی که به "نقل متفاوت تاریخ ۹ ساله، ۱۱ ساله و یا ۲۱ سال" (۳/۴) که بعد از کشته شدن پدرش در رکاب سید الشهدا (ع)، که "از صحابه رسول خدا (ص) و از شیعیان با اخلاص امام علی (ع) بود" (۵)، به میدان رفت. پس از شهادت پدرش جنازه در روز عاشورا، مادرش او را امر به جهاد کرد و گفت: پسر برو و حسین (ع) را یاری کن. او نزد امام آمد و اجازه میدان خواست. حسین (ع) اجازه نداد؛ او بار دیگر سخن خود را تکرار کرد. امام فرمود: این جوان پدرش شهید شده و شاید مادرش میدان رفتن او را خوش نداشته باشد. او گفت: ای فرزند رسول خدا، مادرم مرا امر کرده شما را یاری کنم و خود، لباس جنگ بر تنم پوشانده است. امام اجازه داد و او به میدان رفت و با خواندن رجز به دل دشمن حمله ور شد او در هنگام ورود به میدان این بیت را ترنم می‌کرد: "امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمه والده و هل تعلمون له من نظیر (۶). سالارم حسین است

انداختند مادر سر را بوسید و مقابل دشمن انداخت. گفت: «أَحْسَنَتَ يَا بُنَيَّ! يَا قُرَّةَ

عَيْنِي وَسُرُورَ قَلْبِي!» امام حسین ع چه کسانی را آقا کرده است؟ بگو به امام حسین

ع پس من چی؟

● جون برده‌ی سیاه چهره‌ای بود که روز عاشورا نزد امام (علیه‌السلام) آمد و برای مبارزه اجازه خواست. امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: تو مجبور نیستی به جنگ بروی، تو برای عافیت همراه ما آمده‌ای، خود را به زحمت مینداز!

● جون گفت: من در راحتی باشم و در سختی شما را تنها بگذارم؟! به خدا سوگند هرچند که بوی بدن من بد و حسب و نژاد من رفیع نیست ولی امام بزرگواری چون شما بوی مرا خوش و بدنم را مطهر و رنگ روی مرا سفید می‌کند و به بهشتم مژده می‌دهد! به خدا سوگند که از شما جدا نگردم تا خون سیاه من با خون شریف شما آمیخته گردد! بعد شجاعانه شروع به جنگ کرد و بیست و پنج نفر از دشمنان را به قتل رساند تا اینکه به شهادت رسید.

● امام حسین (علیه‌السلام) بر بالین او حاضر شد و برایش یک دعا کرد عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ

و آلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا! روی او را سپید و بوی او را خوش و او را با نیکان محشور کن و با

و چه نیک امیری، که نشاط دل پیامبر و مژده‌دهنده (به سعادت) و بیم‌دهنده (از انحراف و دوری از حق) است. علی و فاطمه پدر و مادر اویند و آیا مانند او کسی را می‌شناسید؟"

محمد و آل محمد آشنا و معاشر گردان.» (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳ نقلاً عن المقتل لمحمد بن أبي طالب.)

- از امام باقر (علیه السلام) روایت شد که: بعد از واقعه عاشورا هرکسی کشته خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد، اما چون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد! به همین جهت پیکر پاره پاره‌ی او را پس از ده روز دیدند درحالی که بوی عطر و مشک از بدنش به مشام می رسید!
- نگو نمی شود، من نمی توانم. بگو می شود اگر خدا بخواهد می شود. اگر امام حسین بخواهد می شود. بگو آقا مسیحی ها بیایند، غلام ها بیایند با تو این قدر عزیز شوند پس من چی؟

شاید به این دلیل زینب کبری از خیمه بیرون نیامد ...

- زینب کبری س، روز عاشورا دوتا دسته گل تقدیم اباعبدالله کرد. دست پرورده مادر اما چرا زینب کبری سلام الله علیها از خیمه بیرون نیامد؟ مگر مادر نبود؟ مگر دلش نمی خواست کنار بدن عزیزانش بنشیند و گریه کند؟ مگر دل نداشت؟! پس چرا بیرون نیامد؟ مگر این همان زینبی نیست که وقتی بدن فرزند برادرش علی اکبر وسط میدان افتاده بود آمد وسط میدان اما آآن چرا از خیمه بیرون نمی آید شاید به این دلیل زینب کبری س از خیمه بیرون نیامد. هرچقدر اباعبدالله چشم انتظار بود دید خبری نشد. چرا زینبم از خیمه بیرون نمی آیی؟ با زبان حال زینب کبری س با برادر حرف زد و گفت داداش اصلاً حرفش را نزن این قربانی ها قابل شمارا نداشت. اصلاً چنین خوبی و قربانی خودش را نمی بیند.

الا لعنه الله على القوم الظالمين

شبه پنجم: موانع تحول روحی: ۳. دون همتی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

در مقدمه بحث با طرح این مسئله که دلایل یا اهداف کسانی که بی دینی می‌کنند و دین‌داری می‌کنند در یک سطحی با یکدیگر مشترک هست. اگر کسانی که اهالی معنویت و دین‌داری نیستند، دنبال لذت، قدرت و منفعت هستند. اهالی دین نیز دنبال لذت، قدرت و منفعت هستند. فرق اساسی این است که اهالی دین دنبال لذت بیشتر، منافع و قدرت بیشتر هستند. یعنی همان قرب الی الله برخلاف کسانی که اهل دین‌داری نیستند، آن‌ها در مصداق به خطا رفتند. وگرنه هر عاقلی می‌گوید من به دنبال لذت، قدرت، منفعت بیشتر هستم. مثلاً دنیا را مصداق خواسته خود گرفته‌اند. علامه مصباح یزدی در کتاب اخلاق در قرآن، به این موضوع اشاره می‌کنند.

اهالی معنویت نیز دنبال منفعت بیشتر، آبادانی دنیا هستند. معنای تحول در دیدن، یعنی لذت و منفعت و قدرت بیشتر هست. پس از بیان مقدمه و مستندات آن، به مانع دیگر از موانع تحول روحی یعنی دون همتی اشاره می‌گردد. امام صادق ع یکی از موانع تحول را دون همتی معرفی می‌کنند و امیرالمؤمنین قیمت هر کس را همت او بیان می‌دارند و کسی که همتش دنیا باشد ارزشش را مشخص می‌کند. البته دنیا داشتن با دنیادوستی و اهتمام به دنیا دو مطلب هست. ما ماموریم دنیا را آباد کنیم اما آیا می‌توانیم دل بسته دنیا نشویم علی‌رغم داشتن دنیا؟ اگر مدیران

جامعه دون‌همت باشند، نمی‌توانند پیشرفتی را برای جامعه به ارمغان بیاورند. بزرگی و کوچکی آدم‌ها با همت آن‌ها مشخص می‌شود. عبدالله بن حسن، مرد بزرگ کربلا بود که همت بلندی داشت هرچند نوجوانی بیش نبود.

متن سخنرانی

در یک سطحی هدف دین‌داران و بی‌دین‌ها یکی است؛ همه دنبال لذت و بهره‌ بیشتریند!

- کسانی که دین‌داری می‌کنند، به چه دلیلی سراغ دین می‌روند؟ به همان دلیلی که یک عده‌ای بی‌دینی می‌کنند! دلایل یا اهدافشان - در یک سطحی - مشترک است. کسانی که مقابل ظلم می‌ایستند اهدافشان مثل کسانی است که ظلم می‌کنند؛ این‌ها در هدف تفاوتی ندارند. کسانی که سراغ معنویات می‌روند و دقت می‌کنند که زیاد آلوده به دنیا نشوند، انگیزه و هدفشان همان چیزی است که اهل دنیا به خاطرش سراغ دنیا می‌روند، در یک مقطعی یا در یک سطحی، هدف‌های هر دو گروه، یکی است.
- علامه مصباح یزدی در کتاب اخلاق در قرآن به این موضوع اشاره می‌کند که کسانی که اهل دین نیستند، در واقع در مصداق به خطا رفتند و گرنه هر عاقلی می‌گوید من لذت بیشتر، منفعت بیشتر، قدرت بیشتر می‌خواهم.^{۲۴}

^{۲۴} علامه مصباح یزدی: «تمام نظام‌های اخلاقی، در این عقیده مشترکند که باید یک مطلوب نهایی داشته باشند، ولی در تعیین مصداق آن با هم اختلاف دارند.» «... هیچ کس را به خاطر اینکه طالب لذت و سعادت خویش است نمی‌توان سرزنش کرد؛ چون این یک حقیقت فطری و جبری است.» (اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۰)

• کسانی که انقلابی هستند هدفشان در یک سطحی، با هدف ضدانقلابها و استکبار جهانی، فرقی ندارد. اینکه استکبار جهانی مقابل انقلاب ما می‌ایستد، هدفش چیست؟ می‌خواهد لذت و بهره بیشتری - از خیلی چیزها- ببرد. انقلاب اسلامی هدفش چیست؟ می‌خواهد مردم بهره بیشتری ببرند؛ یعنی از دنیای‌شان، از وجودشان و از هستی خودشان، لذت بیشتری ببرند.

• آنهایی که سراغ معنویت و دین‌داری می‌روند، هدفشان چیست؟ آبادانی روح، آبادانی جسم، آبادانی دنیا و آبادانی آخرت! فرمود: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا؛ اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت!» (هود، ۶۱) آبادانی زمین ماموریت ماست. آبادانی را برای چه می‌خواهند؟ برای اینکه بیشتر لذت ببرند؛ نه برای اینکه بیشتر شکنجه بشوند و زجر بکشند! آنهایی که سراغ دین و معنویت نمی‌روند، هدفشان چیست؟ آنها هم می‌خواهند سراغ آبادکردن دنیای خودشان بروند؛ یعنی آنها هم دنبال آبادانی هستند.

کسی که بر خلاف راه دین، دنبال آبادکردن دنیاست، دارد غیرعقلانی عمل می‌کند

• ما که دنبال امام‌زمان (ع) هستیم، در واقع دنبال آبادکردن دنیا هستیم. فرمود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث زمین خواهند شد!» (الأنبياء، ۱۰۵). این آیه درباره ظهور هست. علامه طباطبایی در ذیل این آیه در توضیح معنای وراثت می‌فرماید: «مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به

صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۵) آنهایی که دشمن امام زمان (ع) هم هستند- البته به گمان باطل خودشان- دنبال آبادکردن دنیا هستند، پس فرق این دو گروه چیست؟ آنهایی که با دین، سراغ آبادکردن می‌روند، دارند عقلانی عمل می‌کنند، اما آنهایی که بدون دین یا خلاف دین، دنبال آبادکردن می‌روند، غیرعقلانی و احمقانه عمل می‌کنند!

- کسی که سراغ معنویت می‌رود باهوش است؛ می‌داند که معنویت، لذت و آبادانی دنیا و آخرت را افزایش می‌دهد. آن کسی که سراغ معنویت نمی‌رود، حماقت می‌کند؛ فکر می‌کند که بدون معنویت، می‌شود از دنیا خیلی لذت برد! شما وقتی سر به سجده می‌گذارید، در واقع می‌خواهید استعدادهای معنوی خودتان را شکوفا کنید و از یک جهان تازه‌ای، لذت بیشتر ببرید که بی‌دین‌ها نمی‌توانند از این جهان و لذت‌هایش خبردار بشوند.

ما با دین‌داری می‌خواهیم به قدرت و لذت بیشتر برسیم

- دشمنان ما می‌خواهند به قدرت برسند؛ ما هم می‌خواهیم به قدرت برسیم! دشمنان ما با قدرت‌شان می‌خواهند به راحتی برسند؛ ما هم می‌خواهیم به راحتی برسیم. دشمنان ما با ضدیت‌شان نسبت به دین، می‌خواهند به لذت بیشتر برسند، ما هم با دین‌داری می‌خواهیم به لذت بیشتر برسیم. ولی آنهایی که با انقلاب اسلامی و با دین، دشمنی می‌کنند در درجهٔ اول، دارند حماقت می‌کنند، چون فکر می‌کنند بدون دین، به لذت بیشتری خواهند رسید!

- آن کسی که دزدی می‌کند با آن کسی که صدقه می‌دهد، در واقع هدفشان یکی است؛ زیاد شدن مال و بهره بیشتر! کسی که صدقه می‌دهد و انفاق می‌کند، در واقع برکت مال خودش را زیاد می‌کند و مالش بیشتر خواهد شد. چون-طبق روایات- یکی از راه‌های زیاد کردن مال، صدقه است.

دین می‌گوید: با چشم‌پوشی از لذت‌های کمتر، استعداد لذت‌بری خودت را افزایش بده!

- چرا بعضی‌ها با خدا دوست نمی‌شوند؟ چون فکر می‌کنند با خدا، راحت نخواهند بود؛ خُب این اشتباه است! هرکسی سراغ گناه می‌رود، دارد اشتباه می‌کند. به چه هدفی داری سراغ گناه می‌روی؟ به همان هدف، باید می‌رفتی نماز شب می‌خواندی! مگر آخر گناه چیزی جز لذت‌بردن است؟! خُب دین هم می‌خواهد تو را به لذت برساند و می‌گوید: برای اینکه بیشتر لذت ببری، استعدادهای لذت‌بری خودت را شکوفا کن؛ با چشم‌پوشی از لذت‌های کمتر!
- شما از کسانی که اربعین به کربلا رفته‌اند و این مسیر را طی کرده‌اند، بپرسید که چقدر لذت برده‌اند! آیا در سفرهای تفریحی دیگر، چنین لذتی برده‌اند؟ اصلاً آیا این لذت را جای دیگری می‌شود پیدا کرد؟!
- هدف دین‌داران و بی‌دین‌ها در یک سطحی، مشترک است (رسیدن به لذت بیشتر)؛ تفاوت اینجاست که دین‌داران می‌خواهند از راه دین، به تمام دوست‌داشتنی‌های یک انسان برسند و این راه عقلانی و درست است؛ اما بی‌دین‌ها می‌خواهند از راه غلط به همه دوست‌داشتنی‌های خود برسند که در نهایت هم نمی‌رسند. یک روزی همه مردم

تحول با بیانیه گام دوم
دنیا این را خواهند فهمید؛ آن وقت زیر سایه حکومت امام زمان (ع) همه، راحت زندگی
می‌کنند.

اهل دنیا و اهل دین، در یک سطحی از هدف، اشتراک دارند

- ما می‌توانیم با یک ادبیاتی با مردم عالم حرف بزنیم که سوءتفاهم‌ها برطرف بشود یا کمتر بشود. در یک سطحی می‌توانیم بگوییم که هدف ما با آدم‌بدها یکی است! نگوئید: «هدف ما تقرب به خداست ولی هدف آنها فقط دنیاست!» آخرِ آخرش را بگو که برایت چه می‌ماند؟ «لذت!»
- هدفِ ما دین‌داران با اهل دنیا، یکی است؛ ما می‌خواهیم شاد زندگی کنیم؛ شادِ شاد و عمیقاً شاد. پس چرا بعضی از شادی‌ها حرام است؟ برای اینکه بتوانیم شادتر زندگی کنیم؛ چون بعضی از شادی‌ها، حال آدم را می‌گیرد و نمی‌گذارد به آن شادی عمیق‌تر برسیم.
- خدا بخیل نیست که بفرماید «بنده من! شاد نباش؛ من خوشم نمی‌آید!» این چه خدایی است؟! خدا این جور نیست؛ خدا می‌خواهد ما را شاد کند؛ اما چرا اسلام بعضی از شادی‌ها را حرام کرده است؟ برای اینکه اسلام دنبال شادی عمیق‌تر و پایدارتر و لذت‌بخش‌تر و نشاط‌آفرین‌تر است.^{۲۵}

^{۲۵} علیرضا پناهیان، سخنرانی قبل از دعای ندبه نوشهر- ۹۷۱۱۲۶ / <http://panahian.ir/post/gsc.tab=#۵۳۰۴>

فرق دین دارن با کسانی که اهل دیانت نیستند

- بنابراین فرق دین دارن با کسانی که اهل دیانت نیستند در چیست؟ اهالی دین و معنویت میگویند لذت بیشتر، منفعت بیشتر، قدرتمند شدن، اما دیگران در عمل چه می کنند؟ دعوت به لذت کمتر، منافع کوتاه مدت و درواقع دعوت به ضعیف شدن می کنند.
- این دعوت غیر لسانی، نظام سرمایه داری هست. وقتی شما شهوت رانی را رها کردی؟ می دانی چه اتفاقی می افتد دیگر آدم ها از این شهوت جنسی هم لذت نمی برند. شما فکر نکنید اگر شهوت رها شد، بیشتر لذت می برد. شهوت رها شد، لذت بری کاهش پیدا می کند.

آیا نظام سرمایه داری دنیای مردم را آباد کرده است؟

- می گویند بین نظام سرمایه داری و غرب دنیای مردم را آباد کرده است؟ آیا نظام سرمایه داری دنیای مردم را آباد کرده است؟! تجربه بشری و آمارهای قتل و غارت و فقر و فلاکت در کشورهای اروپایی و آمریکا چیز دیگری می گوید. قرآن هم می فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» (بقره، ۲۰۵)
- اگر طاغوت حاکمیت پیدا کند در زمین فساد می کند و کشاورزی و نسل را می خواهد نابود کند. طبیعتاً وقتی بخواهند نسل را نابود کنند باید سراغ خانواده بروند. «حرت» هم در اینجا- طبق برخی روایات- به معنای ذریه است، لذا هر دو عبارت «الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ» به مسئله خانواده برمی گردد. نظام سرمایه داری دنیای مردم را هم خراب کرده است.

معنای تحول در دین، تحول از لذت و منفعت کمتر به بیشتر است

- تحولی که دین به دنبال آن هست همان هست که این شبها گفتیم یعنی تغییر از وضعیت بد به خوب؛ از خوب به خوب‌تر. ملاک و معیار تحول، بهتر و بیشتر و بادوام‌تر هست. لذت بیشتر، منافع بیشتر، قدرت بیشتر. تحول در واقع از کمتر به بیشتر هست.

قیمت هر کسی به اندازه همت او هست

- بعد از بیان این مقدمه می‌رسیم به یکی دیگر از موانع تحول که عبارت هست از دون‌همتی. هر چیزی در این عالم قیمتی دارد؛ و ابزار سنجشی برای ارزش‌گذاری. حالا در انسان چه چیزی معیار قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری انسان هست؟ چند کیلو بودن؟ قد و وزن و قیافه؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید اگر خواستی کسی را اندازه‌گیری کنی. ببینی چقدر آدم هست. چقدر ارزشمند هست. این موضوع را وسط بگذار، بین همتش چقدر هست؟ فرمود: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ؛ قدرمرد، به قدر همت اوست.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷) همت داشتن یا نداشتن، مسئله این هست. چقدر همت داری به همان اندازه ارزشمندی. چقدر همت نداری، به همان اندازه از انسانیت فاصله‌داری.

- مثلاً اگر کسی تمام همتش خوردن و خوابیدن و این چیزها باشد، چقدر می‌ارزد؟ این آدم چقدر می‌ارزد؟ بدون رود بایستی امیرالمؤمنین می‌فرماید ارزشش به همان چیزهایی هست که بعد از خوردن تولید می‌کند. «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ هر که همتش چیزی باشد که وارد شکمش می‌شود، ارزش او به اندازه

چیزی است که از او خارج می‌شود» (غرر، ح ۱۱۷۶). آقا بی‌احترامی نیست؟ ببین امیرالمؤمنین واقعیت را می‌گوید. این معادله هست. مثل دو ضربدر دو می‌شود چهار. حضرت درواقع یک قاعده را توضیح می‌دهند. قیمت هرکسی به اندازه همت او هست.

امام صادق ع: دون همتی؛ اولین مانع برای پیشرفت و تحول

• امام صادق ع فرمود: سه چیز هست که مانع از این هست که شما ترقی و پیشرفت

کنی. اولین موردی که حضرت می‌شمرد همین کوتاهی همت هست. فرمود: «ثَلَاثٌ

يَحْبُزْنَ الْمَرْءَ عَنِ طَلَبِ الْمَعَالِي فَضْرُ الْهَمَّةِ وَ قِلَّةُ الْحِيلَةِ وَ ضَعْفُ الرَّأْيِ

الْحَزْمُ؛ سه چیز انسان را از رفتن در پی مقامات عالیه و اهداف بلند بازمی‌دارد: کوتاهی

همت، چاره‌اندیش نبودن و سستی اندیشه.» (تحف العقول، ص ۳۱۸).

مدیران دون همت

• اگر مدیران جامعه دون همت باشند، نمی‌توانند پیشرفتی را برای جامعه به ارمغان

بیاورند. مدیران دون همت، به دنبال پر کردن جیب خودشان هستند. تمام همتشان

دنیای خودشان هست. چمران مدیری بود که بلندهمت بود. فقط به فکر خودش نبود.

خانم شهید چمران می‌گوید: یادم هست اولین عید بعد از ازدواجمان (که لبنانی‌ها رسم

دارند و دورهم جمع می‌شوند) مصطفی مؤسسه ماند نیامد خانه پدرم. آن شب از او

پرسیدم؛ «دوست دارم بدانم چرا نیامدید خانه پدرم» مصطفی گفت، الان عید است

خیلی از بچه‌ها رفته‌اند پیش خانواده‌هایشان اینها که رفته‌اند وقتی برگردند برای این

دوبست، سیصد نفری که در مدرسه مانده‌اند تعریف می‌کنند که چنین و چنان. من باید

بمانم با این بچه‌ها ناهار بخورم سرگرمشان کنم که اینها هم چیزی برای تعریف کردن داشته باشند». گفتم: «خوب چرا مامان برایمان غذا فرستاد نخوردید؟ و نان و پنیر و چای خوردید» گفت: «این غذای مدرسه نیست». گفتم: «شما دیر آمدید بچه‌ها نمی‌دیدند شما چی خورده‌اید» اشکش جاری شد گفت: «خدا که می‌بیند».^{۲۶}

مردی از جنس دون همتان

- رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از [ظهور] اسلام، در طائف بر مردی وارد شد و آن مرد از حضرت با احترام پذیرایی کرد. پس از آنکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به سوی مردم فرستاد، به آن مرد گفته شد: آیا می‌دانی آن کسی که خداوند عزوجل به سوی مردم فرستاده است، کیست؟
- گفت: نه.
- گفتند: او محمد بن عبدالله، یتیم ابو طالب و همان کسی است که در فلان و بهمان روز در طائف میهمان تو شد و تو او را گرمی داشتی. پس آن مرد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد و مسلمان شد.
- آنگاه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا می‌شناسید؟
- حضرت فرمود: تو کیستی؟

^{۲۶} باشگاه خبرنگاران جوان، خبر: ۴۲۸۳۲۶۴، تاریخ انتشار: ۰۵ اسفند ۱۳۹۱ - ۱۳:۰۰ به نقل از کتاب نیمه پنهان ماه

- عرض کرد: من صاحب همان منزلی هستم که شما در جاهلیت در فلان و بهمان روز وقتی به طائف آمدید وارد آن شدید و من با احترام از شما پذیرایی کردم.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خوش آمدی. حاجتت را بخواه.
- عرض کرد: دوستان گوسفند با چوپانان آنها به من عطا فرمایید.
- حضرت دستور داد به او دادند. سپس به اصحاب خود فرمود: «مَا كَانَ عَلَيَّ هَذَا الرَّجُلِ أَنْ يَسْأَلَنِي سُؤَالَ عَجُوزِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى ع؛ چه می شد اگر این مرد از من همان چیزی را بخواهد که پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه السلام خواست؟!»
- اصحاب عرض کردند: مگر پیرزن بنی اسرائیلی از موسی چه خواست؟
- فرمود: خداوند عزوجل به موسی وحی فرمود که پیش از آنکه مصر را به قصد سرزمین مقدس در شام ترک گویی، استخوان های یوسف را با خود ببر. موسی از قبر یوسف جویا شد. پیرمردی آمد و گفت: اگر کسی جای قبر او را بلد باشد آن کس فلان پیرزن است.
- موسی علیه السلام در پی او فرستاد. وقتی پیرزن آمد، موسی به او فرمود: تو جای قبر یوسف را می دانی؟
- عرض کرد: آری. موسی فرمود: پس آن را به من نشان بده، هر چه بخواهی به تو می دهم.
- پیرزن گفت: آن را نشانت نمی دهم، مگر اینکه هر چه من بگویم، همان را به من بدهی.
- موسی فرمود: بهشت از آن تو باشد.

- پیرزن گفت: نه من تعیین می‌کنم.
- خداوند عزوجل به موسی وحی فرمود که نگران نباش، بگذار او تعیین کند.
- موسی به او فرمود: تعیین با تو. عرض کرد: می‌خواهم روز قیامت در بهشت با تو هم‌درجه باشم.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد همت آن را نداشت تا از من همان چیزی را بخواهد که آن پیرزن بنی اسرائیلی خواست!^{۲۷}
- آدم‌های دون همت، هیچ وقت دنبال بهتر و بیشتر نیستند. به او می‌گویی دنیا کم هست، می‌گوید من همین دنیای کم را می‌خواهم. به او می‌گویی دنیا موقت هست، می‌گوید من همین دنیا موقت را می‌خواهم. اصلاً با این جور آدم‌ها نشست و برخاست نکنید، این را امیرالمومنین فرمود: «مَنْ دَنَّتْ هِمَّتُهُ فَلَا تَصْحَبَهُ؛ با کسی که همت

۲۷ « عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ نَزَلَ عَلَى رَجُلٍ بِالطَّائِفِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ فَأَكْرَمَهُ فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ص إِلَى النَّاسِ قَبِلَ لِلرَّجُلِ أَنْ تَدْرِي مَنْ الَّذِي أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّاسِ قَالَ لَا قَالُوا لَهُ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَتِيمٌ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ الَّذِي كَانَ نَزَلَ بِكَ بِالطَّائِفِ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فَأَكْرَمْتُهُ قَالَ فَقَدِمَ الرَّجُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَاسْتَلَمَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَعْرِفْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَبُّ الْمَنْزِلِ الَّذِي نَزَلَتْ بِهِ بِالطَّائِفِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فَأَكْرَمْتِكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرْحَبًا بِكَ سَلِّ حَاجَتِكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ مَا تَنِي شَاةَ بَرَعَاتِهَا فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَا سَأَلَ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَا كَانَ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ أَنْ يَسْأَلَنِي سُؤَالَ عَجُوزِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى ع فَقَالُوا وَ مَا سَأَلَتْ عَجُوزُ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى فَقَالَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ ذَكَرَهُ أَوْحَى إِلَيَّ مُوسَى أَنْ أَحْمِلَ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ بِالشَّامِ فَسَأَلَ مُوسَى عَنِ قَبْرِ يُوسُفَ ع فَجَاءَهُ شَيْخٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَعْرِفُ قَبْرَهُ فَقُلَانَهُ فَاَرْسَلْ مُوسَى ع إِلَيْهَا فَلَمَّا جَاءَتْهُ قَالَ تَعْلِمِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ ع قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَدَلِّبْنِي عَلَيْهِ وَ لَكَ مَا سَأَلْتَ قَالَ لَا أَدْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِحُكْمِي قَالَ فَلَكَ الْجَنَّةُ قَالَتْ لَا إِلَّا بِحُكْمِي عَلَيْكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى نَا يَكْبُرُ عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهَا حُكْمَهَا فَقَالَ لَهَا مُوسَى فَلَكَ حُكْمُكَ قَالَتْ فَإِنْ حُكْمِي أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِي دَرَجَتِكَ الَّتِي تَكُونُ فِيهَا- يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا كَانَ عَلَى هَذَا لَوْ سَأَلَنِي مَا سَأَلَتْ عَجُوزُ بَنِي إِسْرَائِيلَ «(کافی، ج ۸، ص ۱۵۵)

پست دارد، همنشینی مکن.» (غرر، ۱۴۳۲). چر با این تیپ آدم ها نباید نشست و برخاست کرد؟ چون این ها آدم های حقیری هستند که تو را به کم ها دعوت می کنند.

- آدم های دون همت، آدم های کوچکی هستند هرچند هیکل و قد قواره داشته باشند. بچه ها رو دیدی اصلاً درکی از اهداف بزرگ ترها ندارند. فرمود: «لَا هِمَّةَ لِمَهِينٍ؛ آدم حقیر، همت ندارد.» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰) بچه را دیدی؟ دنبال شکلات و عروسک و ماشین و اسباب بازی هست؟ ولی آدم های بزرگ دنبال ماشین واقعی هستند اصلاً دغدغه اش شکلات نیست.

همت های کوچک دنبال اهداف کوچک هستند

- همت های کوچک دنبال اهداف کوچک هستند. یکی از اهداف کوچک دنیا هست. دنیا می دانی برای آدم های بزرگ خیلی کوچک هست. بعضی ها تمام هم و غمش این هست که به دنیایش برسد. دنیا آخر آمال و آرزوی او هست. بعد می دانی خدا با او چه می کند؟ امام صادق ع فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمَسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ؛ هر کس در شب و روز، بزرگ ترین دغدغه اش دنیا باشد، خداوند متعال فقر را پیش چشمان او می نهد [تا همواره احساس فقر کند] و امورش را پریشان می سازد و از دنیا جز به آنچه برایش قسمت شده، نمی رسد.» (کافی، ج ۲، ص ۳۱۹). دنیا داشتن بد نیست، تلاش برای دنیا هم بد نیست. اصلاً ما گفتیم آبادی زمین زندگی به مؤمنین سپرده شده

هست؛ اما اینکه دنیا آخر آرزوهای تو باشد این بد هست. دنیا می‌دانی خیلی کوچک هست. تو خیلی بزرگ‌تر از دنیا هستی؟!

- اباعبدالله الحسین در تحلیل شخصیت کسانی که مقابل او ایستادند فرمود: «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا» (تحف العقول، ۲۴۵) مردم حقیر دنیا شده‌اند. دیدی یک نفر به دیگری می‌گوید فلانی کوچکتیم! بعضی‌ها به دنیا گفتند کوچکتیم. بله ما دنیا را آباد می‌کنیم تا می‌توانیم برای عمران زمین تلاش می‌کنیم. حضرت هم فرمود در دنیا طوری تلاش کن که گویا می‌خواهی همیشه در اینجا باشی. «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا» (الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶) آن‌هایی که همتشان دنیا نیست بهتر از آنان که همتشان دنیا هست، دنیایشان را آباد می‌کنند.

- نباید این‌ها را قاتی کرد. بین اینکه تو سعی و تلاشت را بی‌حد و عدد برای آبادی زمین و بهتر شدن زندگی‌ات کن با اینکه دنیا را نباید ته خط اهتمام و دغدغه و آرزویت قرار دهی.

مرز دنیادوستی با دنیاداری

- مثلاً یک مرز این دو تا موضوع این هست که در آنجا که تلاش بی‌نهایت مثبت برای آبادانی زندگی و دنیای می‌کنی، دل نبندی؛ اما اگر کسی تمام همتش دنیا باشد، دل بسته دنیا هست؛ و عجیب هست این ماجرا که آدم‌ها نمی‌توانند بین داشتن و دل بستن تفکیک قائل شوند. معمولاً به دارایی‌های خودشان دل هم می‌بندند. این دل

بستن آغاز ماجرای خراب شدن آدم‌هاست نه دارایی. شما ماشین داشت باش، چه عیبی دار؟ خانه داشته باش، چه عیبی دار؟ ولی به آن دل نبند؛ می‌توانی؟

- اباعبدالله در کربلا مشکل بزرگ مردم را این‌گونه مطرح کردند، مردم تمام همتشان شده است دنیا، به‌قدری که کوچک دنیا شده‌اند و آن‌قدر دنیا جلوی چشمانش را گرفته که حاضرند خون پا روی خون حسین بن علی ع بگذارند.

مردی از جنس دنیاپرستان و دون‌همتان

- عبیدالله بن حر جعفی، از اشراف، شجاعان و شعرای معروف کوفه بود. بن حر، در منزل بنی مقاتل با کاروان امام حسین (ع) مواجه شد، حضرت نخست «حجاج بن مسروق» را به منظور همراهی و یاری نزد او فرستاد، لیکن عبیدالله بن حر به فرستاده امام جواب رد داد و گفت: «به خدا سوگند از کوفه بیرون نیامدم جز آن که اکثر مردم خود را برای جنگ مهیا می‌کردند و برای من کشته شدن حسین (ع) حتمی گردید. من توانایی یاری او را ندارم و اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و نه من او را!»
- پس از بازگشت حاجیان از مکه امام خود به همراه چند تن از یارانش به نزد عبیدالله رفت و پس از سخنان آغازین به وی چنین فرمود: «ابن حر! مردم شهرتان به من نامه نوشته‌اند که همه آنان به یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته‌اند و از من درخواست کرده‌اند که به شهرشان بیایم، ولی واقع امر برخلاف آن چیزی است که ادعا کرده‌اند، تو در دوران عمرت گناهان زیادی مرتکب شده‌ای، آیا می‌خواهی توبه کنی تا گناهانت پاک گردد؟!» ابن حر گفت: «چگونه؟»
- امام فرمود: «فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکابش بجنگ.»

• ابن حر گفت: «به خدا قسم کسی که از تو پیروی کند به سعادت ابدی نائل می‌گردد، ولی من احتمال نمی‌دهم که یاری‌ام به حال تو سودی داشته باشد، زیرا در کوفه برای شما یآوری نیست. به خدا سوگندت می‌دهم که از این کار معافم دار، زیرا نفس من به مرگ راضی نیست و من از مردن سخت گریزانم. اینک اسب معروف خود «ملحقه» را به حضورت تقدیم می‌دارم، اسبی که تاکنون هر دشمنی را که تعقیب کرده‌ام، به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی نیز نتوانسته است به من دست یابد! شمشیر من را نیز بگیر، همانا آن را به کسی نزد من جز آن که مرگ را بر آن شخص چشاییده‌ام!»

• امام فرمود: «حال که درراه ما از نثار جان دریغ می‌ورزی، ما نیز به تو و به شمشیر و اسب تو نیاز نداریم، زیرا که من از گمراهان نیرو نمی‌گیرم. تو را نصیحت می‌کنم همان‌گونه که تو مرا نصیحت نمودی تا می‌توانی خود را به‌جای دوردستی برسان تا فریاد ما را نشنوی و کارزار ما را نبینی، فوالله لایسمع واعیتنا احد و لاینصرنا الا کبه الله فی نار جهنم؛ به خدا سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاریمان نشتابد خداوند او را در آتش جهنم خواهد افکند».^{۲۸}

• عبیدالله نمی‌فهمید دنیا چیزی نیست، بابا بیا با اباعبدالله همراهی کن، کارت درست می‌شود. دنیادوستی او را کر و کور کرده بود. کوتاهی حیات دنیا را نمی‌دید. بعد تا آخر

^{۲۸} ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، مؤسسۃ الاعلمی، ج ۴، ص ۵۰ و ۵۱؛ شیخ مفید، الارشاد، مؤسسۃ آل البیت، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۲۶ و مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۸۹

عمرش حسرت می خورد شعر می خواند^{۲۹} و افسوس می خورد که چرا امام حسین ع را همراهی نکرده است!

عبدالله بن حسن، مرد بزرگ کربلا

- اگر همت معیار بزرگی و کوچکی آدمها هست. آدمهای به ظاهر بزرگ در کربلا کم آوردند. اصلاً کربلا اندازه آدمها، همت آدمها را برملا کرد. این قدر بانام و نشانها در کربلا از سکه افتادند. بعد خدا آدمهای بزرگ را در کربلا نشان دهد. یک مرد بزرگ در کربلا در قامت یک نوجوان، می شود عبدالله بن حسن.
- وقتی شوق شهادت برادر را دید، وقتی اوج مظلومیت ابا عبدالله را دید دیگر بی تاب شد. دست از دست عمه کشید و دوان دوان رفت به سمت گودی قتلگاه، امام حسین ع یک وقتی چشمان مبارکش را باز کرد دید عبدالله در گودال قتلگاه هست. عبدالله این نوجوانی که محبت ابا عبدالله تمام وجودش را پر کرده دست هایش به عنوان سپر قرار داد گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ به خدا قسم از عمو جدا نمی شوم» (لهوف؛ سیدبن طاووس: ص ۱۷۳). به خدا اگر در دل عبدالله همت شهادت نبود، شهید نمی شد. شهیدی که قتلگاهش آغوش عمو هست.
- چه کردند با این نوجوان؟ بمیرم دستانش را مثل عمویش عباس قطع کردند. نه قطع کنند مقاتل می گویند دست از پوست، آویزان شد. ناله ای زد مادرش را صدا زد. امام حسین عزیز برادر را به آغوش کشید. فرمود جانم صبر کن الآن می روی پیش پدرت

^{۲۹} « ادب الطف، جواد شیر، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷ »

حسن ع، جدت على بن ابى طالب ... «فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّاهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ
الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ.» (لهوف، سيد بن طاووس، ص ١١٩)

الا لعنه الله على القوم الظالمين

شب ششم: موانع تحول روحی: ۴. راحت طلبی

پیام: «معنویت و اخلاق» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

در ابتدا بحث به بیدار بودن گرایش راحت طلبی در انسان اشاره نموده و اینکه اولین علاقه و گرایشی که ما در خودمان تجربه می‌کنیم «راحت طلبی» است. با طرح این پرسش که چرا برخی از جوانان، نمی‌توانند در مقابل شهوت خود خویشتن‌دار باشند؛ راحت طلبی را به‌عنوان مقدمه شهوت‌رانی معرفی می‌گردد. پس از آن به نقش مدرسه در مبارزه با راحت طلبی اشاره می‌شود. در ادامه به‌ضرورت آشنا کردن جوانان با واقعیت‌های زندگی و اینکه دنیا محل رنج هست و راحتی تمام در این دنیا امکان ندارد، مطرح می‌شود. سپس به چگونگی مدیریت رنج در زندگی پرداخته می‌شود. ورزش و جهاد راه حلی برای مدیریت کردن راحت طلبی طرح می‌گردد. پس از آن به معرفی راحت طلبان در قرآن خواهیم پرداخت، و نفرت خدا از اهل قعود که مهم‌ترین شاخص آن‌ها این است که حاضر به جهاد نیستند اشاره می‌نمایم. همچنین به جملات امام در تبیین خط راحت طلبان از صدر اسلام تاکنون پرداخته و قاسم بن الحسن را به‌عنوان نوجوانی که اهل راحت طلبی نیست معرفی می‌نماییم.

متن سخنرانی

راحت طلبی اولین علاقه و گرایش

- یکی دیگر از موانع تحول روحی، راحت طلبی هست. اولین علاقه و اولین گرایش که ما در خودمان تجربه می‌کنیم «راحت‌طلبی» است. حتی لذت‌جویی که یکی از فراگیرترین گرایش‌های ما در طول زندگی‌مان هست و برای همه آدم‌ها به انحاء مختلف، موضوع مطرحی است، بعد از راحت‌طلبی سراغ آدم می‌آید. گرچه خود راحتی لذت دارد، اما به‌هرحال انسان به راحتی علاقه‌مند است. یک نوزاد وقتی به دنیا می‌آید تا گرسنه‌اش می‌شود، احساس می‌کند ناراحت شده، شروع می‌کند گریه کردن. تا دل درد می‌گیرد، ناراحتی را احساس می‌کند و عکس‌العمل نشان می‌دهد.
- ما با راحت‌طلبی زاده می‌شویم. بعداً گرایش‌های دیگر دنیایی ما، بیشتر تجلی می‌کنند و بعضی از اوقات به خاطر همین راحت‌طلبی تورم یافته، گرایش‌های دیگر بد و خوبی هم در ما شکل می‌گیرد. شاید اوایلش انسان زیاد حبّ بقاء نداشته باشد؛ نمی‌فهمد من بمیرم یعنی چی، «دوست دارم من زنده بمانم» را ممکن است حس و تجربه نکند، ولی عجالتاً مایل است «ناراحت» نباشد. راحت‌طلبی یکی از گرایش‌های کلیدی ماست. پیامبر ص راحت‌طلبی را در کنار حبّ الدنیا گذاشته اند؛ و ریشه تمام گناهان را به این شش چیز برگرداندند. فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتَّةٌ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرَّئَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ النَّسَاءِ.» (کافی، ج ۲، ص ۲۸۹).

● خیلی وقت‌ها جوان‌ها خودشان را اهل حبّ الدنیا نمی‌دانند، می‌گویند آیا ما حبّ مال داریم؟ حبّ جاه داریم؟ ما چه قسمتی از حبّ الدنیا را داریم؟ و خیلی‌ها هم جوان‌ها را باصفا می‌دانند. بلکه واقعاً جوان‌ها، فی‌نفسه، باصفا تر از مسن‌ها هستند، ولی یکی از مهمترین صفات بد که می‌تواند در جوان‌ها رواج داشته باشد، حتی در جوان‌های به ظاهر خوب که اهل بی‌بند و باری نیستند، همین راحت‌طلبی است. می‌بینی جوان وقتی خودش را لذت‌پرست نمی‌داند، بچه خوبی می‌داند. وقتی خودش را شهوت‌ران نمی‌داند و می‌بیند که دنبال هرزگی نمی‌رود، خودش را بچه خیلی خوبی می‌داند؛ اما وقتی دقت می‌کنی، می‌بینی راحت‌طلبی در او موج می‌زند.

● وقتی یک دست‌سخت از پدر و مادر، یا از هر کسی، موجب شود کمی ناراحتی به او برسد، برمی‌گردد سریع پرخاش می‌کند. خب راحت‌طلبی همین است دیگر. کسی دیگر نباید او را ناراحت کند. راحتی را از او می‌گیری سریع پرخاشگری می‌کند؛ مانند نوزادی که تا دلش درد می‌گیرد بلافاصله گریه می‌کند، این نوزادی است که بزرگتر شده، ولی از نظر رفتار، همان رفتار را دارد.

مقابله با راحت‌طلبی مقدمه برای مقابله با شهوت‌پرستی در جوانان

● وقتی ما جلوی این راحت‌طلبی را نگیریم، جلوی شهوت‌پرستی را هم نمی‌گیریم. بسیاری از خانواده‌های مذهبی، گله‌مند هستند از اینکه: «بچه ما تا چهارده سالگی کم و زیاد بچه خوبی بود و حتی نماز می‌خواند. نه تنها خیلی از رفتارهای ناخوب را نداشت، بلکه رفتارهای خوب هم داشت؛ اما کم‌کم سر و گوشش دارد می‌جنبد، کم‌کم دنبال

رفقای ناباب است، از لذت حرام چشم نمی‌پوشد و دارد بد اخلاقی می‌کند.» بررسی که می‌کنی می‌بینید در این خانواده از هفت تا چهارده سال، پدر و مادر فرصت داشته‌اند که این بچه را از راحت‌طلبی جدا کنند؛ اما چون بچه‌اش را دوست دارد، می‌گوید بگذار بچه‌ام «راحت» باشد.

چرا برخی جوانان نمی‌توانند مقابل شهوت بایستند؟

- از مدرسه آمده، می‌گوید بگذار جورابش را در بیاورم، بگذار غذایی را برایش آماده کنم. راحت‌طلبی بچه را باهش مخالفت نکرده. حالا چهارده سالش شده است و دیگر با شهوات آشنا شده. بچه‌ای که در دوران ادب بین هفت تا چهارده سال ادب نشده و راحت‌طلبی بیشتر برایش جا افتاده، الان یک دفعه‌ای می‌خواهی بهش بگویی با شهوات مخالفت بکن، قبول نمی‌کند. بهش می‌گویی بیا نماز بخوان، قبول نمی‌کند. چرا؟ آیا چون ایمان ندارد؟ نه به خدا، ایمان دارد. آیا محبت به اهل بیت (ع) و اولیاء خدا ندارد؟ چرا، دارد، می‌بینی که محرم‌ها کم نمی‌گذارد برای امام حسین (ع)، اما کاهل نمازی می‌کند؛ اما دست‌درازی می‌کند به سوی گناه.
- چه طوری باید این را کنترل کرد؟ برای خود جوان هم سخت شده است که با گناه و با شهوات مبارزه کند. یکی از دلایل اساسی اش این است که از هفت تا چهارده سال، کسی او را ادب نکرده. گفتند: «حالا بچه خوبی است، بگذار طبق میل خودش رفتار بکند، حالا کار خاصی که انجام نمی‌دهد، جنایت خاصی که انجام نمی‌دهد.» لذا قبل از اینکه در چهارده سالگی برای بچه‌ها «جشن تکلیف» گرفته بشود که سنت خوبی است، باید در هفت سالگی «جشن ادب» گرفته بشود برای بچه‌ها؛ پدر و مادر

مسئولیت‌هایی را به بچه بدهند. از آن راحتی قبل از هفت سالگی بچه را با منطق و محبت خارج کنند.

- دیگر زندگی به این راحتی نیست. او باید اهل مبارزه با راحتی بشود، بدون تعارف؛ و الا بچه خوب، در خانواده خوب، با علائق خوب، با ایمان نسبتاً خوب و معمولی در همین مقداری که هست، این بچه بعد از چهارده سالگی، نمی‌تواند جلوی شهوات خودش را بگیرد. با راحت‌طلبی باید مقابله کرد.

عدم حساسیت جامعه نسبت به زشتی راحت طلبی

- راحت‌طلبی یک بلیه عام‌البلواست در جامعه ما. از آن جا که ما یک جامعه دینی داریم، در فرهنگ ما لذت‌طلبی که نزدیک‌تر است به عرصه گناه و عبور از خط قرمز، بیشتر مذمت می‌شود. ولی متأسفانه در فرهنگ عمومی و حتی فرهنگ دینی ما، راحت‌طلبی آنقدر مذمت نمی‌شود. این یک نقص فرهنگی بزرگ است.

- من الان روایتی را برای شما بگویم، آیا تعجب نمی‌کنید؟ رسول گرامی اسلام اگر به یکی دلیلی از یک کسی خوشش می‌آمد، بلافاصله، می‌فرمود حرفه‌اش چیست؟ تا می‌گفتند شغل و حرفه‌ای ندارد، بلافاصله می‌فرمودند: از چشمم افتاد. (كَانَ رَسُولُ

اللَّهِ إِذَا نَظَرَ الرَّجُلَ فَأَعَجَبَهُ قَالَ هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ فَإِنْ قَالُوا لَا قَالَ سَقَطَ مِنْ عَيْنِي؛

جامع الاخبار، ۱۳۹) مگر می‌شود؟ بیکار، بی‌عار؟ تنبل؟ ببینید بنده «خوش‌گذران» عرض نمی‌کنم! خیلی خوش‌گذران نیست، شاید عضو پایگاه بسیج هم باشد، اما تنبلی‌اش را دارد. تکان نمی‌خورد. سختی به خودش نمی‌دهد. جوان و نوجوانی که نه

اهل شهوت است، نه اهل معصیت است، نه حبّ مال، نه حبّ جاه، هیچ کدام از این آلودگی‌ها او را نگرفته، تقریباً قطعی بدانید او در معرض آلودگی حبّ راحت هست.

- اصلاً این جزء سبد خرید روزانه ما نیست. جزء توجهات روزمره و محاسبه نفس ما نیست که ببینیم ما چقدر راحت طلب هستیم. کسی که بلافاصله عصبانی می‌شود و در رفتارهای معمولی به اطرافیان پرخاش می‌کند، راحت طلبی در او لبریز شده و به صورت یک بیماری دارد در او نشان داده می‌شود.

- چقدر جالب است، در روایتی می‌فرماید: وقتی یک معصیتی کردی، خواستی جبران کنی، با یکی از کارهای خوب جبران کن، بعد یک مثال می‌زنند می‌فرمایند که مثلاً یک کسی عصبانی‌ات کرد، هیچی نگو، بگذار جبران آن گناهت بشود. (اسْتَغْفِرُوا بَعْدَ الذَّنْبِ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَبِالْإِنْفَاقِ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَبِكُظْمِ الْغَيْظِ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَبِالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ...؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ۱۲۴) یعنی خودداری از بروز ناراحتی، کفاره گناه است؛ و اصلاً اگر شما دقت کنید، می‌بینید خدا در مسیر معنوی زندگی برای انسان ناراحتی پیش می‌آورد و پروردگار عالم انسان را ناراحت می‌کند. حتی اگر کسی به آدم ظلم نکند، با سوءتفاهم این کار را می‌کند.

نقش مدرسه در مبارزه با راحت طلبی

- راحت طلبی، یک خصلت طبیعی است، یک خصلتی است که از دوران نوجوانی باید باهاش مقابله کرد. پدر و مادر و آموزش و پرورش، هفت سال وقت دارند این راحت طلبی را از جان این بچه جدا کنند. بچه‌هایتان را بروید توی مدرسه‌ای ثبت‌نام بکنید که مدیران

محترم و معلمین محترم، قبل از آموزش هر کلمه‌ای به بچه، بتوانند این راحت‌طلبی را در او مدیریت کنند؛ و الا اگر در این مدرسه حفظ قرآن هم بود، بچه‌تان را نگذارید در آن مدرسه. شما به یک عنصر راحت‌طلب قرآن یاد بدهی، بعد او چه موجودی خواهد شد! دین را هم در خدمت راحت‌طلبی خودش خواهد گرفت.

- اگر بچه‌تان را می‌خواهید بگذارید در یک مدرسه اسلامی و دیدید این مدرسه بلد نیست بچه شما را از راحت‌طلبی جدا کند، ولی می‌خواهد محبت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را بهشان یاد بدهد، نگذارید آنجا، چون این پس‌فردا محبت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را هم در خدمت توجیه و تئوریزه کردن راحت‌طلبی خودش قرار خواهد داد. آن وقت می‌شود جزء کسانی که حضرت امام (ره) در موردشان می‌فرمود: «ولایتی‌های راحت‌طلب!» که جریان هولناکی هستند که کلمات حضرت امام را درباره چنین افرادی برای شما قرائت خواهیم کرد.

مهمترین شاخص موفقیت آموزش و پرورش سالم چیست؟

- مهمترین شاخص موفقیت آموزش و پرورش سالم، نه اسلامی، سالم! چیست؟ این که وقتی دیپلمش را گرفت از مدرسه آمده بیرون، کلمه دلم می‌خواهد برایش زشت باشد. از خودش خجالت بکشد که بگوید دلم می‌خواهد؛ و الا آموزش و پرورش موفق نبوده. کدام شاخص را شما می‌توانید به عنوان شاخص برتر از این بیان کنید؟ راحت‌طلبی گاهی از اوقات جنبه ام الفساد پیدا می‌کند.

راحت طلبی

- در فرهنگ جامعه هم همین طور است. آقا پسر می‌رود برای خواستگاری. خب حرفه‌اش چیست؟ در جایی استخدام رسمی شدند. خوب است دیگر، پولش می‌رسد. خانواده دخترخانم دیگر کاری ندارند به اینکه آقا شخصیتش چیست. در حالی که شخصیت این جوان خیلی مهمتر از پولش است، مگر این دختر را داری می‌دهی به پول او؟ داری می‌دهی به شخصیت ایشان. بگو خوب استخدام شدی، سخت کوش هم هستی یا نه؟ یا خودت را آویزان کردی به یک حقوق بخور و نمیر؟ اگر ثابت کرد سخت کوش است، تربیت شده برای سخت‌کوشی، دخترت را بهش بده؛ و الا استخدام رسمی بودن فضیلت نیست. آیا همین که استخدام است و حقوقش می‌رسد خوب است؟ حالا هر شخصیت شل و ول و تنبلی داشته باشد، اشکال ندارد؟!
- آیا استخدام دائم بودن به این معنی که از یک جایی یک حقوق مستمر بیاید، این در فرهنگ ما ارزش شده است؟ نه سخت کوش بودن؟! این فرهنگ معلوم است اشکال دارد. وقتی فرهنگ این جور شد، آن وقت در این فرهنگ شما می‌خواهی بگویی آقا بلند شو برای نماز؟ بابا! حرف زور می‌زنی. این برای خودش بلند نمی‌شود، برای خدا بلند شود؟ امام هادی (ع) می‌فرماید «مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ؛ کسی که حال ندارد برای دنیای خودش بدود، برای آخرت خودش بیشتر حال ندارد.» (کافی، ۹، ۵۶۰) راحت‌طلبی را باید به عنوان یک گرایش زشت و قوی علیه‌اش قیام کرد.

• وضع طبیعی ما در دنیا به گونه ای هست که اساسا کسب راحتی در دنیا محال هست. اصل راحتی اینجا نیست می فرماید: «راحتی را در دنیا نگذاشتم، بندگان من در دنیا دنبال راحتی هستند، نمی شود. اینجا نیست؛ وَصَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ

يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا» (عده الداعی، ۱۷۹)

• در روایتی دیگری از امام صادق (ع) پرسیدند: «أين طريق الراحة» ما چه کار کنیم به راحتی برسیم؟ فرمود «فِي خِلَافِ الْهَوَى» در مخالفت کردن با هوای نفس؛ با «دلم می خواهد» مخالفت کن. بعد گفت «فَمَتَى يَجِدُ عَبْدُ الرَّاحَةِ؟» بنده خدایی که مخالفت با هوای نفس کند، کی به راحتی می رسد؟ امام صادق (ع) فرمودند: «عِنْدَ أَوَّلِ يَوْمٍ يَصِيرُ فِي الْجَنَّةِ» (تحف العقول، ص ۳۷۰) روز اولی که وارد بهشت شوی. حل است؟! برو!

• دنیا برای رنج است عزیز من. پیامبر گرامی اسلام در سخن شریفی فرمودند: چرا از خدا محال تقاضا می کنید؟ گفتند آقا! ما که محال از خدا تقاضا نمی کنیم، فرمود بله محال تقاضا می کنید. شما راحتی مگر نمی خواهید؟ گفتند خب بله فرمود راحتی محال است در دنیا. (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ لَا تَتَمَنَّوْا الْمُسْتَحِيلَ قَالُوا وَ مَنْ يَتَمَنَّى

الْمُسْتَحِيلَ فَقَالَ أَنْتُمْ أَ لَسْتُمْ تَمَنُونَ الرَّاحَةَ فِي الدُّنْيَا قَالُوا بَلَىٰ فَقَالَ الرَّاحَةُ
لِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا مُسْتَحِيلَةٌ. اعلام الدين، ص ۲۷۸).

آشنا کردن جوانان با واقعیت های زندگی

● ما باید فرزندان خودمان را با واقعیت های زندگی آشنا کنیم؛ اگر بچه ها را با واقعیت های زندگی آشنا نکنیم در آن موقعیت و بزنگاه های زندگی که قرار می گیرند کم می آورند. با یک توقعی وارد زندگی می شود بعد می بیند هیچ چیز زندگی او با آرزوهایش تناسب ندارد افسرده و سرخورده می شود. در حالی که امیرالمومنین در اولین و تنها نامه اخلاقی که در صدر اسلام خطاب به جوانان نوشته اند یعنی نامه سی و یکم نهج البلاغه، راستش را به جوانش می گوید. هفت خصلت از خودشان می فرمایند: «مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمَقْرَّرِ لِلزَّمَانِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا» از پدر فانی، زمین خورده در مقابل زمان و قهر طبیعت؛ طبیعت بر من غلبه کرده و من تسلیم زمان شدم. هفت تا خصلت که همه اش به قول امروزی ها منفی است، بعد چهارده خصلت از جوان می شمارند: «الی المولود...»، یعنی به این تازه به دنیا آمده، به این جوان، به این تازه رسیده. «الی المولود الْمُؤْمِلِ مَا لَا يَدْرِكُ» به جوانی که به آرزوهایش نخواهد رسید.

● جوان های مذهبی که فدای امیرالمؤمنین می شوید، آیا تا حالا کسی به شما گفته و مکرر گفته و مصرانه گفته که جوان تو در این دنیا بنا نیست به آرزوهایت برسی. کلاس می گذارند، پول می گیرند از مردم، می گویند ما بهت می گوئیم چه جوری به آرزوهایت

می‌رسی. دروغ می‌گوید، فقط ناراحتی‌ها را افزایش می‌دهد؛ «الی المولود المؤمن لمّا لا یدرک».

- امام زین‌العابدین (ع) در کلام شریفی می‌فرماید «لا تطلب ما لم یخلق» چیزی که خلق نشده نخواه! طرف برگشت گفت: «کیف یطلب ما لم یخلق؟» چه جوری بخواهم چیزی که خلق نشده؟ حضرت فرمود: مگر چیزهایی که می‌خواهی به‌خاطر راحتی نیست؟ گفت: خب چرا، فرمود «الراحة لم تُخلق فی الدنيا» راحتی در دنیا خلق نشده؛ (خصال صدوق، ۱، ۶۴) خودت را راحت کن. ما می‌خواهیم جلوگیری کنیم از یک فساد عظیم.

- خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد، ۴) ما انسان را در رنج آفریدیم. این از اولین آیاتی است که جوان باید یاد بگیرد. در دوازده سال آموزش و پرورش، یک همچین آیه‌ای آموزش داده نمی‌شود. بعد باید دیده بشود آن اتاق فکری که تصمیم می‌گیرد کدام آیه آموزش داده بشود، آن کجاست؟ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (همان) ما انسان را در رنج آفریدیم. مای خدا، انسان را در رنج آفریدیم.

فرهنگ غرب مبتنی بر دروغ بزرگ

- فرهنگ منحط غربی است که فعلاً حاکمیت دارد و مردم جهان کم و بیش آسیب دیده از آن فرهنگ هستند. آن فرهنگ، مبتنی است بر دروغ بزرگ هست که ای انسان تو

به راحتی می رسی. محورش «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان، ۴۳) آیا دیدی کسی که خدای خودش را هوای نفس قرار داد؟ در آن فرهنگ، راحت طلبی تبلیغ می شود. نابود باد هر نوع تبلیغی که به نفع راحت طلبی باشد. به هر دلیل و زبان و توجیهی. در هر مقطعی و در هر جایگاهی، چون زیرساخت اساسی فرهنگ جامعه را نابود می کند. ایمان به خدا هم دیگر کاری برای آن جامعه نخواهد کرد.

- امام صادق (ع) بنا بر نقل مصباح الشریعه می فرماید «تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ» تفسیر عبودیت چیست؟ «بَدَلُ الْكُلِّ» همه چی را بدهی. «وَسَبَبُ ذَلِكِ» چی می شود که تو می توانی عبودیت داشته باشی همه چی را در راه خدا بدهی؟ «وَسَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى» نفس خودت را باز بداری از آن چیزی که دلت می خواهد. «وَحَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ» وادارش بکنی به چیزی که دوست ندارد. وادارش کن به چیزی که دوست ندارد. این می شود عاملش. «وَمِفْتَاحُ ذَلِكِ» کلیدش چیست؟ «تَرْكُ الرَّاحَةِ» راحت را باید بگذاری کنار. (مصباح الشریعه، ۷)

- بسیاری از شهدا، زیاد مربی اخلاق نداشتند، اما از آب کره می گرفتند. یکبار می رفت جبهه برمی گشت، مامانش تشک می انداخت، می گفت: پسرم بخواب. می گفت من روی تشک می خوابم دلم می گیرد، روی زمین می خوابید. می گفت دلم می گیرد.

راه حل برای نماز خواندن و محجبه شدن

- از اول شروع کن، وسط راه خودت را معطل نکن. هی می خواهی بروی روی حجاب کار کنی، روی نماز خواندنش کار کنی. این آدم راحت طلبی او را کشته. گوش نمی دهد به این حرفها. ایمان به خدا هم دارد، اما عادت نکرده، تمرین نکرده، فرهنگ برایش نشده. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «بِالتَّعَبِ الشَّدِيدِ تُدْرِكُ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةَ وَ الرَّاحَةُ الدَّائِمَةُ» (غررالحکم، ۱۶۸) با سختی های شدید درجات رفیع درک می شود.

مدیریت رنج و راحتی

- رنج و راحتی را در دنیا باید مدیریت کرد. رنج را نمی توانی حذف بکنی، باید مدیریت کنی. راحتی هم قطره چکانی بهت می دهند. «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (یس، ۶۸) هر کسی را ما پیر می کنیم، بدنش را ضعیف می کنیم، استخوان هایش شکننده می شود. خداوند متعال در این باره ها صریح با ما سخن می گوید.
- رنج را مدیریت باید کرد. چه گونه می شود رنج را مدیریت کرد؟ رنج را مدیریت کن دوتا اتفاق برایش بیفتد: یکی اینکه رنج نابه جا نکشی؛ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه، ۱۲۴) هر کسی از ذکر من دوری کند، من زندگی اش را سخت خواهم کرد. چرا رنج بی جا می کشی؟ یک دفعه ای می روی یک صاحب نفس پیدا می کنی می گویی این مریضی چرا آمده سراغ من؟ می گوید فلان لقمه حرام را خوردی،

بہت نمی‌ساخته، این مریضی حالا تا یک هفت هشت سال دیگر هست. ده برابر پول خرج باید بکنی. چرا رنج اضافی بکشی؟

زندگی یعنی مدیریت رنج

- تفسیر زندگی انسان این است: مدیریت کردن رنج. برای کاهش دادن رنج نابه‌جا، این یک کار. مدیریت رنج یک رکن دیگر هم دارد. از رنج‌های استفاده کن. رنج می‌بری مقرب بشو؛ مثلاً طرف می‌رود حرام امام رضا (ع) گریه می‌کند، غصه دارد، ته غصه‌هایش را که نگاه می‌کنی حسادت است. بابا! غصه از سر حسادت اصلاً خوب نیست بخوری. این غصه که تو را مقرب نمی‌کند عزیز من. اصلاً چرا این غصه را بخوری؟ یا ته رنجش را که نگاه می‌کنی، می‌بینی غرورش است. آخر چرا؟ یک رنجی بکش که تعالی پیدا کنی.

چگونه رنج را مدیریت کنیم؟

- مدیریت کردن رنج، برای این دوتا امر است، یکی از بین بردن رنج نابه‌جا و یکی مفید قرار دادن رنج. مثلاً چندتا رنج خوب پیشنهاد بدهم؛ یکی از برنامه‌های معقول برای مدیریت رنج، ورزش است. در ورزش خودت به استقبال یک خستگی می‌روی تا یک راحتی جایش بیاید. بعد این خستگی هم تنومندترت می‌کند. چقدر خوب است، بارک‌الله.
- رنج دیگری که من پیشنهاد می‌دهم، رنج تحصیل است. رنج تحصیل را هم تحمل بکن. ببین چقدر مشاعرت باز می‌شود، چقدر تعالی پیدا می‌کنی، چقدر هوس‌هایت

کاهش پیدا می‌کند. یکی از راه‌های مقابله با شهوت، حکمت است. عقلانیت خودت را افزایش بدهی، شهوات کاهش پیدا می‌کند. آدم فهمیده که شهوت‌ران نمی‌شود.

جهاد نامی برای مدیریت رنج

- یک پیشنهاد دیگر، یک کمی دینی‌تر؛ «جهاد» نامی است برای مدیریت کردن رنج؛ می‌روی به استقبال رنج، جهادگرانه، آن‌وقت بسیاری از رنج‌های نابه‌جا را کاهش می‌دهی. بعد بالاخره رنج که هست عزیز من، حالا بنا بوده در تصادف دستت بشکند، در راه دفاع از خدا دستت شکسته. بارک الله! بارک الله! رنجت را مفید قرار بده. هر کسی باید یک وقتی بمیرد دیگر. یا در تصادف یا بیماری یا در راه خدا به شهادت می‌رسد.

راحت طلبان و عافیت طلبان در قرآن

- در قرآن کریم راحت طلبان و عافیت طلبان را به نام اهل قعود معرفی کرده است. اهل نشستن. با ادبیات قرآن آشنا بیشتر بشویم. قاعدین چه کسانی هستند؟ قاعدین همان‌ها هستند که کمر انبیاء شکستند. موسی که پیامبر انقلابی بود چقدر اذیت کشید از دست قومش. بعد از نجات دادن از دست فرعون وقتی که حضرت موسی به قومش فرمود علیه ظلم قیام کنید می‌دانید چه گفتند؟ برو خودت و خدایت بجنگند و ما اینجا نشستیم «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا بمانند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین‌جا نشسته‌ایم. (مائدة، ۲۴)

مهم ترین ویژگی اهل قعود در قرآن

- اهل قعود اولین ویژگی و مهم ترین ویژگی شان این است که اهل مبارزه با دشمن نیستند. من می خواهم شخصیتی را به شما معرفی کنم که امیرالمؤمنین به او لقب سامری امت را داد. داشت پای منبر امیرالمؤمنین سخنرانی حضرت را می نوشت بدبخت حضرت به او فرمود حسن بصری چه می کنی؟ گفت آقا دارم سخنرانی شما را می نویسم برای آیندگان بازگو کنم حضرت هم نه گذاشت و نه برداشت فرمود: هر امتی سامری دارد و این آقا سامری امت پیغمبر هست. بعد فرمود این سامری امت پیغمبر نشانه دارد. شعارش این است که می گوید لا قتال جنگ نه جنگ نه «عَنْ يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ قَالَ: لَمَّا افْتَتَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ فِيهِمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَ مَعَهُ الْأَلْوَاخُ فَكَانَ كَلِمًا لَفَظَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَا تَصْنَعُ؟ فَقَالَ نَكْتُبُ آثَارَكُمْ لِتُحَدِّثَ بِهَا بَعْدَكُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٌّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَمَا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالَ» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۲).

- جریان سامری امت پیغمبر امروز هم ادامه دارد، جریانی که می خواهد جهاد و مبارزه را از دین حذف کند و می گوید دوران این مسائل گذشته است. همه مشکلات را با گفتگو می شود حل کرد. آیا می شود بدون مبارزه با دشمن، مشکلات ما حل شود؟ بعضی ها می گویند برویم با آمریکا مذاکره کنیم مشکلات حل می شود. مگر ما مذاکره با آمریکا

نکردیم؟ چقدر امتیاز دادیم؛ چقدر امتیاز نگرفتیم؟ آمار رسمی خسارات و بدبختی‌های مذاکره با آمریکا هست؛ بروید مراجعه کنید؟

- زمانی می‌گفتند که ما مشکلات سوریه را می‌توانیم با گفتگو حل کنیم. آیا گفتمان گفتگو سوریه را نجات داد یا گفتمان مقاومت مقابل دشمن؟! اهل قعود، ترس خود را تئوریزه می‌کنند. با ادبیات عقلانیت و منافع ملی. درحالی‌که هیچ ملتی نتوانست منافع خودش را حفظ کند جز با مقاومت.

خط‌کشی خدایین راحت طلبان و غیر راحت طلبان

- خدا رسماً خط‌کشی می‌کند بین قاعدین و قیام‌کنندگان را. قاعدین یعنی راحت طلبان و قیام‌کنندگان یعنی اهل جهاد. می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا؛ آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان‌هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان‌هایشان جهاد می‌کنند به مقام و مرتبه‌ای بزرگ بر خانه‌نشینان برتری بخشیده است؛ و هر يك [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نيك داده و جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان [بی‌عذر] به پاداشی بزرگ برتری داده است» (نساء، ۹۵).

- مسئولی که اهل قیام نباشد. دنبال قعود در مقابل دشمن باشد. اهل قیام نباشد تا مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. او نمی‌تواند با امام قیام‌کننده همراهی کند؛ و خدا می‌داند اهل قعود، چقدر ظهور را تأخیر انداختند.

نفرت خدا از آدم‌های راحت‌طلب جهاد نرو

- این قدر خدا از تنبل‌های راحت‌طلب جهاد نرو، بدش می‌آید که می‌فرماید پیغمبر من! در آیه هشتاد و سه، اگر اینها که ازت اجازه گرفتند جهاد نیابند بنشینند، با پیرزن‌ها نشستند نیامدند جهاد، اگر دفعه بعد برگشتی آمدند ازتون اجازه بگیرند برای جهاد، بگو شما هرگز با من جهاد نخواهید آمد، بروید بنشینید با همان کسانی که نشسته بودید. اصلاً دیگر لیاقت بهشون نمی‌دهد برای برخاستن. (فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ. التوبة، ۸۳)

- در یک سوره دیگری، از سوره‌های نازنین قرآن، می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ» چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟ مؤمنین می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود برای جهاد؟ یک سوره نازل بشود که در آن خدا فرمان جهاد بدهد، چشم. «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ» وقتی که یک سوره‌ای نازل بشود که دستور جنگ تویش داده، «رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ» می‌بینی کسانی که قلبشان مریض است، عین مرده‌ها

بهت نگاه می‌کنند. انگار دارد می‌میرد از ترس. ترسیم خدا را ببینید. بعد می‌فرماید که «فَأُولَىٰ لَهُمَّ» (محمد، ۲۰) همان مرگ هم برایشان بهتر است. چرا آیه قرآن برای جهاد نازل می‌شود مثل مرده‌ها نگاه می‌کنی؟ می‌ترسی چرا؟

امام: از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده ۱. اسلام راحت طلبی ۲. اسلام جهاد

- امام ره می‌فرمایند: «از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده است. یک خط، خط اشخاص راحت طلب که تمام همّت‌شان به این است که یک طعمه‌ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم آنهایی که مسلمان بودند می‌کردند. [یعنی راحت طلب، مسلمان و غیر مسلمان ندارد]. اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنها، راحت طلبی بود. در صدر اسلام از این اشخاص بودند.» بعد، می‌آورد توضیح می‌دهد حضرت امام تا می‌رسد به نهضت ما. فرمود در نهضت ما هم این جور آدم‌ها بودند. بعد مثال آدمش را می‌زند، حرف‌های آن آدم را بدون اینکه نامش را ببرد، ذکر می‌کنند.

- بعد می‌فرماید که «یک دسته این‌طور هستند، [یعنی راحت طلب هستند]. حضرت امیر (ع) از اینها تعبیر می‌کند که اینها همّ‌شان علف‌شان است. مثل حیواناتی که همّ‌شان این است که شکم‌شان سیر بشود، شهوت‌شان را بر همه چیز مقدم می‌دارند. نماز هم می‌خوانند، روزه هم می‌گیرند. عبادت

شرعی را هم به جا می آورند. لکن این طور است وضع تفکر که: انسان نباید خودش را در معرض یک خطری، در معرض یک چیزی قرار بدهد و این کاری که این ملت شریف اسلام کردند، این کار یک کار جنون آمیز بوده است!» (صحیفه امام، ۵۱۹، ۱۴)

اسلام آمریکایی؛ اسلام راحت طلبی

- بعدها اسلام راحت طلبی را حضرت امام (ره) معرفی می کنند به اسلام آمریکایی. بگذارید یک آمار از صحیفه حضرت امام درباره کلمه اسلام آمریکایی و اسلام ناب برای شما بگویم. از کلمه اسلام آمریکایی حضرت امام ۱۸ بار استفاده کردند. ۱۷ بارش در دو سال آخر عمر شریف شان بوده. ۱۵ بار از این هفده بار، بعد از قطعنامه بوده. حضرت امام اواخر احساس می کردند جریانی توی خود همین بچه های انقلابی، دنبال اسلام آمریکایی هستند؛ و بعد اینها را معرفی کردند، شما جلد آخر صحیفه امام را واجب است بروی بخوانی.
- از «اسلام ناب» ۳۴ مرتبه استفاده کردند که هر سی و چهار مرتبه اش در دو سال آخر عمر شریف شان بوده. از این ۳۴ مرتبه، ۳۲ مرتبه اش بعد از پذیرش قطعنامه بوده. قطعنامه پذیرفته شد، ولی نگرانی حضرت امام باقی بود که مبدا مملکت به سمت راحت طلبی مملکت برود. بروید پیدا کنید. دوتا جریان هست، در جامعه ما هم دوتا جریان هست. جریان راحت طلب، جریان جهادگر. البته در هر جریانی ممکن است

بالاخره اشتباه‌هایی رخ بدهد، یک کسی اشتباهی رفته باشد آن طرف، یک کسی اشتباهی آمده باشد این طرف. این مسائل را باید کنترل کرد.^{۳۰}

قاسم نوجوانی که اهل راحت طلبی نیست

- برویم کربلا، می‌خواهم نوجوانی را به شما معرفی کنم یک‌ذره اهل راحت طلبی نیست. دست‌پرورده ابی‌عبدالله هست. فرزند امام حسن ع هست. مهم‌ترین شاخص آدم‌های راحت طلب چی بود؟ جان‌دوستی، حاضر نیست از جانش بگذرد. حالا ببین چقدر قاسم بن احسن از راحتی بریده، شده اهل جهاد و مبارزه. اصرار قاسم برای به میدان رفتن اصرار عجیبی هست. امام حسین فرمود آخ قاسم تو را که می‌بینم یاد برادر حسن می‌افتم دلم آرام می‌شود کجا می‌خواهی بروی؟ «یا بن أَخِي أَنْتَ مِنْ أَخِي عَلَمَةٌ وَ أُرِيدُ أَنْ تُبْقِيَ لِي لِأَتَسَلِّيَ بِكَ» قاسم روی دست و پای عمو افتاده می‌گوید عمو اجازه بده، «فَلَمْ يَزَلِ الْقَاسِمُ يَقْبَلُ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ» (وقعه الطف)
- فرمود قاسم مرگ در نظر تو چگونه هست؟ بلافاصله قاسم گفت عمو جان شیرین‌تر از عسل. عمو در چشمان قاسم برق شهادت را دید. قاسم جان چقدر از راحت طلبی فاصله

^{۳۰} علی‌رضا پناهیان، بیت رهبری، ۱۵/۰۱/۱۳۹۳، با کمی دخل و تصرف، <http://panahian.ir/post/gsc.tab=#118>

گرفتی خدا می‌داند. بی‌خود نیست چه دلی از عمو بردی؛ که وقتی می‌خواست اباعبدالله وداع کند آن‌قدر گریه کرد که حضرت از حال رفتند.^{۳۱}

- چه کردند با بدن این نوجوان خدا می‌داند و حسین ع وقتی آمد بالای سر قاسم، دید دارد قاسم پا روی زمین می‌کشد. بمیرم برای دل اباعبدالله که اینجا فرمود عزیزم برای عمو سخت تو یک چیزی بخواهی و عمو نتواند خواسته تو را برآورده کند. اینجا حسین جان تو آمدی بالای سر قاسم، نگذاشتی دشمن جسارت بیشتری کند اما بمیرم برای خودت، در آن لحظه که در گودی قتلگاه افتادی وقتی چشمت را باز کردی دیدی شمر روی سینه ات نشسته.

الا لعنه الله على القوم الطالمين

^{۳۱} ثم خرج... و هو غلام صغير لم يبلغ الحلم فلما نظر الحسين إليه قد برز اعتنقه و جعلا يبكيان حتى غشى عليهما ثم استأذن الحسين في المباشرة فأبى الحسين أن يأذن له فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه حتى أذن له فخرج ودموعه تسيل على خديه و هو يقول: إن تنكروني فأنا ابن الحسن سبط النبي المصطفى و المؤمن هذا حسين كالأسير المرتهن بين أناس لا سقوا صوب المزن

بسم الله الرحمن الرحيم

شب، مهمم: تحول اقتصادی

پیام: «اقتصاد و تحول در سبک زندگی اقتصادی» (بیانیه گام دوم)

مقام معظم رهبری: «اقتصاد یک نقطه‌ی کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه‌ی قوت و عامل مهم سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است و اقتصاد ضعیف، نقطه‌ی ضعف و زمینه‌ساز نفوذ و دخالت دشمنان است. فقر و غنا در مادّیات و معنویات بشر، اثر میگذارد. اقتصاد البته هدف جامعه‌ی اسلامی نیست، اما وسیله‌ای است که بدون آن نمیتوان به هدفها رسید. تأکید بر تقویت اقتصاد مستقل کشور که مبتنی بر تولید انبوه و باکیفیت، و توزیع عدالت‌محور، و مصرف به‌اندازه و بی‌اسراف، و مناسبات مدیریتی خردمندانه است و در سالهای اخیر از سوی اینجانب بارها تکرار و بر آن تأکید شده، به‌خاطر همین تأثیر شگرفی است که اقتصاد میتواند بر زندگی امروز و فردای جامعه بگذارد.

انقلاب اسلامی راه نجات از اقتصاد ضعیف و وابسته و فاسد دوران طاغوت را به ما نشان داد، ولی عملکردهای ضعیف، اقتصاد کشور را از بیرون و درون دچار چالش ساخته است. چالش بیرونی تحریم و وسوسه‌های دشمن است که در صورت اصلاح مشکل درونی، کم‌اثر و حتی بی‌اثر خواهد شد. چالش درونی عبارت از عیوب ساختاری و ضعفهای مدیریتی است.» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

در ابتدای بحث، تحول روحی؛ شرط لازم برای تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی است تبیین می‌گردد. حالات درونی افراد و جوامع، بر حالات بیرونی آنها تاثیر گذار هست. علامه طباطبایی می‌فرماید: «میان تمامی حالات انسان و اوضاع خارجی - چه در جانب خیر و چه در جانب شر، يك نوع تلازم است». اگر تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی می‌خواهیم باید اول تحول روحی در ما و جامعه ما پدید بیاید.

ما سه عرصه مهم برای تحول در راستای تمدن سازی پیش روداریم. کافی هست که ما بتوانیم سه تحول بزرگ را رقم بزنیم به آن تمدن عظیم و تحول آفرین اسلام نزدیک می‌شویم. چرا؟ چون تمدن غرب حرفی برای گفتن ندارد. نه در اقتصاد، نه در جامعه و نه در سیاست. ناکارآمدی آن مشخص شده است.

پس از این مقدمه به مسئله تحول اقتصادی می‌پردازیم، و با طرح این پرسش که آیا مشکلات اقتصادی ما راه حلی دارد؟ در ضمن گوشزد کردن مسئولیت مدیران سیاسی برای تحول اقتصادی به معرفی دو گام اساسی مردمی برای تحول اقتصادی خواهیم پرداخت. که عبارت است از ۱. تحول در نگاه و نگرش به اقتصاد و بیان مستنداتی مبنی بر اینکه اسلام زندگی را مسجده کرده هست و معیشت و معنویت در اوج تناسب قرار دارد. ۲. تغییر در سبک زندگی اقتصادی: مردم باید با هم خرید کنند، دولت‌ها باید کوچک شوند کارها به مردم سپرده شود. اربعین تجربه سپردن کارها به مردم هست. بهترین دولت، بدون مردم نمی‌تواند کارآمد باشد، آیا ما مسجدها و هیئتی حاضریم باهم خرید کنیم؟ مواسات بخشی از هم‌بستگی برای ظهور هست. اما اصل ماجرا خرید شبکه‌ای هست.

متن سخنرانی

تحول روحی؛ شرط لازم برای تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی

- ما برای خودسازی، جامعه پردازی، تمدن سازی، نیاز به تحول روحی داریم. جمعی یا جامعه‌ای که موانع تحول روحی را در درون خودشان برطرف نکرده باشند، نمی‌توانند تحول اقتصادی، تحول اجتماعی یا حتی تحول سیاسی پدید بیاورند. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱) خدا تغییر در احوال را لازمه تغییر در اقوام و جوامع قرار داده است. حال یک جامعه بهتر یا بدتر نمی‌شود مگر اینکه حال جان‌ها بهتر یا بدتر شود. مثلاً اگر جامعه اهل راحت‌طلبی شد، خب اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تغییر نمی‌کند.

تحول درونی و روحی، لازمه تحول بیرونی

- یعنی حالات درونی ما، در حالات بیرونی ما تأثیرگذار هست؛ یعنی اگر تحول اقتصادی می‌خواهیم، اگر تحول اجتماعی می‌خواهیم، اگر تحول سیاسی می‌خواهیم، اول باید درون خودمان یک تحولی ایجاد کنیم. ما به صورت جمعی باید تحول روحی پیدا کنیم.
- علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: «خداوند چنین حکم رانده و حکمش را حتمی کرده که نعمتها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت آن

نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد، مثلاً اگر مردمی بخاطر استقامت فطرتشان به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، به دنبال آن نعمت‌های دنیا و آخرت بسویشان سرازیر شود، هم چنان که فرمود: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ** (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۳) بعد در ادامه می‌فرماید: «میان تمامی حالات انسان و اوضاع خارجی - چه در جانب خیر و چه در جانب شر، يك نوع تلازم است» (همان). مثلاً اگر ملت تنبلی پیشه کردند، اگر ملتی دنبال راحت‌طلبی بودند، نباید توقع داشت که تحول اقتصادی اتفاق بیافتد.

ناکارآمدی اقتصاد غربی؛ فرصت تحول در راستای تمدن‌سازی

- ما سه عرصه مهم برای تحول در راستای تمدن‌سازی پیش‌رو داریم. کافی هست که ما بتوانیم سه تحول بزرگ را رقم بزنیم به آن تمدن عظیم و تحول‌آفرین اسلام نزدیک می‌شویم. چرا؟ چون تمدن غرب حرفی برای گفتن ندارد. نه در اقتصاد، نه در جامعه و نه در سیاست.
- پوچی و ناکارآمدی اقتصاد غربی، عدالت و آزادی‌خواهی غربی، نظام سرمایه‌داری الآن مثل روز روشن هست. کافی هست ما چشمان را بازکنیم که در غرب و آمریکا چه می‌گذرد. کافی هست آمارهای جرم و جنایت، ظلم و غارت، اقتصاد فلج غرب و بی‌عدالتی را در مقابل خودمان بگذاریم خواهیم دید. افول آمریکا و تمدن غرب

شروع شده است. خداوند متعال به عنوان یک قاعده جاری و واقعیت بیرون فرمود: «إِنَّ

الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء، ۸۱)؛ باطل اساس رو به اضمحلال و نابودی هست. کافی

هست ما از این فرصت برای تحول و تمدن سازی استفاده کنیم. حرف درست خودمان

را در عمل به گوش جهانیان برسانیم. نشان دهیم در عمل می شود بدون آمریکا زیست

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت. همان طور که حضرت فرمود: «كُونُوا دُعَاةً إِلَى

أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» (کافی، ج ۲، ص ۷۷).

- وقتی مردم غرب، ببینند کارآمدی نظام اسلامی را در مقابل ناکارآمدی نظام سرمایه داری، عاشق اسلام و حاکمیت اسلام می شوند. همان طور که الان شما می بینید اوضاع جهان تغییر کرده است. برخی از تحولات سیاسی، مثل نهراسیدن از آمریکا و از بین رفتن هیمنه سیاسی آمریکا در چشم مظلومان این ها به خاطر دعوت غیر لسانی انقلاب اسلامی هست. ما تا حدودی در تحولات سیاسی جهان، نقش های بزرگی را آفریدیم؛ اما در عرصه های دیگر هنوز نتوانستیم خوب عمل کنیم.

نارضایتی عمومی از اوضاع اقتصادی

- اولین تحولی که ما باید رقم بزنیم، تحول اقتصادی هست. ما تا به حال از تحول روحی و موانع آن سخن گفتیم که در واقع بیشتر برای خودسازی به کار می آید. البته افراد جامعه اگر خودسازی کرده باشند یعنی در خودشان تحول روحی ایجاد کرده باشند و موانع تحول را برطرف کرده باشند، آنان می توانند مثل آب خوردن هم تحول اقتصادی، هم تحول اجتماعی و هم تحول سیاسی را ایجاد کنند.

- ما الآن نیاز فوری و فوری به تحول اقتصادی داریم. بسیاری از ما از اوضاع اقتصادی پیش آمده ناراحتیم. از این هم به هم ریختگی و افسارگسیختگی قیمت‌ها ناراحتیم. هرروز یک چالش اقتصادی پیش روداریم. گاهی مرغ، گاهی سیب‌زمینی و گاهی ...

ریشه‌های سیاسی مشکلات اقتصادی ؛ امام: یک استان ایران قدرت تهیه گندم کشور را

دارد

- البته مشکلات امروز اقتصادی ما، ریشه‌های تاریخی دارد که الآن جای بحث درباره آنها نیست. امام ره در نقد سیاست‌های اقتصادی دولت شاه می‌فرماید: «ملت ایران مجبور است به کسی رأی موافق بدهد که وضع کشاورزی و دامپروری ایران را چنان به عقب رانده که اکنون باید گندم، برنج، گوشت، روغن و سایر ارزاق را با قیمتهای هنگفت وارد کند. شاه که در آغاز طرح- به اصطلاح- «انقلاب سفید» به دهقانان نوید می‌داد که در سایه اصلاحات ارضی، غله مورد نیاز کشور در داخل تأمین می‌شود، اکنون به جای خجالت‌زدگی افتخار می‌کند که دو میلیون و نیم تن گندم و چهار صد هزار تن برنج در سال جاری وارد کرده است! در صورتی که مطلعین می‌دانند که یک استان ایران، مثل خراسان، قدرت تهیه گندم برای تمام کشور را داشت و این قدرت را «انقلاب سفید شاه» سلب کرد.» (صحیفه امام، ج ۳، ص ۷۳، ۲۱ اسفند ۱۳۵۳).

- شما باورتان می‌شود که یک استان ایران قدرت تهیه گندم کشور را دارد؟ ما چنین ظرفیت‌هایی را داریم که نابود شده است؛ اما حالا نمی‌خواهیم تمام مشکلات اقتصادی را به گردن گذشته بگذاریم؛ اما واقع یک عامل مؤثر و قوی همین موضوع هست؛ و این ساختارها هنوز عوض نشده است. سیاست وابستگی به نفت که سال‌هاست در دستور کار دولت ماست این هم عاملی برای فشار بیشتر بر جامعه هست.
- علاوه بر این، بی‌تدبیری و سوء مدیریت برخی از مدیران سیاسی هم نقش مهمی در این مسئله داشته است.

آیا مشکلات اقتصادی راه‌حل ندارد؟

- مشکلات اقتصادی، عامل ناامیدی و سرخوردگی برخی از مردم شده است؛ اما پرسش اساسی این هست که آیا واقعاً مشکلات اقتصادی جامعه ما راه‌حلی ندارد؟ آیا همه مشکلات اقتصادی ما به تحریم‌ها برمی‌گردد و ما نمی‌توانیم هیچ نقشی در تحول و تغییر وضع موجود داشته باشیم؟
- شاید برخی بگویند ما چرا نقش‌آفرین باشیم در تحول اقتصادی؛ آقا پس نقش دولت چه می‌شود؟ بله دولت، باید تصمیمات درستی در حوزه اقتصادی بگیرد. در توزیع ثروت، در تنظیم بازار و نظارت، در سهل‌گیری در حوزه راه‌اندازی کسب‌وکار، الان قوانین دست و پاگیری برای کارآفرینی وجود دارد که باید مجلس با تصمیمات درست آن‌ها را از پیش روی مردم بردارد.

- بخش حاکمیتی، وظایفی دارد که ما باید مطالبه‌گری کنیم و در حوزه تحول اجتماعی ان شاء الله فردا شب به موضوع مطالبه‌گری مردمی خواهیم پرداخت؛ اما در بخش غیر حاکمیتی، مردم چه نقشی را می‌توانند در تحول اقتصادی ایفا کنند.

بخش مردمی اقتصاد، مهم‌تر از بخش دولتی اقتصاد

- بخش مردمی اقتصادی، بسیار مهم‌تر از بخش دولتی اقتصاد هست. چون بهترین دولت‌ها بدون نقش‌آفرینی مردم کاری از دستشان برنمی‌آید. بزرگ‌ترین خدمت دولت این هست که کمک کند که مردم بیشترین نقش را در فعالیتهای اقتصادی بیافرینند.

ریشه نارضایتی عمومی

- سال‌هاست که موضوع کوچک شدن دولت‌ها و واگذاری کارها به مردم در دستور کار حاکمیت هست. ریشه نارضایتی عمومی این است که تکلیف رابطه دولت و ملت معلوم نیست.

دو گام اساسی مردمی برای تحول در اقتصاد

- اگر مردم حداقل دو گام اساسی را بردارند، تحول در اقتصاد پدید خواهد آمد و هر دولتی را به چالش خواهند کشید تا در سیاست‌های اقتصادی خودش تغییر و تحول ایجاد کند. قدرت مردم را نباید دست‌کم گرفت.

گام اول: تحول در نگرش و نگاه به اقتصاد و تولید ثروت

• اما گام اول، تحول در نگرش نسبت به اقتصاد و تولید ثروت هست. در افکار عمومی جامعهٔ امروز ما، بین معنوی بودن و پولدار بودن به صورت ناخودآگاه یک تعارضی حس می‌شود. انگار جامعه بر نمی‌تابد که کسی هم اهل معنویت باشد و هم ثروتمند. ثروت و معنویت چه رابطه‌ای باهم دارند؟

• در قرآن کریم آیه هست که ربط بین ثروت و معنویت را روشن می‌کند و شاید خیلی از ماها تا به حال به آن دقت نکردیم می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أقيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند

نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزند خداوند شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را (به دقت) اندازه‌گیری کنید (برای عبادت کردن)، پس شما را بخشید اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید او می‌داند بزودی گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند و گروهی دیگر در راه خدا جهاد

می‌کنند (و از تلاوت قرآن باز می‌مانند)، پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید و به خدا «قرض الحسنه» دهید [در راه او انفاق نمایید] و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می‌فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است!»، (مزمّل، ۲۰)

- موضوع آیه درباره عبادت پیامبر و برخی از یاران پیامبر هست که نماز شب می‌خوانند، اهل قرآن هستند. بعد خداوند سه گروه را کنار هم می‌گذارد. ما به گروه اول کار نداریم. اصل بحث سرگروه دوم و سوم هست که می‌فرماید این‌ها به خاطر شرایطی ممکن است از بعضی از عبادت محروم بشوند. این دو گروهی که خداوند متعال کنار هم آورد یکی تجار هست و دیگری مجاهدین در راه خدا. چه تناسبی بین این دو گروه هست؟ یکی رفته است به جنگ با دشمن و دیگری رفته است به سوی تجارت از شهر خود شاید خارج شده است. وجه شباهت این‌ها چیست؟

- پیامبر ص پاسخ ما را به این پرسش می‌دهند می‌فرمایند: «ما مِنْ جَالِبٍ يَجْلِبُ طَعَامًا مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَيَبِيعُهُ بِسَعْرِ يَوْمِهِ إِلَّا كَانَتْ مَنَزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَةَ الشُّهَدَاءِ. ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «... وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (مزمّل، ۲۰)» (هیچ کس نیست که خوراکی را از سرزمینی به سرزمین دیگر برد تا به قیمت روز بفروشد، مگر این که نزد خدا منزلت شهیدان را دارد). سپس پیامبر ص [این آیه را] قرائت فرمود: «و برخی

دیگر به جست‌وجوی فضل خدا [روزی] در سفرند و گروهی دیگر در راه خدا کارزار می‌کنند.» (تفسیر القرطبی: ۱۹، ۵۵)

- کسی که تلاش اقتصادی می‌کند برای تولید ثروت، ثروتمند و تاجری که اجناس خودش را از این شهر به آن شهر می‌برد. جایگاهش پیش خدا مثل شهید است بعد این آیه را تلاوت کردند. شما باورتان می‌شود! یعنی می‌شود آدم با تجارت به مقام شهدا برسد؟ ثروت‌اندوزی بد است اما تولید ثروت چه اشکالی دارد تا نزدیکان رشد معنوی شما باشد.

مقام معنوی ثروتمندان ؛ ثروتمندان دو برابر ثواب می‌برند

- آیه دوم که نشان‌دهنده مقام معنوی ثروتمندان هست. فرمود ثروتمندان مؤمن دو برابر ثواب می‌برند «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ؛ و مال‌ها و فرزندانتان، آن [فضیلتی] نیست که شما را به ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آوردند و کار نیک و شایسته کردند؛ پس اینانند که بدانچه کردند، پاداشی دو چندان دارند و ایشان در کوشک‌های بلند بهشت، ایمن و آسوده باشند.» (سباء، ۷۲)
- نزد امام باقر علیه‌السلام از توانگران شیعه سخن گفتیم. گویا وی آنچه را از ما درباره آنان شنید، خوش نمی‌داشت؛ فرمود: ای ابو محمد! هرگاه مؤمن ثروتمند و مهربان باشد و همواره از جانب او به اطرافیانش خیر برسد، خداوند پاداش انفاق نیکش را دو برابر عطا می‌فرماید؛ که او، خود، در کتابش فرموده است: «و مال‌ها و فرزندانتان، آن

[فضیلتی] نیست که شما را به ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آوردند و کار نیک و شایسته کردند؛ پس اینها همان‌هایی هستند که بدان چه کردند، پاداشی دوچندان دارند و ایشان در کوشک‌های بلند بهشت، ایمن و آسوده باشند؛ «ذَكَرْنَا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنَ الشَّيْعَةِ، فَكَأَنَّهُ كَرِهَ مَا سَمِعَ مِنَّا فِيهِمْ؛ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِذَا كَانَ الْمُؤْمِنُ غَنِيًّا رَحِيمًا وَصَوْلًا لَهُ مَعْرُوفٌ إِلَى أَصْحَابِهِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرًا مَا يُنْفِقُ فِي الْبِرِّ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ ضِعْفَيْنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ.» (سباء، ۷۲) (علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۴) ببینید امام باقر ع ناراحت شدند از دست اینها که علیه ثروت‌مندان شیعه حرف می‌زدند. مومن ثروتمند پیش خدا دو برابر از او پذیرفته می‌شود. البته فقراء با نیت و صبر به این مقام معنوی ثروتمندان می‌رسند. نیت دست فقراء را باز کرده است.

حفظ دین در گرو این است که اموال در دست مومنین باشد و مومنین ثروتمند باشند

- چرا این قدر موضوع معنویت ثروت در بین مؤمنین مورد غفلت واقع می‌شود؟ برو دنبال ثروت به این انگیزه که من می‌خواهم نورانی‌تر شوم ببین خدا چه خیروبرکتی برای تو به ارمغان می‌آورد.

● ثروت باید دست مؤمن باشد. چرا که مؤمنین هستند که حق این نعمت یعنی نعمت ثروت را ادا می‌کنند؛ حقوق مالی خودشان را می‌پردازند. ظلم و جنایت به دیگران نمی‌کنند. چقدر زیبا امام صادق ع فرمود: **إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ، وَيَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛** از مایه‌های پایداری مسلمانان و اسلام آن است که اموال نزد کسی باشد که در [حفظ] آن، حق را می‌شناسد و رفتار پسندیده را پیشه می‌کند؛ و از مایه‌های نابودی اسلام و مسلمانان آن است که اموال در دست کسی باشد که در [حفظ] آن، با حق آشنا نیست و رفتار پسندیده در پیش نمی‌گیرد.» (کافی، ج ۴، ص ۲۵)

● مال از دست بچه مسلمان بگیری اسلام را نابودی کرد. دین را از بین بردی. به مسئله تأمین معاش باید با دید ثواب نگاه کرد؛ این همان نگاهی است که ائمه به ما یاد داده‌اند. برخی تبلی و بی‌عرضگی خود را به حساب تدین می‌گذارند درحالی‌که اگر طی یک فعالیت اقتصادی، ثروت تولیدشده و درراه خدا مصرف شود، این یک چرخه کامل است.

مالت را حفظ کند که برپاکننده دین تو است

● امام صادق به آن شخص فرمود: مالت را حفظ کن؛ که برپادارنده دین تو است؛ **احْتَفِظْ بِمَالِكَ؛ فَإِنَّهُ قِوَامُ دِينِكَ**^{۳۲} بعد این آیه را قرائت کردند: **«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ**

^{۳۲} امالی طوسی، ص ۶۷۹

الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء، ۵)؛ و مال‌های خود را ی که خداوند وسیله برپا بودن

زندگی شما قرار داده، به کم خردان ندهید.

- گاهی اوقات آدم برداشت غلط از دین دارد. هم برای خودش هم برای اطرافیانش سوءتفاهم ایجاد می‌کند. مردی به امام صادق علیه‌السلام گفت: «به خدا سوگند! هرآینه ما در طلب دنیاییم و دوست می‌داریم که به آن دست‌یابیم». امام فرمود: «می‌خواهی به آن دست‌یابی که چه کنی؟» گفت: «می‌خواهم خود و خانواده‌ام را تأمین کنم و با خوبشانم پیوند برقرار نمایم و با آن صدقه دهم و حج و عمره گزارم». امام فرمود: «این دنیاخواهی نیست، بلکه آخرت‌خواهی است»؛ «قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، إِنَّا لَنَطْلُبُ الدُّنْيَا وَنُحِبُّ أَنْ نُؤْتَاهَا! فَقَالَ: تُحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟ قَالَ: أَعُوذُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَعِيَالِي وَأَصِلُ بِهَا وَأَتَصَدَّقُ بِهَا وَأُحِبُّ وَأَعْتَمِرُ. فَقَالَ: لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا؛ هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ.» (الكافي: ۵، ۷۲، ۱۰) آیا واقعا کسی اینطوری فکرمی کند؟ اطرافیانش به او اینگونه نگاه می‌کنند که تولید ثروت از مقوله دنیا نیست از مقوله آخرت هست؟

سیره معصومان در کسب ثروت و تجارت

- اهل بیت ع خودشان به دنبال تجارت و ثروت بودند نقل شده که روایی می‌گوید امام صادق علیه‌السلام هزار و هفتصد دینار به پدرم داد و فرمود: با این پول برای من تجارت کن! سپس افزود: آگاه باش که من به سود آن رغبتی ندارم- هرچند سود نیز چیز دوست داشتنی است- بلکه من دوست دارم خداوند مرا در معرض فایده‌هایش مشاهده

کند. پدرم گفت: صد دینار سود بردم، آن گاه با امام علیه السلام دیدار کردم و گفتم: «صد دینار برای تو سود بردم. امام علیه السلام از این خبر بسیار خوشحال شد و فرمود: آن را بر سرمایه‌ام اضافه کن محمد می‌گوید: پدرم مرد و پول امام صادق علیه السلام در دستش باقی بود. پس امام علیه السلام طی نامه‌ای به من نوشت: خداوند ما و تو را عافیت دهد! من نزد ابومحمد هزار و هشتصد دینار دارم. این پول را به وی دادم تا با آن تجارت کند. آن را به عمر بن یزید تحویل بده! محمد می‌گوید: وقتی در نوشته‌های پدرم نگاه کردم، مشاهده کردم در آن نوشته است هزار هفتصد دینار از ابوموسیٰ نزد من است که برای وی یکصد دینار تجارت شده و سود داشته است. عبدالله بن سنان و عمر بن یزید او را می‌شناسند.»^{۳۳}

- بنابراین رفع تعارض ثروت و معنویت در نگرش و نگاه مومنین گام آغازین هر تحول اقتصادی در کشور ما هست. کسی با انگیزه جهاد کار کند صد برابر دیگران کار می‌کند.
- خداوند متعال، عبادت و معنویت را در متن زندگی تعبیه کرده است. این گونه نیست که برای اینکه انسان خودسازی کند، کار و زندگی خودش را رها کند و گوشه مسجدی بنشیند. نه اسلام زندگی را مسجد و محل عبادت کرده است. فرمود: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ

۳۳ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ «۱»: «أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبِي الْفَاءِ وَ سَبْعِمِائَةَ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُ اتَّجِرْ بِهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَ إِن كَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوبًا فِيهِ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَعَرِّضًا لِقَوَائِدِهِ قَالَ فَرَبِحْتُ لَهُ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ ثُمَّ لَقِيْتَهُ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَبِحْتُ لَكَ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ قَالَ فَفَرِحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِذَلِكَ فَرَحًا شَدِيدًا فَقَالَ لِي أَتَيْتُهَا فِي رَأْسِ مَالِي قَالَ فَمَاتَ أَبِي وَ الْمَالُ عِنْدَهُ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَكَتَبَ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِن لِي عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَاءُ وَ ثَمَانِمِائَةَ دِينَارٍ أَعْطَيْتَهُ يَتَّجِرُ بِهَا فَادْفَعْهَا إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ يَزِيدٍ قَالَ فَنَظَرْتُ فِي كِتَابِ أَبِي فَإِذَا فِيهِ لِأَبِي مُوسَى عِنْدِي أَلْفٌ وَ سَبْعِمِائَةَ دِينَارٍ وَ اتَّجِرُ لَهُ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ وَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدٍ يَعْرِفَانِهِ.» (كافي، ج ۵، ص ۷۶)

أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ؛ عبادت ده بخش است؛ نه بخش آن، جُستن روزی حلال است» شما چقدر به این حرف باور دارید؟ یعنی اگر شما پیش خودتان عبادت را ده قسمت کنید حاضرید پیش خودتان بگویید نه قسمت عبادت، کاری بود که من کردم.

- آیا واقعاً ما به زندگی چنین نگاهی داریم؟ یعنی هرکسی صبح رفت سرکار و ظهر یا شب به منزل برگشت حس کند عبادت کرده است. مثل اینکه نماز خوانده روزه گرفته حج رفته؟ چنین حسی در انسان پیدا می شود یا خیر؟ اگر این حس پیدا شد یعنی من نگاه درستی به دین و زندگی ندارم.

- زندگی و بندگی دو مقوله جدای از هم نیستند. جدا دیدن این دو از هم هم به زندگی آسیب می زند و هم به بندگی، چقدر این روایت را باور کردیم که امام صادق ع فرمود: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ آن که خانواده خویش را از حلال روزی می دهد، مانند مجاهد در راه خدا است.» (کافی، ج ۵، ص ۸۸)

- به نظر می رسد این باور عمومی در بین ما نیست. شاید اگر در فرهنگ کاری ما مسلمانان تلاش و کار، عبادت و مجاهده بود. کارگاه من عبادتگاه من است. میزان ساعات کار مفید در کشور ما این قدر پایین نبود.

- ما به کسانی که به خدا و پیغمبر کار ندارند، کار نداریم؛ اما الآن در قضاوت عمومی یک نفر بچه بسیجی و حزب اللهی را بخواهند معرفی کنند ما را به «عبادت کار» می شناسند ما را با پرکاری می شناسند؟ می گویند چقدر این ها کار می کنند؟ و اگر پرسند چرا این ها

این قدر پرکارند جواب ما این است که کارگاه من عبادتگاه من است. کارخانه من عبادتگاه من است.

- بین مؤمنین مسابقه برای عبادت عظیم کار و پرکاری دیده می‌شود؟ اگر نمی‌شود معلوم است که ما باید نگاهمان را نسبت به عبادت و نگاهمان را نسبت به کار عوض کنیم.

گام دوم: تحول در سبک زندگی اقتصادی مردم

- اما گام دوم، تحول اقتصادی، تحول در سبک زندگی اقتصادی مردم هست؛ یعنی مردم تصمیم بگیرند با هم فعالیت اقتصادی کنند؛ مثلاً با هم خرید کنند. بعد شما خواهید دید که اگر مردم با هم خرید کنند چقدر قدرت اقتصادی پیدا می‌کنند. اگر ما تولید کننده نمی‌توانیم باشیم مصرف کننده هستیم. هشتک با هم خرید کنید را در شبکه مجازی راه اندازی کنید. ما مسجدهای تصمیم می‌گیریم با هم خرید کنیم. آن وقت ببینید چه قدرتی در تحول اقتصادی پیدا می‌کنیم. فقط خرید خودمان را مدیریت کنیم. از چه کسی باهم بخریم؟

در جامعه اسلامی مطلوب، کارها بیشتر دست مردم است

- در جامعه اسلامی مطلوب، کارها بیشتر دست مردم است. لازمه اینکه کار در دست مردم باشد، باهم و جمع بودن مردم است. با کار فردی، امکان ندارد کار درست شود. در جامعه اسلامی به معنای واقعی کلمه، معیشت، بیشتر دست مردم است؛ نه دولت‌ها.
- منظور از مردم، تک سرمایه‌داران بزرگ نیست؛ بلکه «گروه‌های مردمی» هستند که «تشکل» یافته‌اند. چیزی شبیه تعاونی‌ها، هر آدمی نگوید: «من شغلم چیست؟»

بگوید: «ما شغلیمان این است» اگر این «من» در معیشت تبدیل به «ما» شود، خواهید دید بسیاری از مشکلات و معضلات اقتصادی، حل خواهد شد.

دنیا با یک تعاونی بزرگی از تاجران یهودی اداره می‌شود

- صهیونیسم‌ها از بچگی در مدارس و مهدکودک‌ها، کار گروهی اقتصادی و تعاونی را آموزش می‌دهند. (لیبرال دموکراسی، ص ۳۱، محمد مهدی لیبی) دنیا با یک تعاونی بزرگی از تاجران یهودی اداره می‌شود. بعد مساجد ما حاضر نیستند با هم متشکل شوند و کار اقتصادی انجام دهند و تعاونی راه بیندازند.
- بزرگ شدن دولت به جای فراگیر شدن تشکل‌های مردمی، آسیب‌های فراوانی دارد. وقتی دولت بزرگ شود، بر سر تصاحب آن، جدال و کشمکش‌های شدیدی به وجود می‌آید. وقتی دولت بزرگ شود، اداره و کنترل دولت هم سخت‌تر خواهد شد، کم‌کاری، بدکاری و فساد نیز افزایش می‌یابد.

امام: زندگی مردم را به دست مردم بدهید

- آقای رفیق دوست می‌گوید: هفته سوم بعد از وزارت، در یک جلسه هیئت دولت از ۲۴ وزیر ۱۹ نفر حضور داشتند، وقتی که رای‌گیری کردند نه در موافق‌ها رای دادم نه در مخالف‌ها، ۹ نفر موافق بودند، ۹ نفر مخالف، آقای موسی پرسید: «شما رای نمی‌دهی؟» گفتیم: «اگر رای من مهم است، جلسه بعد رای‌گیری کنید» از همان جا به جماران رفتم خدمت حضرت امام عرض کردم «سواد کلاسیک من دیپلم است، اما کتاب زیاد خوانده‌ام. هرچه از اقتصاد می‌دانم یا پای‌منبر بوده یا از رساله مراجع و کتاب

های اسلامی است؛ اقتصاددانان سنتی هستیم. برای من نظر شما مهم است. الان در دولت بحث مالکیت دولتی ملتی مطرح شده و رای من تعیین کننده است. سوال بنده از شما این است که صنعت، کشاورزی، تجارت باید دست دولت باشد یا مردم؟» امام گفتند: «کشاورزی، مسکن، صنعت، تجارت را به دست مردم بدهید» مسکن در سوال من نبود امام آن را هم اضافه کرد. پرسیدم: «تا چه حد باید به دست مردم بدهیم؟» فرمود: «باید همه اش را به دست مردم بدهید. دولت نظارت کند. قانون بگذارد، هدایت بکند و کنترل کند.» عرض کردم: «ما گندم از خارج می آوریم و نود درصد سوبسید به مردم می دهیم، این را به بخش خصوصی بدهیم؟» امام فرمودند: «اگر افساد ایجاد نمی کند بدهید» نمی دانم چه سوال دیگری کردم که امام فرمودند: «زندگی مردم را به دست کارمند ندهید» (برای تاریخ می گویم، ص ۴۰۷ محسن رفیق دوست) یعنی این سیستمی که دولت تصدی‌گری کند، مشکل دارد.

پیاده‌روی اربعین، تجربه سپردن کارها به مردم

- ما در پیاده‌روی اربعین، تجربه سپردن کارها به مردم را داریم که میلیاردها پول توسط مردم برای مردم خرج می‌شود. با کم‌ترین حضور و دخالت قوه مجریه و قوه قضائیه.
- اساساً نباید این‌همه کار به دولت سپرده شود. همان‌طور در حوزه فردی، اگر همه کارهای فرزند را، پدر و مادر انجام دهند، فرزند ضعیف می‌شود. در حوزه اجتماعی، اگر دولت همه کارهای مردم را در دست بگیرد، مردم ضعیف می‌شوند.

بهترین دولت، دولتی نیست که جای مردم تصمیم بگیرد

- من نمی‌خواهم مسئولیت را از دوش دولت بردارم، ولی بهترین دولت - چه این دولت یا هر دولت دیگری، دولتی نیست که جای مردم تصمیم بگیرد، جای مردم همه کار کند و مردم را نان خور خود بکند. بهترین دولت، دولتی است که کوچک باشد و اجازه دهد مردم قدرت پیدا کنند و مستقل شوند.
- مردم لازم است که تشکل بیابند و «با هم» زندگی کنند. مردم باید معیشت و اقتصاد خودشان را باهم مدیریت کنند. این فرهنگ در ما نیست، آنگاه به دنبال این هستیم که تعدادی مدیر صالح و سالم پیدا شوند و اداره معیشت را به دست بگیرند. این کار نشدنی است. این درد همه دولت‌هاست. بهترین دولت‌ها هم نمی‌توانند به اتکای مدیران صالح و بدون تشکل، قدرت یافتن و استقلال نسبی مردم در اداره معیشت خود، مشکل مردم را حل کنند.
- ما به این تحول ساختاری در کشور، یعنی واگذاری کارها به تشکل‌های مردمی توسط دولت، نیاز مبرم داریم. اگر این تحول محقق شود، خواهید دید چقدر نارضایتی‌ها کاهش پیدا می‌کند.^{۳۴}

^{۳۴} علیرضا پناهیان، هیئت شهدای گمنام، ۱۴، ۱۰، ۹۶، / <https://panahian.ir/post/gsc.tab=#۴۴۹>

- امام باقر (ع) کسی را به محضر پذیرفتند. او از امام باقر (ع) تقاضا کرد «شما قیام کنید، شما هزاران نفر شیعه دارید!» حضرت فرمود: شما با هم این طور هستید که راحت دست در جیب هم کنید؟ یعنی مرز مالکیت بین شما نباشد و از امکانات یکدیگر با طیب خاطر استفاده کنید بدون اینکه کسی ناراحت شود؟ او گفت: نه! ما دست به اموال همدیگر نمی‌زنیم! حضرت فرمود: پس موقع قیام و ظهور نشده است! (قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ لَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لَأَطَاعُوكَ وَ اتَّبَعُوكَ قَالَ: يَحِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ: لَا... إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرْأَمَلَةُ وَ أَتَى الرَّجُلُ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَمْنَعُهُ؛ اختصاص مفید، ص ۲۴). بعد حضرت فرمود: یاران آخرین امام این طوری هستند که مرز مالکیت بین‌شان نیست. گفت: نه آقا ما این طوری نیستیم! فرمود: پس این قدر صدا نزن که آقا قیام کنید!

مواسات، چیزی از جنس مقدمه سازی برای ظهور

- ما در ماجرای مواسات، کمی بوی ظهور را استشمام کردیم؛ و چیزی از جنس مقدمه سازی برای ظهور بود. ابان بن تغلب می‌گوید: با امام صادق (ع) طواف می‌کردم: مردی از اصحاب بمن برخورد و درخواست کرد همراه او بروم که حاجتی دارد، او بمن اشاره کرد و من کراهت داشتم امام صادق (ع) را رها کنم و با او بروم، باز در میان طواف بمن اشاره کرد و امام صادق (ع) او را دید، بمن فرمود: ای ابان این تو را میخواهد؟

عرضکردم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ماست، فرمود: او مذهب و عقیده تو را دارد؟ عرضکردم: آری. نزدش برو، عرضکردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری. گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری، ابان گوید: همراه او رفتم و سپس خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم حق مؤمن را بر مؤمن بمن خبر ده، فرمود: ای ابان این موضوع را کنار گذار و طلب مکن، عرضکردم: چرا، قربانت گردم، سپس همواره تکرار کردم و باو اصرار نمودم تا فرمود: ای ابان نیم مالت را باو میدهی، سپس بمن نگریست و چون دید که چه حالی بمن دست داد فرمود: ای ابان، مگر نمیدانی که خدای عز و جل کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده‌اند یاد فرموده از کسانی که دیگران را بر خود مقدم دارند، عرضکردم: چرا قربانت. فرمود: آگاه باش که چون تو نیمی از مالت را باو دهی او را بر خود ترجیح نداده‌ئی، بلکه تو و او برابر شده‌اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نصف دیگر باو دهی.^{۳۵}

مهم تر از مواسات

- امیدوارم این رزمایش مواسات که به دست مقام معظم رهبری کلید خورد ادامه یابد اما مهم‌تر از مواسات، این هست که ما باهم جمع‌شویم، باهم خرید کنیم. ما اگر تولیدکننده

^{۳۵} عَنْ ابَانَ بْنِ تَعْلَبٍ قَالَ: كُنْتُ اطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ فَعَرَّضَ لِي رَجُلٌ مِنْ اصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الذَّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِ وَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيْنَا أَنَا اطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيضاً فَرَأَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ فَقَالَ يَا ابَانَ إِيَّاكَ بَرِيدٌ هَذَا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ اصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلِيٌّ مِثْلُ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَادْهَبْ إِلَيْهِ قُلْتُ فَاقْطَعْ الطَّوْفَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ طَّوْفُ الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ فَسَأَلَنِي فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَقَالَ يَا ابَانَ دَعَا لَنَا تَرْدَةً قُلْتُ بَلَى جِئْتُ فِدَاكَ قَلَمَ أَرَدْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا ابَانَ تَقَاسَمُهُ شَطْرَ مَالِكَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَرَأَى مَا دَخَلْنِي فَقَالَ يَا ابَانَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْتَرِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ قُلْتُ بَلَى جِئْتُ فِدَاكَ فَقَالَ أَمَا إِذَا أَنْتَ قَاسَمْتَهُ قَلَمَ تُوْتِرُهُ بَعْدَ إِنْمَا أَنْتَ وَ هُوَ سَوَاءٌ إِنْمَا تُوْتِرُهُ إِذَا أَنْتَ أَعْطَيْتَهُ مِنَ النِّصْفِ الْآخِرِ. (كافي، ج ۲، ص ۱۷۲)

نیستیم مصرف‌کننده هستیم. کافی هست ما مسجدی‌ها یا هیات‌ها یا اهالی فامیل، محله و شهر؛ خرید ماهیانه خود را تشکیلاتی انجام دهیم ببینید چه قدرت و تحول اقتصادی پدید می‌آید. حزب‌اللهی‌ها تصمیم بگیرند که پیراهن زیرشان را از کارخانه‌های ایرانی بخرند. چند نفر می‌شوند توی کشور؟ چند میلیون نفر می‌شوند؟ توی جلسه‌ای با رفقا حساب کردیم. شما ده میلیون نفر را خانوار بخواهیم حساب کنیم بگذار کنار بگو این ده میلیون نفر متحد می‌خواهند بروند خرید بکنند. یک بازار ده میلیونی هست دارید. با این بازار ده میلیونی به استقراض از بانک نیاز نداری. فقط کافی است این ده میلیون نفر اول ماه خرید تا آخر ماه‌شان را پولش را بدهند به شما. بگوید من هر ماه از شما دویست هزار تومان خرید می‌کنم، صد هزار تومانش مال شما. این باهش می‌تواند هر کارخانه‌ای را احداث کند، یا هر کارخانه خارجی‌ای که اینجا صادرات دارد به زمین بزند. شما تصمیم بگیرید از کسی خرید نکنید همه کارخانه‌اش را نصف قیمت به شما می‌فروشد. فلج می‌شود بیچاره. قدرت اقتصادی. قدرت اقتصادی با چی به دست می‌آید؟ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال، ۶۰)؛ بروید قوای خودتان را جمع کنید.

- نه این پیراهن را از کجا می‌خری تو؟ خب بیایید با هم بخریم. با هم زندگی کنیم. صهیونیست‌ها آن وقت اینجوری هستند. ما را چپاول می‌کنند. تشکیلاتی خرید بکنید. تشکیلاتی خرید بکنید. تشکیلات را جدی بگیرید! واقعاً بروید با هم زندگی بکنید. چرا می‌تواند بازار ما را قبضه کنند؟ شما خودتان وسائل چینی چقدر می‌خرید که وسائل غیر ضروری که می‌توانید همان را از کارخانه‌های ایرانی بخرید. آقا می‌خواهم تسبیح بخرم. این تسبیح از کجا آمده؟ از چین آمده. آمده نماینده‌اش را فرستاده می‌گوید اینها

کجا جمع می‌شوند؟ می‌گوید اطراف حرم جمع می‌شوند؟ چی می‌خرند؟ چی هدیه می‌دهند؟

- مثلاً دیدم آدم‌هایی که می‌گویند ما مطالعات‌مان این است می‌نویسیم می‌فرستیم آنجا. بعد یک‌سال بر می‌دارد تسبیح می‌خرد می‌فرستد اینجا، شما تسبیح اینجا از کارخانه چند می‌گرفتی؟ دانه‌ای مثلاً صد تومان. او می‌گوید من پنجاه تومان به تو می‌دهم. آقا تو ضرر نمی‌کنی؟ می‌گوید تو کاریت نباشد من پنجاه تومان می‌دهم. هیچی چند سال یکی دو سال تسبیح پنجاه تومان می‌دهد این کارخانه صد تومانی خواهید. می‌رود مسافركشی. بعد او تسبیح پنجاه تومانی که آورد کارخانه اینجا که تعطیل شد می‌کند پانصد تومان. بازی می‌دهد تو را دیگر. اقتصاد مقاومتی چیست؟ شعور داشته باشی هر تسبیحی را نخری. این تسبیح چیزی است؟ تسبیح چینی چرا می‌خری؟

- اصلاً شبکه خرید تو کجاست؟ نه ما همین‌جوری خرید می‌کنیم. خب الان شما همه‌تان نوعاً تسبیح دارید، سود تسبیح شما توی جیب کی می‌رود؟ شما چرا اجازه می‌دهید هر کسی این سود را ببرد؟ چرا خودت نباید ببری؟ و سود خرید تمام کالای خودت! «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده، ۲)؛ این چه حزب‌اللهی‌گری‌ای است که حزب‌اللهی‌ها برای محصولات ایرانی تلاش نمی‌کنند تجمیع نمی‌کنند تلاش خودشان را؟!^{۳۶}

^{۳۶} علیرضا پناهیان، هنر تعامل و حماسه تعالی، ج ۱، <http://panahian.ir/post/۴۷۲۵#gs.c.tab=>

خرید زمین کربلا توسط ابا عبدالله

- امام حسین ع، زمانی که در کربلا وارد شدند، زمین کربلا را خریدند. قسمتی از زمین کربلا را که قبر مطهرش در آن واقع شده است از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمانی نمایند.^{۳۷}
- امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین نینوا و غاضریه را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کنند و آنها را مهمان کنند و در قبال این شرط زمین را دوباره پس از آنکه پولش را پرداخت به آنها واگذاشت. از این خبر معلوم می شود که با امام علیه السلام چقدر کالا و پول همراه بود که مازاد آن بالغ یر شصت هزار درهم میشد. از این خبر معلوم می شود که با امام علیه السلام چقدر کالا و پول همراه بود که مازاد آن بالغ یر شصت هزار درهم میشد.

مهمانی آب در اربعین

- الان شما اربعین که به کربلا می روید اینقدر شرمنده می شوید، اینقدر از شما پذیرایی می کنند، اینقدر آب خنک و گوارا با اصرار دست شما می دهند. تمام روضه ها جلوی چشم شما می آید. روضه که امام حسین ع با سربریده خواند چه بود؟
- با گلوی حسین دو بیت روضه خوانده، عالم را آتش زده.

۳۷ «رَوَى أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى النَّوَاحِيَ الَّتِي فِيهَا قَبْرُهُ مِنْ أَهْلِ نَيْنَوَى وَ الْغَاضِرِيَّةِ بِسِتِّينَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِمْ، وَ شَرَطَ أَنْ يُرْسِدُوا إِلَى قَبْرِهِ، وَ يُضَيِّقُوا مِنْ زَارِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ» (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۱)

- شیعته مَهْمَا شَرِبْتُم مَاءَ عَذْبِ فَاذْكُرُونِي
- شیعیان من! هنگامی که آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید
- أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَاذْكُرُونِي
- وباهنگامی که از غریبی یا شهیدی خبری شنیدید، بر من ندبه کنید
- فَاَنَا السُّبُطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي
- من، نواده [پیامبر] هستم که مرا بی گناه کشتند
- وَ يَجْرِدُ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحْقُونِي
- و پس از آن از روی عمد، مرا پایمال سم اسبان کردند
- يُيْتِكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورَا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي
- ای کاش، همگی در روز عاشورا بودید و می دیدید
- كَيْفَ اسْتَشَقِي لِطِفْلِي فَاَبُوا اَنْ يَزْحَمُونِي^{۳۸}
- که چگونه برای کودک خردسالم، آب خواستم و آنان رحم نکردند

اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ

^{۳۸} کفعمی در مصباح نقل کرده است که سکینه دختر امام حسین(ع) گفت: چون امام حسین (ع) شهید شد او را در آغوش گرفتم و بیهوش شدم در آن حال شنیدم که می فرمود:

شیعته ما ان شربتم ری عذب فاذکرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندوبونی (کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، المصباح للکفعمی (جنه الامان الواقیه و جنه الايمان الباقیه)، جلد، دار الرضی (زاهدی) - قم)؛ در مستدرک الوسائل نیز دوبیت ذکر شده است: شیعته ما ان شربتم ری عذب فاذکرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندوبونی (نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج ۱۷، ص ۲۶).

بسم الله الرحمن الرحيم

شب، ششم: تحول اجتماعی

پیام: «عدالت و مبارزه با فساد» (بیانیه گام دوم): و نقش جوانان در تحولات اجتماعی و مطالبه گری

مقام معظم رهبری: عدالت و مبارزه با فساد: این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی، توده‌ی چرکین کشورها و نظام‌ها و اگر در بدنه‌ی حکومت‌ها عارض شود، زلزله‌ی ویرانگر و ضربه‌زننده به مشروعیت آنها است؛ و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که نیازمند مشروعیتی فراتر از مشروعیت‌های مرسوم و مبنائی‌تر از مقبولیت اجتماعی است، بسیار جدی‌تر و بنیانی‌تر از دیگر نظام‌ها است. و سوسه‌ی مال و مقام و ریاست، حتی در علوی‌ترین حکومت تاریخ یعنی حکومت خود حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کسانی را لغزند، پس خطر بروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقه‌ی زهد انقلابی و ساده‌زیستی میدادند، هرگز بعید نبوده و نیست؛ و این ایجاب میکند که دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه‌گانه حضور دائم داشته باشد و به‌معنای واقعی با فساد مبارزه کند، بویژه در درون دستگاه‌های حکومتی.

البته نسبت فساد در میان کارگزاران حکومت جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر و بخصوص با رژیم طاغوت که سرتاپا فساد و فسادپرور بود، بسی کمتر است و بحمدالله مأموران این نظام غالباً سلامت خود را نگاه داشته‌اند، ولی حتی آنچه هست غیر قابل قبول است. همه باید بدانند که طهارت اقتصادی شرط مشروعیت همه‌ی مقامات حکومت جمهوری اسلامی

است. همه باید از شیطانِ حرص برحذر باشند و از لقمه‌ی حرام بگریزند و از خداوند در این باره کمک بخواهند و دستگاه‌های نظارتی و دولتی باید با قاطعیت و حساسیت، از تشکیل نطفه‌ی فساد پیشگیری و با رشد آن مبارزه کنند. این مبارزه نیازمند انسان‌هایی باایمان و جهادگر و منیع‌الطبع با دستانی پاک و دل‌هایی نورانی است. این مبارزه بخش اثرگذاری است از تلاش همه‌جانبه‌ای که نظام جمهوری اسلامی باید در راه استقرار عدالت به کار برد.

عدالت در صدر هدف‌های اولیّه‌ی همه‌ی بعثت‌های الهی است و در جمهوری اسلامی نیز دارای همان شأن و جایگاه است؛ این، کلمه‌ای مقدّس در همه‌ی زمانها و سرزمین‌ها است و به‌صورت کامل، جز در حکومت حضرت ولیّ عصر (ارواح‌نافذاه) میسر نخواهد شد ولی به‌صورت نسبی، همه جا و همه وقت ممکن و فریضه‌ای بر عهده‌ی همه بویژه حاکمان و قدرتمندان است. جمهوری اسلامی ایران در این راه گام‌های بلندی برداشته است که قبلاً بدان اشاره‌ای کوتاه رفت؛ و البته در توضیح و تشریح آن باید کارهای بیشتری صورت گیرد و توطئه‌ی واژگونه‌نمایی و لااقل سکوت و پنهان‌سازی که اکنون برنامه‌ی جدی دشمنان انقلاب است، خنثی گردد.

با این همه اینجانب به جوانان عزیزی که آینده‌ی کشور، چشم‌انتظار آنها است صریحاً می‌گویم آنچه تاکنون شده با آنچه باید میشده و بشود، دارای فاصله‌ای ژرف است. در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به‌طور دائم باید برای رفع محرومیت‌ها بتپد و از شکاف‌های عمیق طبقاتی بشدت بیمناک باشد. در جمهوری اسلامی کسب ثروت نه‌تنها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست، اما تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن به ویژه‌خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، بشدت ممنوع است؛ همچنین غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به‌هیچ‌رو مورد قبول نیست. این سخنان در قالب سیاستها و قوانین، بارها تکرار شده است ولی برای اجرای شایسته‌ی آن، چشم امید به شما جوانها است؛ و اگر زمام اداره‌ی بخش‌های گوناگون

تحول با بیانیه گام دوم
کشور به جوانان مؤمن و انقلابی و دانا و کاردان - که بحمدالله کم نیستند - سپرده شود، این امید
برآورده خواهد شد؛ ان شاءالله.

سیر بحث:

در ابتدا عدالت و مبارزه با فساد را به عنوان اصلی ترین شاخص تحول اجتماعی بیان می کنیم. همچنین به این پرسش پاسخ می دهیم چرا بی عدالتی در نظام اسلامی در بین برخی از مسئولین دیده می شود؟! این بی عدالتی، ساختاری و سیستمی نیست؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی بنا دارد علیه ظلم و بی عدالتی اقدام عملی انجام دهد. بله برخی عناصر فاسد وجود دارند. کما اینکه در حاکمیت امیرالمؤمنین هم عناصر فاسد وجود داشت.

پس از آن به دو گام اساسی برای تحول اجتماعی اشاره می نماییم که عبارت است از ۱. احساس مسئولیت مردم و نخبگان نسبت به عدالت و مطالبه گری عدالت از مسئولان. و اینکه امام حسین در خطبه منا از نخبگان جامعه خواست تا نسبت به فساد و فقر و تبعیض سکوت نکنند. ۲. شکل گیری شبکه ملی مطالبه گران از بین جوانان.

همچنین به محوری بودن دلسوزی در مطالبه گری اشاره می گردد. نصیحت و خیرخواهی برای مدیران سیاسی و مطالبه گری از مسئولان که چرا خیرخواهی نکردند، از وظایفی هست که امیرالمؤمنین بر دوش مردم قرار داده است. مسئول صرفاً فساد نکند کافی نیست باید از او پرسید چرا دلسوزانه عمل نکردی؟ در نهایت به نقش جوانان در تحول آفرینی اجتماعی اشاره نموده و حضرت علی اکبر ع را به عنوان جوان عدالت خواه در کربلا معرفی می نماییم.

متن سخنرانی

عدالت شاخص، تحول اجتماعی

- اگر بخواهیم یک شاخصی را قرار دهیم برای تحول اجتماعی، بی‌شک اصلی‌ترین و اولی‌ترین شاخص، عدالت و مبارزه با فساد هست. جامعه زنده و پویا هست که نسبت عدالت و مبارزه با فساد حساسیت وجود دارد.

چرا بی‌عدالتی در نظام اسلامی در بین برخی از مسئولین؟!

- اگرچه کم‌وبیش بی‌عدالتی در جامعه ما وجود دارد؛ اما این بی‌عدالتی، ساختاری و سیستمی نیست؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی بنا دارد علیه ظلم و بی‌عدالتی اقدام عملی انجام دهد. بله برخی عناصر فاسد وجود دارند. کما اینکه در حاکمیت امیرالمؤمنین هم عناصر فاسد وجود داشت اما این به معنای این نیست که حاکمیت اسلامی نسبت به عدالت حساس نیست. همین دانه‌درشت‌هایی که گرفته می‌شوند و محاکمه می‌شوند معلوم می‌شود که سیستم برخورد می‌کند با بی‌عدالتی و الآن تقریباً معلوم شده است که بی‌عدالتی و ظلم حتماً جلوگیری خواهد شد و اگر کسی به رانت خواری و انواع بی‌عدالتی‌ها دست بزند دیر یا زود دستگیر خواهد شد و پای میز محاکمه خواهد آمد.
- عدالت را باید از بدنه حاکمیت شروع می‌کرد و شدیدترین سخت‌گیری‌ها را اینجا انجام داد. ابن هرّمه در حکومت امیرالمؤمنین مأمور بازار اهواز بود به حضرت خیر دادند خیانت کرده است.

- حضرت نامه‌ای به فرماندار اهواز به نام رُفَاعَه نوشتند. متن نامه واقعاً خواندنی است. درباره شیوه برخورد با ابن هرمه.
- حضرت فرمود: وقتی که نامه‌ام به دستت رسید، تاون ابن هرمه را از مسئولیت بازار عزل کن، به خاطر حقوق مردم، او را زندانی کن و همه را از این کار باخبر نما تا اگر شکایتی دارند، بگویند.
- بعد فرمود: «این حکم را به همه کارمندان زیردست، گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار، نسبت به ابن هرمه نباید غفلت و کوتاه شود و الا نزد خدا هلاک خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می‌کنم و تو را به خدا پناه می‌دهم از این که در این کار، کوتاهی کنی»
- بعد فرمود رفاعه «روزهای جمعه، او را از زندان خارج کن و سی‌وپنج تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان» در ادامه فرمود: «پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت، حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست‌بسته و با خواری او را به زندان برگردان و برپایش زنجیر بزن» بعد فرمود: «فقط هنگام نماز زنجیر را از پایش درآور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی و یا پوشیدنی آوردند، مانع نشو و به کسی هم اجازه که بر او داخل شود و راه مخصوصه و طریق نجات را به او بیاموزد»
- حضرت دست‌بردار نیست در ادامه می‌فرماید: «(ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از ابن هرمه را، مگر آن که برای جانش، بیمناک باشی که در این صورت او را با زندانیان دیگر به صحن زندان می‌آوری) اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی‌وپنج شلاق بر بدنش می‌زنی» در آخر نامه فرمود: «(و قضیه را برای من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوقش را قطع کن)»^{۳۹} این مبارزه با فساد در درون نظام اسلامی، درست و دقیق هست اما کافی نیست.

^{۳۹} نهج البلاغه، نامه ۴

دو گام اساسی برای تحول اجتماعی:

گام اول: احساس مسئولیت مردم نسبت به تحقق عدالت

- برای تحول اجتماعی دو گام اساسی باید برداشت. گام اول برای تحول اجتماعی، احساس مسئولیت مردم نسبت به تحقق عدالت است. تحول اجتماعی، خصوصاً در تحقق عدالت، بدون حضور جدی مردم، اصلاً معنا ندارد. گاهی ما احساس می‌کنیم ما که وظیفه‌ای نسبت به عدالت نداریم حال آنکه اصلی‌ترین وظیفه به دوش ماست. پیامبران الهی وقتی به رسالت مبعوث می‌شوند کارشان این است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵). کاری می‌کنند مردم برای اقامه قسط و عدل قیام کنند، توأمند شوند خودشان اقامه قسط کنند. مردم باید اقامه قسط کنند. حاکمیت هم باید بستر این توأمندی را فراهم کند. اگر مردم انتظار داشته باشند که صرفاً از بالا یک کسانی مشکلات را حل کنند و عدالت را برقرار کند این شدنی نیست.
- فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء، ۱۳۵)؛ یعنی مؤمنین برپادارنده عدالت باشید. آن هم درست و حسابی تمام‌قد برای اقامه قسط قیام کنید. راستی ما چقدر احساس مسئولیت می‌کنیم برای اینکه عدالت و قسط را برقرار کنیم؟ بله ما احساس مسئولیت می‌کنیم نسبت به نماز، روزه، حج احکام فردی خودمان اما این موضوع در دین‌داری ما جایش کجاست؟ ما گاهی زندگی خودمان را که مرور می‌کنیم یک‌ذره هم بوی اقامه قسط به مشام نمی‌رسد.

- رسول الله ص فرمود: «همه شما مسئولید و همه شما از سوی مردم خود، بازخواست می‌شوید. بنا بر این فرمانروای مردم از رعیت خود بازخواست می‌شود و مرد نسبت به خانواده‌اش سرپرست است و مسئول و زن سرپرست اهل خانه شوهر و فرزندان و مسئول آنهاست و خدمتکار، ناظر بر مال آقای خود و مسئول آن است. همانا همه شما مسئولید و همه شما از سوی مردم خود، بازخواست می‌شوید؛ **أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ فَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَ وُلْدِهِ وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَ الْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ** (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۸).

امام حسین ع برانگیختن حس مطالبه گری و حس مسئولیت نخبگان

- امام حسین ع وقتی حاکمیت دستش نیست، به‌عنوان یک شخصیت عدالت‌خواه و مطالبه‌گر خواص را به چالش می‌کشد. درد جامعه را داشتند و این درد را با مردم و نخبگان در میان می‌گذاشتند. حضرت یک سال قبل از قیام خودشان، در خطبه‌ای در مرکز اجتماع امت پیغمبر یعنی شهر مکه و منا خطاب به نخبگان جامعه فرمودند: «وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ص مَحْفُورَةٌ وَ الْعُمِّيُّ وَ الْبُكْمِيُّ وَ الزَّمَنِيُّ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ؛ اکنون می‌بینید پیمانهای خدا شکسته می‌شود ولی ناراحت و هراسناک

نمی‌شوید در حالی که ننگ شکستن پیمانهای پدرانتان را بر نمی‌تابید؛ عهد و پیمان رسول خدا (ص) خوار شده است. نابینایان و لالان و زمین‌گیرشدگان در همه شهرها بدون حمایت و کمک مانده‌اند و مورد دلسوز واقع نمی‌شوند»

- امام حسین (ع) در اول سخنرانی خودشان می‌فرمایند: «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ...» (تحف العقول، ۲۳۷) و بعد هم این آیه قرآن را فرمودند: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» عبرت بگیرید از نهی خدا درباره علماء یهود که فرمود چرا علماء یهود دیگران را از قول بد نهی نکردند؟ چرا دیگران را از سخن گناه‌آلود نهی نکردند؟
- آن نهی‌ای که امام حسین (ع) انجام دادند، اگر به آن توجه شده بود کربلا به‌پا نمی‌شد و اباعبدالله الحسین (ع) قطعه قطعه نمی‌شد. حضرت از سکوت نخبگان نهی کردند و فرمودند «مردم به شما احترام می‌گذارند» چرا این احترام‌تان را خرج نمی‌کنید؟ مگر نمی‌بینید با محرومین چگونه دارد برخورد می‌شود؟ با بیماران، ضعفا و...

گام دوم: مطالبه‌گری جوانان برای عدالت از مسئولین

- گام دوم برای تحول اجتماعی اصیل، با محوریت تحقق عدالت و مبارزه با فساد، این است که جوانان و نخبگان جوان، به هم در قالب شبکه و سازمان مردمی پا خیزند و نهضت مطالبه‌گری راه بیندازند.

- برای مطالبه‌گری باید به سازمان‌دهی و ایجاد شبکه پرداخت؛ چون مطالبه‌گری وقتی صرفاً به صورت حرکت خودجوش فردی باشد، امکان خطا در آن زیاد است و امکان موفق هم زیاد است.
- ما در سراسر کشورمان تعداد مطالبه‌گران فراوانی داریم که اگر این‌ها باهم مرتبط باشند و شبکه تشکیل بدهند، کاره‌ای‌شان با قوام و دوام بیشتری همراه خواهد بود و با کار کارشناسی و پیگیری گسترده توأم خواهد بود. آن وقت دیگر مطالبه‌گری یک ناله تک‌صدا در یک گوشه از کشور نخواهد بود، بلکه تبدیل خواهد شد به یک جریان گسترده در حد و اندازه‌های یک شبکه ملی و با یک پشتوانه فکری شده و دقیق و مستمر.
- پس هرکدام از ما به سهم خودمان باید مطالبه‌گری را تقویت کنیم و شما جوانان پیش‌تاخته طبیعتاً نقش احیاکننده خواسته‌ها و استعدادهای مردمی را به عهده خواهید داشت؛ همان چیزی که رهبر انقلاب هم در بیانیه گام دوم و البته در بیانات قبل و بعد از این بیانیه هم به آن تصریح فرموده‌اند.

فواید شکل‌گیری شبکه مطالبه‌گران

- ایجاد شبکه مطالبه‌گران که با یکدیگر مرتبط هستند و منسجم کار می‌کنند، یک ضرورت است، این مسئله‌ای نیست که بخواهیم به عنوان دسر غذا به آن نگاه کنیم یا بگوییم این طبیعتاً پیش می‌آید! این شبکه‌شدن، فواید مختلفی دارد؛ مثلاً شما یک مشکلی را مطرح می‌کنید و به راه‌حل‌هایی می‌رسید و دوستان دیگرتان می‌بینند و همان راه‌حل را می‌روند در منطقه خودشان مطالبه می‌کنند، اصلاً تا حالا این مشکل را نمی‌دیدند و تازه می‌بینند. یا اینکه کار کارشناسی صورت می‌گیرد، مثلاً جمع شما در

یک گوشه‌ای یک موضوعی را کارشناسی کرده است و نتیجه این کارشناسی به دست بقیه می‌رسد؛ خودبه‌خود فربه می‌شوید، خودبه‌خود از نظر علمی قوی می‌شوید و مطالبه‌گری‌های شما مؤثر و کارگر می‌شود و تأثیرش بالا خواهد رفت.

- یکی دیگر از آثار و فواید شبکه مطالبه‌گری در کشور این است که بازدارندگی خیلی قوی‌ای پیدا می‌کنید. بازدارندگی‌ای که مطبوعات و رسانه‌ها دارند، خیلی کمتر خواهد بود از بازدارندگی‌ای که شما پیدا می‌کنید. مثلاً نمایندگان مجلس یک قدرت بازدارندگی‌ای دارند. در همین اقدامی که شاید بی‌نظیر هم بود، نمایندگان چند شهر- غیر از نمایندگان خود استان خوزستان- به آنجا رفتند تا ببینند در آنجا چه خبر است و چرا بی‌آب هستند؟ دیدید که زود هم نتیجه داد.
- البته بازدارندگی غیر از اصلاح است. بازدارندگی یعنی اینکه دیگر هیچ مسئولی در هیچ استانی جرأت نکند، طوری اقدام کند که کار به اعتراضات مردمی برسد.

نصیحت؛ مفهوم کلیدی در مطالبه‌گری

- یکی از محورهای اصلی مطالبه‌گری از مسئولان در روایات ما مفهوم نصیحت هست: «النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» که حتماً شنیده‌اید. نصیحت کلمه‌ای است بسیار جان‌بخش و بسیار زیبا که سطح مطالبه‌گری شما را صددرصد افزایش می‌دهد و سلامت مطالبه‌گری شما را هم صددرصد تضمین می‌کند.

نصیحت در عربی یعنی دلسوزی نه پند و اندرز

- کلمه نصیحت یعنی چه؟ نصیحت یعنی دلسوزی، یعنی مخلصانه اقدام کردن، یعنی کم نگذاشتن. البته ما در زبان فارسی از کلمه نصیحت، یک برداشت دیگری داریم که در این بحث، باید آن را کنار بگذاریم. معنای نصیحت در فارسی چیزی شبیه موعظه کردن است و معمولاً می‌گویند «نصیحت و پند و اندرز...» درحالی که معنای اصلی نصیحت، تقریباً ربطی به پند و اندرز ندارد، حتی ربطی به انتقاد کردن هم ندارد. نصیحت یک چیزی ورای این حرف‌هاست!
- گاهی از اوقات بهترین یاری‌رسانی را باید گفت «نصیحت». ممکن است یک جایی هم از نصیحت، انتقاد در بیاید، ممکن است یک جایی هم از نصیحت، پند و اندرز در بیاید، ولی یک درصد مصادیقش ممکن است این جور مفاهیم باشد. نصیحت یعنی «مایه گذاشتن!» مثلاً در لغت آمده است که «نَصَحْتُ لَهُ الْوُدَّ» یعنی من در محبت، منصحانه وارد شدم؛ یعنی دوستی را درباره او به نهایت درجه خلوص رساندم. یا مثلاً «ناصح عسل» به معنای عسل خالص است.
- «نُصَح» به معنای به کار بردن نهایت درجه قدرت خود در عمل و یا سخنی است که در آن عمل یا سخن، مصلحتی برای صاحبش باشد.
- شما از مسئولین «نصیحت» تقاضا کنید؛ جدا از اینکه خودتان هم درباره آنها منصحانه رفتار می‌کنید. ولی سطح موضوع خودتان را در مطالبه‌گری از عدالت افزایش بدهید و ببرید به سمت نُصَح.

- اینکه ما از یک مسئول، صرفاً عدالت بخواهیم، معمولاً تصور می‌کنند از او می‌خواهیم که ظلم نکند. این کافی نیست، بلکه باید سطح مطالبه‌گری خودمان را از عدالت به معنای حداقلی بالاتر ببریم و از مسئولین، نصیحت (نُصح) تقاضا کنیم؛ که حداکثر عدالت خواهی است. یعنی از او بخواهیم «تمام دلسوزی‌ات را به‌کار ببر.» مثلاً مطالبه‌گری ما این‌طور می‌شود که «شما تمام دلسوزی‌ات را به‌کار نبردی! بله رانت‌خواری نکردی، ظلم نکردی، دزدی نکردی؛ اما تمام تلاشت را به‌کار نبردی.»
- امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: مدیران باید برای جامعه، منصح باشند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴) لذا ما می‌توانیم بقیۀ یک مدیر را بگیریم که «تو چرا منصح نبودی؟» ببینید قصه چقدر فرق می‌کند!

ریشه مشکلات کشور

- عدالت نسبت به مبارزه فساد در اولویت هست. این حرف ما به‌معنای نفی مبارزه با فساد نیست؛ چون که صد آمد نود هم پیش ماست! مشکلات کشور ما چند درصدش به‌خاطر فساد است؟ شما فکر می‌کنید چند درصدش به‌خاطر فساد است و چند درصدش به‌خاطر بی‌عرضگی است؟ و چند درصدش به‌خاطر عدم اهتمام است؟ چند درصدش به‌خاطر عدم نُصح است؟!
- قوه قضائیه که دارد با فساد برخورد می‌کند و در این زمینه هم آمار خوبی دارد و رضایت‌مندی بین مردم هم هست، ولی شما می‌دانید که این کافی نیست. شما می‌دانید

بسیاری از مدیران هستند که قطعاً باید عزل بشوند و هیچ پرونده‌ای هم در دادگاه نخواهند داشت؛ و شما با کلمه عدالت نمی‌توانید اینها را اصلاح کنید.

- بنده از نمایندگان محترم مجلس این سؤال را دارم: شما اقدام کردید و به خوزستان رفتید و مشکل حل شد؟ حُب این خیلی کار خوبی بود، ولی ما در همین حد، از شما راضی نیستیم. باید دید چه کسی دلسوزی نکرده که کار به اینجا رسیده است؟ او قطعاً باید معرفی بشود و عزل بشود. چرا؟ مگر این مشکل، فقط یک‌سال یا دو سال بوده است؟ مگر فقط یک‌سال آب‌شان قطع شده است؟!

- ننگ است برای جامعه اسلامی ما که کار به تظاهراتی بکشد و بعدش بخواهند به فکر درست کردن کارها بیفتند. پس بقیه جاها را هم همین جوری ول کنیم تا کار به اینجا کشیده شود؟ آیا راه‌حلش این است؟!

مسئول صرفاً فساد نکند کافی نیست!

- یک دوره‌ای بود که ما می‌گفتیم «مفسد را معرفی کنید و اگر کسی ظلم کرده است باید به دادگاه برود» اما این دوره تمام شد. نه اینکه این را رها کنیم! بلکه می‌گوییم یک دوره دیگری آغاز شده است. الان چه دوره‌ای آغاز شده است؟ رهبر ما تحوّل می‌خواهد!

- مثلاً نمایندگان محترم مجلس بگویند: این مسئولی که در اینجا بوده است و زیر سایه مسئولیت او، یک دانه روستا چند سال بی‌آب می‌ماند، طبیعتاً از این مسئول، تحوّل در بهبود وضع مردم خوزستان در نمی‌آید! این باید عوض بشود.

- حالا چرا باید دنبال تحوّل باشیم؟ چرا همین که طرف فساد نمی‌کند، خدا را شکر نمی‌کنیم؟ چون در این صورت، مملکت اصلاح نخواهد شد بلکه خراب هم خواهد شد.

مسئولی که دلسوزانه عمل نمی‌کند، مقدمات مظالم فراوان را فراهم می‌کند

- امیرالمؤمنین علی(ع) دارد اندازه‌ها را به ما معرفی می‌کند. حضرت چرا کلمۀ نُصَح را بکار گرفته است؟ حُب حضرت می‌توانست بفرماید «ای مدیران، دزدی نکنید، یا نظم داشته باشید یا اینکه بخشنامه‌ها را دقیق اجرا کنید...» حُب اینها هم کارهای خوبی است، ولی آن مفهوم محور و مهمی که برای جامعۀ اسلامی، حتی بیشتر از مفهوم عدالت به کار گرفته شده، مفهوم نُصَح است! چون وقتی می‌گویی «عدالت» طرف ذهنش می‌رود به این سمت که می‌گوید «من که ظلم نکرده‌ام!» بله به ظاهر ظلم نکرده‌ای، ولی چون دلسوزانه عمل نکرده‌ای، مقدمات مظالم فراوان را فراهم کرده‌ای.
- ما تا کی باید سرچشمۀ ظلم را رها کنیم و برویم سراغ نتیجه‌ها و بخواهیم با نتیجه‌ها برخورد کنیم؟ جریان مطالبه‌گری باید برود دنبال اینکه اگر مسئولی دلسوز نبود باید کنار برود. باید این عبارت را در بیان مطالبات خودمان -در بارۀ عملکرد یک مسئول - بیاوریم که «آیا این دلسوزانه رفتار کردن است؟!»

رسول خدا (ص): دین یعنی نصیحت

- رسول خدا (ص) می‌فرماید: دین یعنی نصیحت «إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ. قَالُوا لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكِتَابِهِ وَ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَامَّتِهِمْ» (روضه‌الواعظین، ج ۲، ص ۲۴۲) گفتند:

نصیحت و دلسوزی برای چه کسی؟ فرمود: دلسوزی برای خدا... یعنی برای خدا کم نگذار و برای پیغمبر کم نگذار و برای کتابش کم نگذار و برای امامان مسلمین دلسوزی را کم نگذار و برای مؤمنین و جامعه اسلامی.

- پس دین یعنی این؛ دین یعنی دلسوزی! شما اگر دلسوز نیستی، می توان گفت که دین نداری! البته در روایت های دیگری هم این معنا آمده است. با مرور روایات در باب نصیحت، می توان فهمید که نصیحت، چقدر مفهوم کلیدی و مهمی است.

نصیحت یک چیزی فراتر از عدالت

- حالا به سراغ رابطه نصیحت و «مطالبه گری» برویم. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ...» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴) من بر شما حقی دارم و شما هم بر من حقی دارید. حق شما به گردن من این است که من برای شما دلسوزی کنم و حق من به گردن شما این است که شما درباره من دلسوزی کنید؛ یعنی حضرت برای بیان حق خودشان که به گردن مردم دارند دوباره از عبارت نصیحت استفاده می کنند (نصیحت به معنای دلسوزی است)

- نصیحت یک چیزی فراتر از عدالت است! پدر و مادر با بچه صرفاً عادلانه برخورد نمی کنند، بلکه دلسوزانه برخورد می کنند! هر جا یک مسئولی دلسوزی نکرده، کارشکنی شده است. بعدش هم می تواند بگوید «من که فساد نکردم!» و او را به خاطر دلسوزی نکردن، به هیچ دادگاهی هم نمی شود برد و محاکمه کرد!

• حضرت در بیان حق خودشان می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ وَ

النَّصِيحَةِ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ» (همان) یعنی اینکه به بیعت خودتان وفا کنید و

منصحنه برای من دلسوزی کنید در حضور و غیاب. حالا در حضور و غیاب، یعنی چه؟

مثلاً وقتی بخشنامه‌ای یا دستوری می‌آید یا کمکی از شما می‌خواهم، شما دلسوزانه با

من برخورد کنید.

یکی از راه‌های سالم‌سازی مطالبه‌گری این است که مطالبه‌گری را به معنای منصح‌بودن

بدانیم

• یکی از راه‌های سالم‌سازی مطالبه‌گری همین کلام امیرالمؤمنین (ع) است، یعنی

مطالبه‌گری را بیاوریم در مفهوم منصح‌بودن. به حدی که مسئولان بگویند «من دلسوزتر

از این بچه‌های مطالبه‌گر ندیده‌ام! اینها ایراد من را سر جایش گرفته‌اند و مرا به تلاش

وادار کرده‌اند ولی یک جایی هم من را کمک کرده‌اند و اگر کمک این بچه‌ها نبود، من

با مغز به زمین خورده بودم!»

• امیرالمؤمنین (ع) معنای منصح‌بودن را، هر دو طرفش را بیان می‌فرماید؛ هم از جانب

مردم و هم از جانب مسئولین. شما بگویید ما کمک کردیم فلان مسئول در کار خودش

موفق بشود. مسئولین در بین خودشان خیلی موانع و مشکلات دارند و باید پناه خودشان

را شما بدانند! مثلاً یک مسئولی به شما بگوید: «من این طرح را داده‌ام ولی مدیر کل

فلان وزارتخانه در استان شما، این طرح را نمی‌پذیرد شما کمک‌مان کنید...» و شما

واقعاً بروید و این مسئول را کمک کنید!

همان طوری که مسئول باید دلسوز باشد، ما هم باید نسبت به یک مسئول، دلسوز باشیم

- معنای مطالبه‌گری فقط این نیست که «اگر خطا کنی، پدرت را در می‌آوریم!» بلکه باید واقعاً دلسوزی کنیم و هر جا لازم بود، به مسئولین کمک کنیم. باید دقت کنیم که این قضیه، دوطرفه است. یک وقت باب نشود یا برای ما تبدیل به یک «پوزیشن» نشود که بگوییم: «خراب کردن مسئولین، شغل ماست اما کمک کردن به یک مسئول خوب، به ما ربطی ندارد! ما فقط منتظریم یک کسی خراب بشود و آن را نشان بدهیم!» نه این رفتار غلطی است. این وجهه مطالبه‌گری را خراب می‌کند و شخصیت مطالبه‌گر را خراب می‌کند.
- همان طوری که مسئول باید دلسوز باشد (و این حد مطالبه ما از یک مسئول است) به همان اندازه، ما باید نسبت به یک مسئول، دلسوز باشیم. این یک بده بستان است و باید صورت بگیرد. امیرالمؤمنین (ع) برای همه جوامع این را فرموده‌اند.

نقش جوانان در تحول اجتماعی و مطالبه‌گری

- در این مطالبه‌گری و خیرخواهی، برای تحول اجتماعی نقش جوانان بی‌نظیر هست. شما اگر سری به انقلاب نبوی بزنید اکثر کارها به جوانان سپرده می‌شد. جوان در مدینه احساس مسئولیت می‌کرد.
- یکی از جوانانی که به پیامبر اکرم (ص) ایمان آورد، جوان یک خانواده بسیار مرفه و ثروتمند در مکه (به نام مصعب) بود. او هر چیزی که یک جوان می‌خواست، پدر و مادرش برایش تأمین می‌کردند. او از سر فراغت و نه از سر گرفتاری، به پیامبر (ص)

ایمان آورد. (کان مصعب ابن عمیر فتی مکة شبابا و جمالا و تیهها، و کان أبواہ یحبّانہ، و کانت أمہ تکسوه أحسن ما یكون من الثیاب... الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۷۳)

- مصعب، جوان ثروتمندی بود که به پیامبر (ص) گرایش پیدا کرد و وقتی که عده‌ای از مردم مدینه مسلمان شدند و از پیامبر (ص) خواستند که یک مبلغ بفرستد که آنها را با اسلام آشنا کند، پیامبر (ص) او را فرستاد؛ و او بود که مقدمات گرایش مردم مدینه به اسلام را فراهم کرد. (الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۶) و (تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، علی دوانی، ص ۲۹۰).

جوان عدالت خواه در کربلا

- اگر ما بخواهیم در کربلا، یک جوان عدالت خواه معرفی کنیم بی شک علی اکبر اباعبدالله هست. هر موقع حسین (ع)، علی اکبر (ع) را می دید خوشحال می شد، لبخند می زد، مثل پیغمبر اکرم که هر موقع فاطمه زهرا (س) را می دید لبخند می زد، علی همه چیز حسین (ع) است، این قدر خوشحال، آرام می شود. درست است؟ در مسیر به سمت کربلا می آمدند تا بابا گفت: «إِنَّا لِلّٰهِ و إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»^{۴۰}، از بین آن همه بنی هاشم چه کسی آمد گفت چی شده عزیزم؟ علی اکبر! چی شده بابا؟ بابا نینیمت

۴۰ بقره، ۱۵۶

ناراحت باشی. «لا أراك الله سوءاً» (ابن الأثیر، الکامل، ج ۳، ص ۲۸۲) بابا نینم

ناراحت باشی! وای دورت بگردم علی با این اخلاق قشنگت که کشتی بابا را!

● آن وقت بابا فرمود که علی جانم شنیدم هاتقی ندا می دهد این کاروان مرگ به دنبالش است، علی نظر تو چیست عزیزم؟ علی اکبر (ع) یک دفعه ای از بابا فکر کنم غافل شد، رفت توی ارتباط خودش با خدا، جوابی را داد، سؤالی را کرد علی اکبر (ع) که این اتفاق بین رسول الله الاعظم (س) و امیرالمؤمنین علی (ع) افتاده بود؛ یک بار که خبری از رفتن علی رسول خدا (ص) به علی (ع) داد علی (ع) تا فهمید بحث رفتن خودش را گفت یا رسول الله (ص) من آن لحظه ای که می خواهم بمیرم بر حق هستم! در سلامت دینم هستم! یا نه؟^{۴۱} بلافاصله این را سؤال کرد، رسول خدا (ص) فرمود بله علی جانم، علی (ع) لبخند زد فرمود پس دیگر اینجا محل مژده است!^{۴۲}

● تا حسین (ع) صدا زد علی جانم مرگ پیش تو چگونه است؟ یک دفعه ای علی اکبر (ع) صدا زد بابا آن وقتی که بمیرم بر حق هستم یا نه؟ ببین حسین (ع) چقدر یاد بابایش علی (ع) افتاده آنجا، تورو خدا، چهره که چهره رسول خدا، راه رفتن مادرش فاطمه، حرف های بابایش علی را هم که می زند، همه چیز حسین (ع)! لبخندی زد گفت «إِذَا لَا نَبَالِي بِالْمَوْتِ» (ابن أعثم، الفتوح، ۵، ۱۲۲ - ۱۲۳) اشکالی ندارد! در حالی

^{۴۱} « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.» (الأمالي للصدوق: ص ۱۵۵ ح ۱۴۹)

^{۴۲} این پاسخ در پرسش امیرالمؤمنین از شهادت خودش هست و پرسش پیامبر که در موقع شهادت شکیبایی چگونه هست؟ «فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

که علی مست ملاقات خدا بود و غرق لذت وصال با رب العالمین، این حسین (ع) بود که ناظر علی بود، علی داشت دل حسین (ع) را می برد.

- در مقاتل نوشتند وقتی حسین (ع) برگشت به خیمه از میدانی که میدان علی اکبر بود، این دومین باری بود که در چهره حسین (ع) هرکسی نگاه می کرد می دید دارد حسین (ع) جان می دهد، هنوز بچه ها مثل اینکه دقیق خبر ندارند چی شده، سکینه تا بابا را دید می داند چی داد زد؟ گفت داداش علی کو بیاید بابا را خوشحال کند؟^{۴۳} داداش علی دیگر نمی آید...^{۴۴}

الا لعنه الله على القوم الظالمين

^{۴۳} «و روی الشیخ المفید: یرفعه إلى جابر بن عبد الله الأنصاری أنه قال: لما قتل علی بن الحسین علیهما السلام دخل الحسین إلى الفسطاط باکیا حزینا میووسا عن نفسه، فقالت سکینه: مالی أراک تنعی نفسك، و تدیر طرفک؟ این آخی علی؟ فقال علیه السلام لهما: قتلوه اللّثام. فلما سمعت بذلك صاحت: وا أخاه! وا مهجّة قلباه! فأرادت أن تخرج من الفسطاط، فجاء الحسین علیه السلام، و منعها، و قال لهما: یا سکینه اتقی الله و استعملی الصبر. فقالت: یا ابتاه کیف تصبر من قتل أخوها و شرد أبوها. فقال الإمام علیه السلام: إنا لله و إنا إليه راجعون.» (الذّرنبدی، أسرار الشّهاده، / ۳۷۰، ۳۷۱)

^{۴۴} علیرضا پناهیان، دهه اول محرم ۸۵، دانشگاه تهران، شب پنجم، <http://panahian.ir/post/۳۱۴>

بسم الله الرحمن الرحيم

شب‌نم: تحول سیاسی

پیام: «عزّت ملی و روابط خارجی و مرزبندی با دشمن» (بیانیه گام دوم)؛ نقش مدیران جامعه در تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی

مقام معظم رهبری: «عزّت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن: این هر سه، شاخه‌هایی از اصل «عزّت، حکمت، و مصلحت» در روابط بین‌المللی‌اند. صحنه‌ی جهانی، امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقق یافته یا در آستانه‌ی ظهورند: تحرّک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آنها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه. اینها بخشی از مظاهر عزّت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نمی‌آید. سردمداران نظام سلطه نگرانند؛ پیشنهادهای آنها عموماً شامل فریب و خدعه و دروغ است. امروز ملت ایران علاوه بر آمریکای جنایت‌کار، تعدادی از دولتهای اروپایی را نیز خدعه‌گر و غیر قابل اعتماد میدانند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آنها با دقّت حفظ کند؛ از ارزشهای انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نهراسد؛ و در همه‌حال، عزّت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته از

تحول با بیانیه گام دوم
موضع انقلابی، مشکلات قابل حلّ خود را با آنان حل کند. در مورد آمریکا حلّ هیچ مشکلی
متصور نیست و مذاکره با آن جز زیان مادی و معنوی محصولی نخواهد داشت.» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

در ابتدای بحث به نقش مدیران سیاسی جامعه در تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بلکه
تحولات روحی اشاره می‌نماییم. اگر همهٔ تحولات منوط به تحول روحی هست. تحول روحی نیز
با حاکمان رقم می‌خورد هم چنان که تحولات دیگر نیز به مدیران سیاسی وابسته است. اگر مدیر
جامعه و مسئولی شجاع بود، این روحیه شجاعت را به مردم منتقل می‌کند. چرا حضرت امیر
فرمود مدیر سیاسی باید الگو باشد؟ چون آنها بیشترین تاثیر را در مردم دارند. تحول به دست آنان
رقم می‌خورد. حتی تحول روحی مردم. سپس به دو عرصه برای الگو بودن مدیران سیاسی اشاره
می‌شود که عبارت است از ۱. در گفتار و قول سدید و استوار داشتن ۲. در سبک زندگی و ساده
زیستی. آنچه که در شخصیت مدیران سیاسی تحول آفرین لازم هست باشد، شخصیت عزت
مدارن هست. باید مدیر سیاسی هر گونه وابستگی روحی و فکری پاک باشد. برخی سیاسیون با
تقابل کاذب منفعت مقابل عزت در پی آن بودند که در عمل منافع کشور را نابود کنند. در نهایت
ابوالفضل العباس، به عنوان مرد عزت آفرین کربلا معرفی می‌گردد.

متن سخنرانی

نقش مدیران سیاسی در انواع تحولات؛ مردم به مسئولان شبیه‌ترند تا به پدرانشان

- نقش مدیران سیاسی جامعه در تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بلکه تحولات
روحی نقش پررنگ و اصلی هست. اگر همهٔ تحولات منوط به تحول روحی هست.

تحول روحی نیز با حاکمان رقم می‌خورد هم چنان که تحولات دیگر نیز به مدیران سیاسی وابسته است. امیرالمؤمنین فرمود: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ؛ اگر حاکم تحول و تغییر پیدا کند؛ زمانه عوض می‌شود» (نهج البلاغه، ص ۴۰۵). اوضاع اقتصادی، اوضاع اجتماعی با تغییر و تحول حاکمان تغییر می‌کند. یا این تغییر در فرد هست یعنی یکی برود و دیگری بیاید. یا نه تغییر در خود این شخص حاکم هست. همین حاکم اگر نظرش عوض شود؛ اوضاع جامعه متحول می‌شود.

چرا امام حسین ع برای تحول جامعه سراغ رأس حاکمیت رفت؟

- اگرچه امام حسین ع، برای تغییر و تحول جامعه، قیام خودش را آغاز می‌کند؛ اما جالب اینجا هست که برای تحول جامعه، سراغ مردم و امت مستقیم نمی‌رود بلکه می‌رود سراغ رأس حاکمیت. یا اباعبدالله مگر شما نمی‌خواهی در امت پیغمبر تحول ایجاد کنی؟ برو سراغ مردم؛ حضرت سراغ مردم نمی‌رود گام اول سراغ حاکمیت و تحول سیاسی می‌رود. چرا؟ چرا امام حسین ع برای تحول جامعه سراغ رأس حاکمیت رفت؟ چون پیامبر فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ.» (خصال، ج ۱، ص ۳۷)
- برای اصلاح و تحول در جامعه، دو گروه تأثیرگذارند یکی عالمان و نخبگان دینی و دیگری حاکمان؛ یعنی به‌اندازه عالمان، سیاست مداران تأثیرگذارند. تأثیر مثبت یا منفی.

تحول بدون تحول سیاسیون امکان ندارد.

- تحول بدون تحول سیاسیون امکان ندارد. فرمود: «النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ؛ مردم به مسئولان و مدیران خودشان شبیه‌تر هستند تا به پدر مادرهای خودشان!» (تحف العقول، ص ۲۰۸). آلان چقدر یک فرزند به پدر و مادر شباهت دارد. این شباهت فقط شباهت ظاهری نیست، شباهت در اخلاق و روحیات هست؛ و این قاعده عجیبی هست که می‌خواهم برای شما عرض کنم. فرمود: «مَنْ أَسْرَّ سِرِّيَّةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ؛ اگر هر خیر شری را در خودتان پنهان کردید خدا آن خیر یا شر را لباس می‌کند به تن شما» (کافی، ج ۲، ص ۲۹۴) هیچ‌کسی نمی‌تواند بدی خودش را پنهان کند خدا یک روزی او را رسوا می‌کند. سعی کنیم هیچ بدی در خودمان پنهان نکنیم. قایم‌ش نکن. وگرنه خدا رسوایت می‌کند.
- خب خدایا چطور بنده‌ات را رسوا می‌کنی؟ گاهی رسوا کردن خدا این‌طور هست که تمام خُلقیاتی که تو پنهان کردی به تن فرزند می‌کند و جلوی چشمت می‌گذارد. مثلاً یک نفر آدم متکبر یا حسودی هست. خودش هم شاید زیاد خبر نداشته باشد بعد خدا یک فرزند حسود یا متکبر به او می‌دهد بیا تحویل بگیر. در مقابل تو یک تکبری می‌کند. این می‌شود راد و لباس تو.
- چقدر پدر و مادر در وجود انسان تأثیر گذارند در اخلاق و روحیات، حضرت می‌فرماید مدیران سیاسی جامعه، بیشتر. خیلی بیشتر.

انتقال روحیه شجاعت به مردم توسط مدیر و مسئول جامعه؛ راز محبوبیت سردار سلیمانی

- اگر مدیر جامعه و مسئولی شجاع بود، این روحیه شجاعت را به مردم منتقل می‌کند. از صد تا سخنرانی، کتاب، فیلم مؤثرتر هست. شما ببینید در جریان شهادت حاج قاسم سلیمانی، آدم کاملاً متوجه می‌شود. تأثیرپذیری یک ملت از یک مسئول و مدیر جامعه. حالا مدیریت ایشان در حوزه تأمین امنیت بود؛ اما شما می‌بینید چه تیپ آدم‌هایی، از شجاعت سردار تأثیر روحی و شخصیتی گرفتند. آن قدری که وقتی سردار به شهادت رسید، همه احساس شکست کردند، احساس کردند که غرور آن‌ها جریحه‌دار شد.
- ناخودآگاه گریه می‌کردند. چرا؟ شما مگر ایشان را می‌شناسید؟ مگر با ایشان ارتباط فامیلی داشتید؟ نه ولی نمی‌دانم چرا همه دل‌م را زیرورو کرد؟ چون حضرت فرمود مردم به مسئولان خودشان شبیه‌ترند. درواقع حضرت می‌خواهد بفرماید مردم از مسئولان بیشتر از پدر و مادر تأثیر می‌پذیرند.

چرا مدیران جامعه باید الگو باشند؟

- چرا مدیران جامعه باید الگو باشند؟ چون بهترین شیوه تأثیرگذاری، الگو گیری هست. چرا خدا این قدر داستان انبیاء را تکرار می‌کند. چون داستان، شخصیت محوری دارد که تو با او هم ذات‌پنداری می‌کنی. حالا چرا الگو این قدر مهم هست؟ به خاطر شدت تأثیرگذاری. فرمود: «لَا طَرِيقَ لِلْاِكْتِسَابِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَسْلَمَ مِنَ الْاِقْتِدَاءِ لِاِنَّهُ الْمَنْهَجُ الْاَوْضَحُ وَ الْمَقْصَدُ الْاَصْحَحُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاعَزَّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ ص اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللهُ فَبِهَادِهِمْ اَقْتَدِهْ؛ برای اشخاص زیرک و فهمیده راهی سالم‌تر

و بهتر از اقتداء کردن از افراد برجسته و با معرفت نیست، زیرا پیروی نمودن از چنین افراد طریق روشن و راه کاملاً صحیحی است. این پیغمبران افرادی هستند که خداوند متعال هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن!» (مصباح الشریعه، ص ۱۵۷).

- شاید بتوان گفت، هیچ راه تأثیرگذاری بهتر از الگو نیست. حالا در میان الگوها، سیاسیون از همه الگوتر هستند چه بخواهند چه نخواهند. خوب یا بد. قدرت تأثیرگذاری یک سیاستمدار، بیشتر از پدر و مادر در تحول روحی فرد و جامعه هست؛ و از سوی دیگر الگو بیشترین تأثیر را دارد. برای همین امیرالمؤمنین به یکی از کارگزارانش می‌فرماید: «خودت را الگوی مردم قرار بده؛ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ أُسْوَةً لِقَرِيبِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَعِيدِهِمْ» (الغارات، ج ۱، ص ۲۴۹)؛ یعنی تو چه بخواهی چه نخواهی الگو هستی. حالا الگوی خوبی باش.

معنای الگو بودن مسئولان برای مردم

معنای اول: الگو بودن مدیر سیاسی در شیوه سخن گفتن

- الگو قرار بده یعنی سبک زندگی تو ای مدیر جامعه، نگاه تو به مسائل، بیان و کلام تو، روی همه تأثیرگذار هست. اگر مسئولی دروغ گفت، دیگر از مردم چه توقعی هست؟ در قرآن کریم دومرتبه در کنار توصیه به تقوا، به قول سدید توصیه شده است. (فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيُؤْتُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛ نساء، ۹) و (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛ احزاب، ۷۰) بر اساس سیره نبوی می‌توان فهمید که وزن این توصیه دین چقدر

بالاست؛ چون رسول خدا (ص) هر جمعه در خطبه‌های نماز جمعه این آیه (احزاب، ۷۰) را قرائت می‌فرمودند. اینکه پیامبر (ص) در میان تمام آیات قرآن، این آیه را انتخاب می‌نماید و هر هفته در نماز جمعه قرائت می‌فرماید، وزن و اهمیت بالای این مفهوم را به ما نشان می‌دهد.

قول سدید و معنای آن

- قول سدید یعنی سخن محکم و استوار و صحیح (سخن بی‌پایه و اساس نگفتن)؛ یعنی سخنی که از سویی مطابق با واقع باشد و از سوی دیگر برای خدا و به امر خدا باشد. قول سدید، سخنی است که هم راست و صحیح باشد (اشتباه نباشد) و هم «دقیق» باشد. شما گاهی می‌توانید راست بگویید ولی «بخشی» از یک حقیقت را بیان کنید و با آن، مردم را به اشتباه بیندازید. یا می‌توانید زمان گفتن یک سخن درست را نابه‌جا انتخاب کنید و مردم را گمراه کنید؛ و می‌توانید بدون زدن قید و حاشیۀ لازم به یک سخن صحیح، با آن سخن صحیح، مردم را گمراه کنید و اغراض غیرالهی خودتان را دنبال کنید.
- قول سدید، سخنی است که برای خدا بر زبان جاری شود؛ یعنی جدای از اینکه باید به حق بیان شود و صحیح باشد، باید با انگیزۀ صحیح هم باشد و برای خدا باشد و به امر خدا باشد. مثلاً اگر کسی غیبت کند، سخنش قول سدید نیست هرچند راست بگوید.
- رعایت تقوای زبان اولین وصفی است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبۀ متقین بیان می‌کنند؛ یعنی اولین فضیلت متقین از نگاه امیرالمؤمنین (ع) مربوط به زبان و سخن گفتن آنهاست (فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ...

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳) کنترل زبان یک علامت مهم برای سلامت روح انسان است. با کنترل زبان، چشم و گوش هم کنترل خواهد شد.

- بی‌تقوایی در سخن گفتن، فقط به این نیست که انسان دروغ بگوید یا غیبت کند یا تهمت بزند. قول سدید نگفتن هم بی‌تقوایی است. آیه اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛ (احزاب، ۷۰) نشان می‌دهد که اقتضای تقوا، قول سدید داشتن است نه اینکه بی‌تقوایی فقط به دروغ گفتن باشد. بعضی‌ها دروغ نمی‌گویند اما سخن سُست و بی‌پایه می‌گویند.^{۴۵}

معنای دوم: الگو بودن سبک زندگی مسئول

اگر مسئول اشرافی زندگی کرد؛ می‌شود از مردم توقع ساده زیستی و تحمل فشار اقتصادی داشت؟

- معنای دوم الگو بودن مسئول یعنی سبک زندگی مسئول الگوی مردم هست. یا اگر مسئولی اشرافی زندگی کرد، دیگر چه توقعی از مردم هست که ساده‌زیست باشند یا حتی فشارهای اقتصادی را تحمل کنند وقتی می‌بینند برخی از مسئولین غرق در رفاه هستند.
- امیرالمؤمنین فرمود: «حاکمان جامعه باید زندگی خودشان را در پایین‌ترین سطح مردم جامعه قرار دهند؛ تا فقرا دلشان گرم باشد و بی‌تاب نکند؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى

^{۴۵} علیرضا پناهیان، جلسه ۲۷ تاریخ تحلیلی اسلام، ۱۳۹۳/۰۳/۰۱، [#13930301-gsc.t.ab](http://panahian.ir/post/13930301-gsc.t.ab)

أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ؛ كَيْ لَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹).

نان علی، خوردنی نیست

- دو نفر از یاران امام علی ع نقل می کنند که وارد خانه حضرت شدیم و در پیش رویش ظرفی [بافته شده] از لیف بود که درون آن، يك یا دو گِردۀ نان جو قرار داشت و سبوس های آن، در نان پیدا بود می گوید من دیدم حضرت اینقدر این نان سفت بود که حضرت با زانویش می شکست و با نمک می خورد. به فِضَه، گفتیم: آیا این آرد را برای امیر مؤمنان، الّک نکرده‌ای؟ گفت: او گوارا بخورد و گناهِش به گردن من باشد؟! حضرت فرمود لبخندی زد و فرمود: «من دستور داده‌ام که الّک نکند». گفتیم: چرا، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «این، برای تواضع نفس، مناسب‌تر است و موجب می شود که مؤمن، به من اقتدا کند و من به دوستانم ملحق شوم. [شاید منظور حضرت دوستان شهیدش هست که زاهدانه زندگی کردند و از دنیا رفتند]». «دَخَلْنَا عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ مِنْ خَوْصٍ عَلَيْهِ قُرْصٌ أَوْ قُرْصَانٍ مِنْ شَعِيرٍ وَأَنَّ أَسْطَارَ النُّخَالَةِ لَتَبِينُ فِي الْحُبْرِ، وَهُوَ يَكْسِرُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَيَأْكُلُهُ بِمِلْحٍ جَرِيشٍ. فَقُلْنَا لِجَارِيَةٍ سَوْدَاءَ اسْمُهَا فِضَّةٌ: أَلَا نَحَلَّتْ هَذَا الدَّقِيقَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟! فَقَالَتْ: أَيْ أَكُلُ هُوَ الْمَهْنَاءُ وَيَكُونُ الْوِزْرُ فِي عُنُقِي؟ فَتَبَسَّمَ وَقَالَ: أَنَا أَمَرْتُهَا أَنْ لَا تَنْخُلَهُ. قُلْنَا: وَلِمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: ذَلِكَ أَجْدَرُ أَنْ يُذِلَّ النَّفْسَ، وَيَقْتَدِيَ

بِيِ الْمُؤْمِنِ وَّ الْحَقِّ بِأَصْحَابِي» (ربیع الأبرار: ج ۲ ص ۶۹۳). امیرالمومنی در حکومتش نه به دنبال نانی برای خودش بود نه نامی.

امام علی ع در پنج سال حکومت، آجری روی آجری نگذاشت

• امام باقر ع می فرماید: «امیرالمومنین پنج سال بر مردم حکومت کرد و آجری بر آجرو خشتی بر خشتی ننهاد؛ وَلَقَدْ وَلِيَ النَّاسَ خَمْسَ سِنِينَ فَمَا وَضَعَ آجْرَةً عَلَى آجْرَةٍ وَلَا لِبِنَّةٍ عَلَى لِبِنَةٍ» (کافی، ج ۸، ص ۱۳۰).

• حضرت خطاب به مردم بصره بعد از جنگ جمل فرمود: «ای مردمان بصره! از چه می خواهید بر من خُرده گیرید؟». به لباس و ردایش اشاره کرد و فرمود: «به خدا سوگند، این دو از نخریسی همسرم است. از چه می خواهید بر من خُرده گیرید ای بصریان؟» یعنی ببیند مسئول شما چقدر پاک دست هست.

• بعد اشاره کرد به کیسه‌ای که در دستش بود و خرجی اش در آن قرار داشت. فرمود: «به خدا سوگند، این، از محصولات من در مدینه است. پس اگر از نزد شما بیرون روم و بیش از آنچه می بینید با من باشد، پس نزد خداوند، از خیانتکارانم». «مَا تَنْقِمُونَ مِنِّي يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ؟ وَ أَشَارَ إِلَى صُرَّةٍ فِي يَدِهِ فِيهَا نَفَقَتُهُ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا مِنْ غَلَّتِي بِالْمَدِينَةِ؛ فَإِنِ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا تَرَوْنَ فَأَنَا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ الْخَائِنِينَ» (الجمل، ص ۴۲۲)

- یعنی طوری امیرالمؤمنین رفتار می کند کسی هوس نکند مسئول و سیاست مدار شود. بگویند ولمان کن تو رو خدا بگذار زندگی خودمان را بکنیم. شاید بعضی ها بگویند چرا این حرف ها را به ما می زنی بروید به مسئولین بزنی؟ چون من و شما هستیم که مسئولین را انتخاب می کنیم. مسئولینی انتخاب کنیم ظرفیت این را داشته اند که زندگی خودش را در سطح پایین قرار دهد.

هرچقدر امام علی ع به خودش سخت می گیرد به مردم آسان می گیرد

- هرچقدر امیرالمؤمنین به خودش سخت می گیرد به مردم آسان می گیرد. فرمود «امام علی ع به مردم نان و گوشت می داد اما خودش نان و روغن می خورد! وَيُطْعِمُ النَّاسَ حُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ، وَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ فَيَأْكُلُ الْحُبْزَ وَالزَّيْتَ» (همان) این سیره شخصی حضرت هست، سیره سیاسی حضرت هم همین طور هست.
- مفضل می گوید: من با امام صادق (ع) بودم و داشتم در کنار ایشان، طواف می کردم. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: چرا غمگین هستی؟ گفتم: من نگاه می کنم به بنی العباس که حاکم هستند و غصه می خورم که این امکانات باید دست شما بود! شما باید حاکم باشید.
- امام صادق (ع) فرمود: اگر این جور بود که حکومت دست من بود، می دانی تکلیف تو چه می شد؟ شب باید تا صبح می نشستی و با هم برنامه ریزی می کردیم، صبح تا شب هم باید کار می کردی و نان خشک (غذای ساده) باید می خوردی و لباس خشن باید می پوشیدی؛ شبیه امیرالمؤمنین (ع) و الا اگر این طوری نبود، جای تو در جهنم بود.

(...فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ وَ

أَكَلُ الْجَشِبِ وَ لُبْسُ الْحَشَنِ شَبَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ إِلَّا فَالْتَّارُ؛ غیبت

نعمانی، ۲۸۷)

- حضرت می فرماید: اگر حکومت دست من بود، تو باید این طوری زندگی می کردی و الا جای تو در جهنم بود! حالا شما ببینید جای چند نفر از مسئولین ما در جهنم است؟ بعضی ها این مسائل را شوخی می گیرند! و بعد فرمود: حالا که حکومت دست ما نیست، داریم غذای مان را می خوریم و... (فَرُؤِيَ ذَلِكَ عَنَّا فَصِرْنَا نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ؛ همان) ما داریم می رویم به ظهور برسیم، مسئولین بروند زودتر خودشان را عوض کنند و الا خودبه خود عوض می شوند!

سیاست مدار یعنی چمران و ابوترابی

- مردم باید از مسئولین چنین تصویری داشته باشند. دورانی که آقای ابو ترابی جانباز نماینده مجلس تهران بود. جانبازی به ایشان مراجعه کرد و گفت می خواهم خانهای بسازم اما وام به من نمی دهند گفتند تا کارت به سقف نرسد کاری نمی توانیم برایت بکنیم. آقای ابوترابی می گوید بررسی می کنم بینم راهی دارد. ایشان بررسی می کنند می بیند راهی ندارد. به آن آقای جانباز می گوید فقط من می توانم یک کمکی کنم. آقازاده آقای ابو ترابی می گوید ما می دیدم چند وقتی شبها پدرم با سر و روی خاکی

منزل می‌آمد. بعدها متوجه شدیم روزه‌های می‌رفته مجلس شب‌ها به‌عنوان کارگر در منزل این جانباز کار می‌کرده تا کارش به سقف برسد.^{۴۶}

● چمران وقتی یتیم‌خانه‌ای را در لبنان دایر کرده بود، در آن فضا به خانم خودش می‌گوید ما غذایی را من بعد می‌خوریم که این یتیم‌ها می‌خورند. خانمش می‌گوید یک‌وقت مادر من یک غذای گرم و خوبی را پخته بود برای من و مصطفی. مصطفی دیروقت آمد خانه. بهش گفتم که بیا این غذا را بخور. آمد بنشیند بخورد برگشت از من پرسید که آیا بچه‌ها هم از همین غذا خوردند؟ من به چمران گفتم نه بچه‌ها غذای یتیم‌خانه‌ای را که داشتند دایر می‌کردند، پولش را از این طرف و آن طرف جور می‌کردند غذای آنجا را خوردند، این غذا را مادرم پخته برای شما، شما بنشین بخور. می‌گوید چمران با تمام گرسنگی‌ای که داشت و ولعی که داشت برای خوردن این غذا، غذا را گذاشت کنار و گفت نه! ما که قرار گذاشتیم فقط غذایی را بخوریم که بچه‌ها بخورند.

● خانم چمران می‌گوید که من بهش گفتم بچه‌ها که الآن خواب هستند! شما که همیشه رعایت می‌کنی، حالا این دفعه مادر من غذا درست کرده، بخور دیگر! می‌گوید چمران شروع کرد اشک ریختن. گفت بچه‌ها خواب هستند، خدای بچه‌ها که بیدار است که.^{۴۷}

● حضرت امیر به یکی از کارگزاران خود فرمود: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ؛ همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی در

^{۴۶} سایت خانه مشاور، خاطره ابوترابی

^{۴۷} خبرگزاری تسنیم

گردن تو است». (نهج البلاغه، نامه ۵). سیاست مدار دنبال نان و نام خودش نیست بی نام و نشان و نان خدمت می کند.

- برای تحول سیاسی، باید سراغ سیاسیون رفت. سیاسیونی که نتوانند خودشان را مدیریت کنند، زندگی خودشان را مدیریت کنند چطور می توانند یک جامعه را مدیریت کنند؟
- آغاز تحول سیاسی که منجر به تحول اقتصادی و اجتماعی خواهد شد، تحول سیاسیون هست. می خواهی نبض یک جامعه را بگیری بین احوالات سیاسیون آن جامعه چگونه هست.

نقش انتخابات در تحولات سیاسی

- ما مردم، در تحول سیاسی نقش آفرین هستیم، اگر می خواهیم تحول سیاسی اتفاق بیفتد باید مدیران سیاسی انتخاب کنیم که اهل تحول باشند؛ یعنی اول خودشان ویژگی های داشته باشند مثل مردمی بودن و درد مردم را چشیدن. انتخابات اهمیتش به این هست که ما تصمیم می گیریم که چه شخصیتی را برای سیاست انتخاب کنیم. شما به هرکسی که می خواهید رأی بدهید، رأی بدهید اما اگر این ویژگی های شخصیتی و سبک زندگی را نداشته باشد نمی تواند تحول آفرین باشد.

عزت مداری رکن اصلی مدیران سیاسی تحول آفرین

- یکی از ارکان شخصیتی، مدیران سیاسی تحول خواه و تحول آفرین، عزت مداری هست. عزت یعنی از نظر سیاسی نفوذناپذیر باشد. بگویند نمی شود این آدم را خرید. ترساند؛ و

هر عملیات روانی و مالی بر روی این شخصیت اثرگذار نباشد. نه سرزنش‌ها^{۴۸} نه تشویق‌ها و سوت و کف زدن‌ها. امیرالمؤمنین فرمود: «لا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَقْرُبُهُمْ عَنِّي وَحَشَةً، وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا، اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَزْتَنِي؛ فراوان مردم پیرامونم بر عزتم نمی‌افزاید و پراکنده شدن آنان، بر تنهایی‌ام نمی‌افزاید و اگر همه مردم مرا وا نهند، زاری نمی‌کنم». به خدا چنگ زدی، پس عزیزت داشت» (زیارت غدیریه امام هادی ع، مزار شهید اول، ص ۷۲). جانم به امیرالمؤمنین. سیاست‌مدار بزرگ یعنی علی بن ابی‌طالب ع. غیرقابل نفوذ. بی‌خود نبود خالد اعتراض کرد گفت یا علی اخلاق تا مردم فرق می‌کند بقیه را می‌شود خرید، اما نمی‌شود روی تو اثر گذاشت. نه آدم دیگران می‌شوی نه آدم می‌خری.^{۴۹}

اشعث سیاست مدار نفوذی در لشکر امیرالمومنین

- تاریخ اسلام پر است از آدم‌های نفوذی که تحت تاثیر دشمن قرار گرفتند؛ و دشمن روی حرف آن‌ها حساب باز کرد. یکی از شخصیت‌های نفوذ پذیر که در لشکر امیرالمومنین هست، اشعث نام دارد. اشعث اگر نفوذی نباشد که بعید هست که نباشد، اما به شدت تحت تأثیر نفوذ دشمن بود.

^{۴۸} «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً ذَلِكَ» (مائده، ۵۴)

^{۴۹} «وَمَا دَعَاهُمْ إِلَىٰ بَيْعِهِ أَبَىٰ بَكَرٍ إِلَّا اسْتِئْذَانَهُ جَانِبِهِ وَ لَيْنٌ عَرِيكَتِهِ وَ أَخَذَهُمُ الْأَمْوَالَ مِنْ فَوْقِ اسْتِحْقَاقِهِمْ وَ لَقَلَّ الْيَوْمَ مَنْ يَمِيلُ إِلَىٰ الْحَقِّ وَ أَنْتَ قَدْ بَعْتَ الْآخِرَةَ بِالْأُخْرَىٰ وَ لَوْ اجْتَمَعَتْ أَخْلَاقُكَ إِلَىٰ أَخْلَاقِهِمْ لَمَا خَالَفَكَ خَالِدٌ» (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۸۹)

- اشعث خودش و خانواده‌اش قاتل سه امام بودند. امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ ابْنَتِهِ جَعْدَةَ سَمَّتِ الْحَسَنَ عَ وَ مُحَمَّدًا ابْنَهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَ؛ همانا اشعث بن قیس کسی بود که خود در (ریختن) خون امیر مؤمنان علیه السلام شرکت جست و دخترش جعدة (امام) حسن علیه السلام را زهر خورانید و پسرش محمد در (ریختن) خون حسین علیه السلام شرکت جست.» (کافی، ج ۸، ص ۱۶۷).

نقش اشعث در جنگ صفین و قرآن به نیزه کردن

- اشعث یکی از کسانی که نقش کلیدی در لشکر امیرالمؤمنین داشت. چهره مرموز و ناشناخته‌ای که ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید هر فتنه‌ای در لشکر امیرالمؤمنین رخ داد زیر سر اشعث بود. (كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۸) اشعث کسی بود که معاویه در جنگ صفین به اعتبار حرف او قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد. شبی از شب‌های جنگ صفین که جنگ بالا گرفته بود، اهالی قبیله خودش را جمع کرد و گفت من آدم جنگ‌آوری هستم، اما تا به حال چنین جنگی ندیدم. مردم نابود شدند. مردم از جنگ

خسته شده‌اند.^{۵۰} همین جملات وقتی به گوش معاویه رسید گفت فردا اگر قرآن بر سرنیزه کنیم کار علی تمام است.^{۵۱}

تئوریزه کردن ضعف شخصیتی سیاسیون: دوگانه کاذب تقابل عزت و منفعت.

- برخی از سیاسیون این ضعف شخصیتی و ترس خودشان را، تئوریزه می‌کنند. یک دوگانه دروغی را درست می‌کنند به نام تقابل عزت با منفعت. می‌گویند ما منافع ملی برایمان مهم هست. آیا بدون عزت و اقتدار ملی می‌توان منافع جامعه را تأمین کرد؟ می‌گویند عزت بفروشیم منافع را تأمین کنیم. البته نه به این تابلویی. می‌گویند کمی انعطاف‌پذیر باشیم، فکر می‌کنند عزت مثل نفت هست که می‌توان با آن خرید و فروش کرد؛ اما آیا بدون عزت و اقتدار ملی می‌توان منافع جامعه تأمین شود؟
- راه اشتباهی که معمولاً پیشنهاد می‌شود این است که به بهانه تأمین منافع، عزت و اقتدار ملی کنار گذاشته می‌شود. آیا جامعه‌ای که عزت را کنار گذاشت می‌تواند منافع خودش را تأمین کند؟

۵۰ « عَنْ صَعْصَعَةَ قَالَتْ: فَامَّ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ فِي أَصْحَابِهِ مِنْ كِنْدَةَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَاسْتَعِينَهُ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ اتَّوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ اسْتَنْصَرَهُ وَ اسْتَعْفَرَهُ وَ اسْتَخِيرَهُ وَ اسْتَشِيرَهُ وَ اسْتَشْهَدُ بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ يَهْدِ اللَّهِ فَلَا مَضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: قَدْ رَأَيْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ - مَا قَدْ كَانَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمَاضِي وَ مَا قَدْ فِي فِيهِ مِنَ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ بَلَّغْتَ مِنَ السِّنِّ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَبْلَغَ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ قَطُّ إِلَّا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبُ أَنَا إِنْ نَحْنُ تَوَاقَفْنَا غَدًا إِنَّهُ لِفَنَاءِ الْعَرَبِ وَ ضِعْفِ الْحَرَمَاتِ أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ جَزَعًا مِنَ الْخُتْفِ وَ لَكِنِّي رَجُلٌ مَسْنٍ أَخَافُ عَلَى النِّسَاءِ وَ الذَّرَارِيِّ غَدًا إِذَا فَنِينَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَيُّ قَدْ نَظَرْتَ لِقَوْمِي وَ لِأَهْلِ دِينِي فَلَمَّ أَلْ - وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ وَ الرَّأْيُ يَخْطِئُ وَ يَصِيبُ وَ إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا أَمْضَاهُ عَلَى مَا أَحَبَّ الْعِبَادُ أَوْ كَرِهُوا أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ. قَالَ صَعْصَعَةُ: فَأَنْطَلَقْتُ عِيُونَ مَعَاوِيَةَ إِلَيْهِ بِخَطْبَةِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: أَصَابَ وَ رَبَّ الْكُفَّةِ» (وقعه الصغين، ص ۴۸۰)

مراجعه به تجربه تاریخی

● ما به تجربه‌های تاریخی خودمان مراجعه کنیم؟ آیا در تاریخ امتی و ملتی را سراغ دارید که عزت فروختند و منافع خودشان را تأمین کردند؟ کوفه و مدینه دو شهری بودند که در معرض امتحان عزت و منفعت قرار گرفتند.

● حضرت امیر به مردم کوفه فرمود. اگر زمانی که با پیامبر بودیم و شتادند و اذیت‌ها و آزارها به ما می‌رسید، ما هم مانند کار امروز شما را می‌کردیم دین خدا بر پا نمی‌شد و خداوند اسلام را عزت نمی‌داد. بخدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت نتیجه خواهید گرفت. یک حرفی می‌زنم، این حرف را پیش خودتان نگه‌دارید شروه‌های شما و زنازادگان و آزادشدگان و طردشدگان و منافقان بر شما مسلط می‌شوند و شما را می‌کشند. شما هم خدا را می‌خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما بر نمی‌دارد تا توبه کنید و برگردید؛ «لَوْ كُنَّا حِينَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تُصَيِّبُنَا الشَّدَائِدُ [وَالْأَذَى] وَالْبَأْسُ فَعَلْنَا كَمَا تَفْعَلُونَ الْيَوْمَ لَمَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ وَلَا أَعَزَّ [اللَّهُ] الْإِسْلَامَ وَإِنَّمِ اللَّهُ لِتَحْتَلِبُنَهَا دَمًا وَ نَدَمًا وَ حَسْرَةً فَاحْفَظُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ اذْكُرُوهُ فَلَيْسَ سَلْطَنَ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ وَ الْأَدْعِيَاءُ مِنْكُمْ وَ الطُّلُقَاءُ وَ الطَّرْدَاءُ وَ الْمُنَافِقُونَ فَلَيَقْتُلَنَّكُمْ ثُمَّ لَتَدْعُنَّ اللَّهَ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ وَ لَا يَرْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْكُمْ حَتَّى تَتُوبُوا وَ تَرْجِعُوا» (سلیم، ج ۲، ص ۶۹۹).

آیا مردم کوفه بعد از کربلا منافعشان تأمین شد؟

- آیا مردم کوفه بعد از کربلا روی خوش دیدند؟ منافعشان تأمین شد؟ مشکلاتشان کمتر شد؟ حجاج ثقفی این جانی تاریخ، در روز جمعه هنگام نماز وارد کوفه شد. مردم جمع شدند و حجاج بالای منبر رفت. جماعت طبق عادت سنگ‌ریزه جمع کردند که این خطیب تازه وارد را که گویا والی جدید است با سنگ آزار دهند و از ابتدا او را مجبور به بازگشت کنند. حجاج مدتی را با سکوت همراه باخشم بر بالای منبر گذراند و سپس با لحنی تند داد زد: «ای اهل عراق، ای اهل نفاق و ای اهل شقاق! به خدا قسم؛ همواره از خدا می‌خواستم مرا به شما و شما را به من بیازماید و خدا درخواستم را اجابت نمود. بدانید که دیشب در بین راه که به این‌جا می‌آمدم در تاریکی شب تازیانه از دستم افتاد و آن را گم کردم پس این را (اشاره به شمشیرش کرد) به دست گرفتم و آمدم». مردم آهسته سنگ‌ها را از دستشان انداختند و گروه‌گروه برای بیعت آمدند جلو^{۵۲}.
- او در جمع مردم گفت: به خدا سوگند شما را چون چوب پوست می‌کنم و چون درخت قطع می‌کنم و چون شتران بیگانه می‌زنم، به خدا به وعده خود وفا می‌کنم پس از این

^{۵۲} « فلما كان اليوم الثالث سمع تكبيرا في السوق، فخرج حتى جلس على المنبر، فقال: يا أهل العراق وأهل الشقاق والنفاق، ومساوئ الأخلاق، إني سمعت تكبيرا ليس بالتكبير الذي يراد الله به في الترغيب، ولكنه التكبير الذي يراد به الترهيب، وقد عرفت أنها عجاظٌ تحتها قصفٌ يا بني اللكيعة وعبيد العصا، وأبناء الأيامي، ألا يربع رجل منكم على ظلمه، ويحسن حقن دمه، ويصبر موضع قدمه! فأقسم بالله لأوشك أن أوقع بكم وقعةً تكون نكالا لما قبلها، وأدبا لما بعدها.» (طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ۶ ص ۲۰۶).

دسته‌بندی‌ها دست‌بردارید.^{۵۳} بعد تاریخ می‌گوید او در حکومت خود بر عراق بیش از صدویست هزار نفر را کشت.^{۵۴}

• بیش از پنجاه‌هزار مرد و سی هزار زن که نیمی‌ای آنان مجرد بودند در زندان‌های مختلط به سر می‌بردند که به آن‌ها آب آمیخته بانمک و آهک می‌دادند.^{۵۵} این سزای جامعه هست که عزت می‌فروشد تا منافعش را تأمین کند. اتفاقاً منافعش را هم از دست می‌دهد.

• حضرت امیر به همین مردم کوفه فرمود بود اگر با من به جنگ نیاید فردا مثل این آدم بر سر شما مسلط می‌شود. فرمود: به خدا سوگند پسری از قبیله بنی ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) بر شما مسلط خواهد شد، از روی تکبر جامه بر زمین می‌کشد، به حق پشت کرده، ستم فراوان نماید، اموال شمارا می‌خورد و پیه شما را آب می‌کند. کنایه از اینکه پدرتان را در می‌آورد. «أَمَّا وَاللَّهِ لَيَسَلِّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ الذِّيَالُ الْمِيَالُ يَأْكُلُ خَصْرَتَكُمْ وَ يُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶)

• یک روزی اشعث بن قیس از قنبر خواست تا برای او اجازه ورود بر امام علی ع را بگیرد، ولی قنبر او را رد کرد و مانع ورود او شد، او قنبر را زد و بینی قنبر را خونی کرد، حضرت آمد بیرون فرموده:

^{۵۳} « فلما قدم الكوفة صعد المنبر مثلثا بعمامته متنكبا قوسه و كنانته، فجلس على المنبر مليا لا يتكلم، حتى هموا أن يحصبوه، ثم قال: يا أهل العراق، و يا أهل الشقاق و النفاق و المراق، و مساوئ الأخلاق، إن أمير المؤمنين نفل كنانته، فجمعها عودا عودا، فوجدني أمرها عودا و أصعبها كسرا، فرماكم بي، و إنه قلدني عليكم سوطا و سيفا، فسقط السوط و بقى السيف و تكلم بكلام كثير فيه توعده و تهديده، ثم نزل و هو يقول: أنا ابن جلا و طلاع الثنايا متى أضح العمامة تعرفوني» (يعقوبی، ابن واضح، تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۳).

^{۵۴} طبقات ناصری، ج ۱، ص ۹۷.

^{۵۵} نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، ص ۷۵، تصحيح عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۵۷.

ای اشعث تو را با من چکار؟ آگاه باش به خدا قسم اگر با جوان ثقیف این چنین بازی کنی - و حضرت جمله ای در تحقیر او گفت که کنایه بود از اینکه به سختی تو را عقوبت کند - اشعث گفت: جوان ثقیف کیست؟ فرمود: جوانی است که بر مردم حکومت کند و هیچ خانه ای از عرب نماند مگر اینکه بر آنها ذلت وارد کند. «أَنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ عَ فَرَدَّهُ

فَقَبُرُ فَأَذَمِي أَنْفَهُ فَخَرَجَ عَلَيَّ ع فَقَالَ مَا لِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ بَعَبِدُ ثَقِيفٍ

تَمَرَّسْتَ لَا قَشَعَرَّتْ شُعَيْرَاتُ اسْتِكَ. قَالَ وَ مِنْ غُلَامٍ ثَقِيفٍ قَالَ غُلَامٌ يَلِيهِمْ لَا

يُبْقِي بَيْتًا مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا أَدَخَلَهُمُ الدَّلُّ» (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۹) آیا تأمین منافع

بدون عزت و اقتدار امکان ندارد. این فریب بزرگی است که به من و شما بگویند به خاطر تأمین منافع شما ما دست از عزت کشیدیم.

- به تجربه منطقه‌ای خودمان نگاه کنیم. کشورهای مثل عراق و افغانستان که در مقابل آمریکا انعطاف‌پذیر بودند، آیا آمریکا کشور آن‌ها را آباد کرد؟ این‌ها هر جا رفتند ویرانی بار آوردند. داعش یک نمونه از ویرانی‌های آن‌ها است. امروز هم همین‌طور هست.

ابالفضل، مرد عزت آفرین کربلا

- امشب شب تاسوعا هست، شب مردی که همه او را باعزت می‌شناسند. علم عباس هنوز برپاست. شخصیتی یک‌ذره مقابل دشمن کرنش نکرد. وقتی شمر در روز تاسوعا برای ابالفضل العباس (ع) امان‌نامه آورد، عباس بن علی (ع) اول نمی‌خواست با شمر مواجه شود، ولی او مدام، عباس (ع) را صدا می‌زد. اباعبدالله الحسین (ع) فرمود: عباسم، می‌دانم آن فرد ملعون است، ولی برو به گفتگوی با او بپرداز! یعنی عباسم من تو را قبولت دارم، می‌دانم که تو روی خوش به دشمن نشان نخواهی داد، اما برو تا اتمام حجت بشود؛ و ابالفضل العباس (ع) رفت.

● شمر ملعون با یک صدایی که سعی می‌کرد مهربانانه باشد، به سوی عباس (ع) دست دراز کرد و گفت: یک نسبت فامیلی بین ما هست، من حاضرم برای تو امان‌نامه بیاورم. تو به سمت ما بیا و اینجا خودت را به کشتن نده! ابوالفضل العباس (ع) در یک جمله کوتاه، چند بار از کلمه لعن استفاده کردند و به شمر فرمودند: «تو آدم ملعون می‌خواهی برای آن ملعون از من پیمان بگیری؟ می‌خواهی به من امان بدهی که من با ملعونین همکاری کنم؟» عباس (ع) چنان جواب دندان‌شکنی به او داد که شمر وقتی به خیام خودشان برگشت، گفت: با وجود این عباسی که من دیدم، باید برای خیمه‌ها نگهبان بگذارید. به شمر گفتند: اینها تعدادشان چیزی نیست. گفت: من عباس را می‌شناسم. (وَأَقْبَلَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَنَادَى أَيُّنَ بَنُو أُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَ جَعْفَرُ وَ الْعَبَّاسُ وَ عُثْمَانُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ أَجِبُوهُ وَ إِنْ كَانَ فَاسِقًا فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخَوَائِكُمْ فَقَالُوا لَهُ مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ يَا بَنِي أُخْتِي أَنْتُمْ أَمْنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ ع وَ الزُّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ قَالَ فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ ع: تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانَا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ ع وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعَنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللُّعَنَاءِ قَالَ فَرَجَعَ الشُّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا...؛ لهوف، ۸۸)

الا لعنه الله على القوم الظالمين

شب دهم: غرب زدگی؛ بزرگترین مانع تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی

پیام: «استقلال و آزادی» (بیانیه گام دوم)

مقام معظم رهبری: «استقلال و آزادی: استقلال ملی به معنی آزادی ملت و حکومت از تحمیل و زورگویی قدرتهای سلطه‌گر جهان است. و آزادی اجتماعی به معنای حق تصمیم‌گیری و عمل کردن و اندیشیدن برای همه‌ی افراد جامعه است؛ و این هر دو از جمله‌ی ارزشهای اسلامی‌اند و این هر دو عطیه‌ی الهی به انسانهاست و هیچ کدام تفضّل حکومتها به مردم نیستند. حکومتها موظف به تأمین این دو اند. منزلت آزادی و استقلال را کسانی بیشتر میدانند که برای آن جنگیده‌اند. ملت ایران با جهاد چهل‌ساله‌ی خود از جمله‌ی آنها است. استقلال و آزادی کنونی ایران اسلامی، دستاورد، بلکه خون‌آوردِ صدها هزار انسان والا و شجاع و فداکار است؛ غالباً جوان، ولی همه در رتبه‌های رفیع انسانیت. این ثمر شجره‌ی طیبه‌ی انقلاب را با تأویل و توجیه‌های ساده‌لوحانه و بعضاً مغرضانه، نمیتوان در خطر قرار داد. همه -مخصوصاً دولت جمهوری اسلامی- موظف به حراست از آن با همه‌ی وجودند. بدیهی است که «استقلال» نباید به معنی زندانی کردن سیاست و اقتصاد کشور در میان مرزهای خود و «آزادی» نباید در تقابل با اخلاق و قانون و ارزشهای الهی و حقوق عمومی تعریف شود.» (بیانیه گام دوم)

سیر بحث:

در ابتدای بحث به ضرورت شناخت جبهه مقابل اباعبدالله اشاره می‌شود. امام باقر (ع) می‌فرماید: بنی امیه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و شرک چیست. در تعالیم و آموزش درسی ما، واقعا جای خالی بزرگی دارد. نظام آموزشی که فقط ایمان را به بچه‌ها آموزش دهد مثل نماز و روزه و حجاب ولی مرگ بر آمریکا و شناخت جبهه شرک و کفر را آموزش ندهد. این مدرسه و نظام آموزشی به صورت ناخودآگاه نظامی مبتنی بر تفکر بنی امیه هست. از دل چنین نظام آموزشی معلوم هست، عده‌ای غرب‌زده و شیفته تمدن غرب بیرون بیاید. لذا حضرت امام بارها تحول در آموزش و پرورش از مسئولان مطالبه کردند. پس از آن به معنای کافر در قرآن اشاره می‌شود. کافر یعنی کسی که واقع بین نیست. چراکه ابزار واقع‌بینی و عقلانیت را از دست داده. اگر کسی عقلانیتی و واقع‌بینی برای کفار قائل شد، در ادبیات قرآن به او مومن به طاغوت می‌گویند.

غرب‌زدگی مصداق ایمان به طاغوت هست. چراکه قرآن فرمود مومنین به طاغوت می‌گویند کفار از شما واقع بین تر هستند. سپس به این شبهه پاسخ داده می‌شود که اگر آنان واقع بین نیستند؛ پس چطور دنیا را آباد کردند؟ غربی‌ها با جنایت و غارت دیگران به اینجا رسیدند. واقعا آن‌ها دنیا را آباد کردند یا نابود؟ در کرونا و قضایای دیگر نشان دادند در مدیریت سیاسی کشور خودشان هم مانده اند. آیت الله بهجت فرمود بی‌انصافی است بگوییم اینها دنیا را آباد کردند. سپس به مهم ترین شعار غرب‌زدگان می‌پردازیم که عبارت است از ما نمی‌توانیم. وابستگی روحی غرب‌زدگان به غرب مهم ترین مانع تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در کشور هست.

در نهایت نقش مادران در شکوفایی حس مستقل بودن و استقلال روحی دادن به فرزندان اشاره نموده و یاران حسینی را شخصیت‌های مستقل‌ها معرفی می‌کنیم که شب عاشورا ماندند.

متن سخنرانی

ضرورت آشنایی با جبهه مقابل اباعبدالله ع

- ما علاوه بر اینکه نیاز داریم جبهه اباعبدالله را بشناسیم؛ نیاز به آشنایی با جبهه مقابل اباعبدالله الحسین ع هم داریم. ای چه بسا آشنایی با جبهه مقابل اباعبدالله از جهاتی ضروری تر از آشنایی با جبهه اباعبدالله هست. امام باقر (ع) می فرماید: بنی امیه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و شرک چیست. «إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» (کافی، ج ۲، ص ۴۱۵). حالا چر اینکار را می کردند؟ حضرت توضیح می دهند به خاطر اینکه زمانی که می خواهند آنها را از راه درست به راه کج کفر و شرک ببرند خودشان نفهمند.

کدام نظام آموزشی مبتنی بر تفکر بنی امیه هست؟

- در تعالیم و آموزش درسی ما، واقعا جای خالی بزرگی دارد. نظام آموزشی که فقط ایمان را به بچه ها آموزش دهد مثل نماز و روزه و حجاب ولی مرگ بر آمریکا و شناخت جبهه شرک و کفر را آموزش ندهد این مدرسه و نظام آموزشی به صورت ناخودآگاه نظامی مبتنی بر تفکر بنی امیه هست. از دل چنین نظام آموزشی معلوم هست، عده ای غرب زده و شیفته تمدن غرب بیرون بیاید. لذا حضرت امام بارها تحول در آموزش و پرورش از مسئولان مطالبه کردند.

ضرورت شناخت درست از جبهه مقابل برای مستقل شدن

- خیلی مهم هست که شما چه تلقی از جبهه مقابل داریم؟ اگر از جبهه و جریان مقابل خودمان، تلقی درستی نداشته باشیم؛ نگاه درستی را به بچه‌های خودمان منتقل نکرده باشیم، در مواجهه با جبهه مقابل، مرعوب و منفعل خواهیم بود به جای مستقل بودن.

یک‌چهارم آیات قرآن، معرفی دشمن

- آیات فراوانی در قرآن هست که به معرفی جبهه مقابل می‌پردازد و می‌خواهد نگاه درست و دقیقی از اوضاع طرف مقابل داشته باشیم. قرآن به کسانی که به دین پشت می‌کنند، کافر می‌گوید. کافر یعنی کسی که روی حقیقت را پوشانده هست.^{۵۶} حضرت فرمود یک چهارم آیات قرآن درباره دشمنان ما هست.^{۵۷} به معرفی دشمنان می‌پردازد. آیا می‌توان از این آمار قرآن چشم‌پوشی کنیم؟ بی‌خیال جبهه مقابل شویم. پس این آیات را چه کنیم؟
- حالا بگذریم که درس تسخیر لانه جاسوسی به‌عنوان افتخار ملی و حمله آمریکایی‌ها به طیس از کتاب‌ها حذف شد.^{۵۸}

^{۵۶} رک به معنای لغوی کافر؛ از این جهت به کشاورز نیز کافر گفته می‌شود چرا که دانه را زیر خاک پنهان می‌کند و می‌پوشاند.
^{۵۷} «أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعِ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبْعٌ فِي فَرَائِضٍ وَ أَحْكَامٍ وَ رُبْعٌ سُنُّنٌ وَ أَمْثَالٌ» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹)

^{۵۸} خبرگزاری تسنیم، ۲۶ بهمن ۱۳۹۵ «کتاب مطالعات اجتماعی پایه نهم با عنوان دوران پس از انقلاب انتخاب شده است که مباحثی همچون برپایی نظام جمهوری اسلامی ایران، توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن، ترور شخصیت‌ها و ... می‌پردازد. این در شرایطی است که در سال تحصیلی ۹۴-۹۵ علاوه بر مطالب فوق در این درس به موضوع تسخیر لانه جاسوسی، گرونان‌ها، ماجرای حمله آمریکایی‌ها به طیس اشاره شده بود که در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ این موضوع از کتاب مطالعات اجتماعی پایه نهم حذف شده است.»

- گاهی حتی این آسیب در عزاداری‌های ما هم به چشم می‌خورد. یک‌طوری برای امام حسین ع گریه می‌کنیم انگاری اصلاً دشمنی و جبهه‌مقابل امام حسین ع نبوده است. رابطه عاطفی و احساس خودمان با امام حسین ع را پررنگ‌تر می‌کنیم. نفرت از دشمن کم‌رنگ هست.

کافر در قرآن یعنی کسی که واقع‌بین نیست

- برویم سراغ قرآن در شب عاشورا که امام حسین ع یک‌شب دیگر مهلت گرفت برای اینکه عاشق قرآن و مناجات با خدا بود. یک‌شب شهادت و ملاقات خودش را به تأخیر نتاخت به عشق قرآن و مناجات.^{۵۹}
- شب عاشورا اصحاب مشغول قرآن هستند^{۶۰}، حسین مشغول قرآن هست ما مشغول چه چیزی باشیم جز قرآن؟^{۶۱}
- در ادبیات قرآن، آدم کافر چه کسی هست؟ آدمی که واقع‌بین نیست. نمی‌خواهد یا نمی‌تواند واقعیت‌ها را ببیند. تعبیر قرآن از این حالت آن‌ها این هست که کور هست، کر

^{۵۹} لهوف، سیدابن طاووس، ص ۳۸.

^{۶۰} ارشاد مفید، ص ۲۱۴.

^{۶۱} اباعبدالله در شب عاشورا آیاتی را تلاوت کردند درباره کفار برای روشن شدن مهلت دهی خدا به آنان: «خواند تا اینکه به این آیه رسید:

«وَلَا يَحْسِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا آتَمَّا نَمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّانْفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمَلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...!؛ آنها که کافر شدند(و راه طغیان بیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنها مهلت می‌دهیم به سودشان است ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای(آماده شده)است* چنین نبود که خداوند مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذار مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد...»

هست، گنگ هست. «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوشه‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلاند» (اعراف، ۱۷۹).

- سه مرتبه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «کافر نمی‌فهمند؛ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»^{۶۲}. در آیه دیگری می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (مَثَلُ كَافِرَانِ، بسان کسی است که گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند!» (بقره، ۱۷۱)

کافر ابزار واقع‌بینی و عقلانیت را از دست داده است

- واقع‌بینی، ابزار می‌خواهد؟ ابزار درک انسان، چشم و گوش و قلب هست. بعد خداوند می‌فرماید کافران ابزار واقع‌بینی و عقلانیت را ندارند. مثل یک چوپانی که گله‌ای را دارد می‌برد، بایستد با این گله حرف بزند، با این گوسفندها بگوید که بیاید این طرف‌تر آن طرف گرس است، بعد خداوند متعال می‌فرماید که این گوسفندها فقط یک صدایی

^{۶۲} التوبة ۱۲۷، الأنفال، ۶۵، الحشر ۱۳

می‌شنوند، نمی‌فهمند که این چوپان چی می‌گوید. می‌فرماید پیغمبر! تو با اینها حرف بزنی اینها اینقدر مشاعرشان از کار افتاده. کافر ابزار واقع بینی و عقلانیت را از دست داده است.

- خداوند درباره اینها می‌فرماید: «کر و گنگ و کورند و در نتیجه راهی برای تعقل ندارند؛ **صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهَمُّ لَا يَعْقِلُونَ**» (بقره، ۱۷۱) در اینجا «عُمِي» معنایش این نیست که کور است و فقط خدا را نمی‌بیند، معنایش این است که واقعیت‌های عالم را هم نمی‌بیند؛ و «صُمُّ» یعنی صداها را هم نمی‌شنود.

اگر کسی برای تمدن غرب، عقلانیتی و واقع بینی قائل شد درباره او چه بگوییم؟

- حالا اگر کسی برای تمدن غرب، عقلانیتی و واقع بینی قائل شد؛ درباره او چه باید بگوییم؟ باید بگوییم مگر کوری نمی‌بینی. نمی‌بینی او کور هست. او نمی‌تواند واقعیت‌ها را ببیند. پس چرا این قدر عبد او شدی؟ هر چیزی او می‌گوید درست می‌پذیری.
- کسی که نظام سرمایه‌داری، نظامات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تمدن غرب را درست و درست می‌پذیرد، درباره او چه قضاوتی کنیم؟ یا درباره این کار او چه قضاوتی کنیم؟ آیا این کار احمقانه نیست. آیا هیچ عاقلی حاضر هست جسم خودش را زیر تیغ جراحی کسی ببرد که هرگز تابه‌حال علم پزشکی را فرانگرفته؟ اگر هیچ عاقلی حاضر نیست پس چرا برخی غرب‌زده‌ها از میان سیاست‌مداران و غیر سیاست‌مداران حاضرند اقتصاد ما را زیر جراحی علوم اقتصادی غربی ببرند؟

مؤمن به طاغوت چه کسی هست؟

- خداوند متعال در قرآن به این‌ها لقب «مؤمن طاغوت» را داده است. مؤمن طاغوت یعنی کسی که حاضر نیست واقعیت حماقت و عدم عقلانیت جریان جبهه مقابل را ببیند. «مؤمنین به طاغوت» می‌گویند: «کفار» و «طاوagیت» از مؤمنین بهتر می‌توانند مدیریت کنند. این حال مؤمنین به طاغوت در قرآن هست. می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا؛ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» [بت و بت‌پرستان] ایمان می‌آورند و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، اینها راهشان به واقع نزدیک‌تر است» (نساء، ۵۱)؛ یعنی مهم‌ترین شاخص مؤمن به طاغوت این هست که او معتقد هست آن‌ها بهتر می‌توانند مدیریت کنند، بهتر هستند از ما. «مؤمن به طاغوت» کسی است که: آن قدر تحت تأثیر هیمنه طاغوت است، یا آن قدر شیفته نظام طاغوتی است که عیب‌های طاغوت را نمی‌بیند.
- سخنان طاغوت را به صورت تعبدی و بدون تحقیق و بررسی می‌پذیرد و عیوب طاغوت را برای خودش توجیه می‌کند.
- تفکر و منش طاغوتی را آن قدر معقول می‌داند که حتی آن را مقدس می‌شمرد!
- به خودش اجازه اندیشیدن در نقد طاغوت نمی‌دهد.

- همه این ویژگی‌ها در غرب‌زدگان دیده می‌شود. تمدن غرب با همه ویژگی‌های مثبتی که احیاناً می‌شود برای آن برشمرد، یک تمدن طاغوتی است؛ چون در ساختار و ذات خودش نمی‌تواند حقوق انسان‌ها را رعایت کند.
- اگر به یک غرب‌زده بگویید که «آمریکا ضعیف است و احمقانه رفتار می‌کند» باور نمی‌کند؛ چون به قدرت و هوشمندی آمریکا ایمان آورده است، هرچند موارد نقض آن را آشکارا می‌بیند.
- حتی در مواردی که به صورت تجربی ضعف و حماقت آمریکا را برای او اثبات می‌کنید و به او می‌گویید «دیدی که در این موارد ضعیف است!» هرگز قبول نمی‌کند و می‌گوید: نه آن‌ها حساب‌شده عمل می‌کنند! این ناشی از ایمان او به طاغوت است.
- کسی که حماقت دشمنان دین را باور نکند، نوعی ایمان به طاغوت دارد. امام خمینی (ره) عمیقاً کافر به طاغوت بود، به همین دلیل می‌فرمود: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»
- مؤمن به طاغوت، ممکن است نماز بخواند و روزه هم بگیرد؛ اما باورش این است که ما نمی‌توانیم بدون یک ساختار طاغوتی زندگی کنیم. غرب‌زدگی، ایمان به طاغوت و ساختار اجتماعی و سبک زندگی طاغوتی است.^{۶۳}

^{۶۳} علیرضا پناهیان، دانشگاه شریف، ۹۶، ۱۱، ۱۴، <http://panahian.ir/post/gsc.tab=#۴۵۳>

غربی‌ها که دنیای خودشان را آباد کردند، مگر سراغ اسلام رفتند؟

● غرب‌زده‌ها می‌گویند مگر نمی‌بیند که «غربی‌ها که دنیای خودشان را آباد کردند، مگر سراغ اسلام رفتند؟» برای پاسخ به این شبهه، ابتدا سخنی از آیت‌الله العظمی بهجت (ره) را برای شما نقل می‌کنم که فرمود: «واقعاً بی‌انصافی است که کسی متوجه نشود دولت‌های مهم دنیا حتی دنیاداری را هم بلد نیستند.» (در محضر بهجت، ج ۳، ص ۴۰) در واقع آقای بهجت (ره) می‌فرماید که اصلاً غربی‌ها کجا دنیاداری بلد هستند؟!

● آیا واقعاً دنیای غربی‌ها خوب است؟ آیا آن‌ها دنیای خودشان را خوب دارند اداره می‌کنند؟ الان بیش از یک سال است که مردم فرانسه دارند علیه نظام سرمایه‌داری و علیه نظام کشور خودشان تظاهرات می‌کنند و می‌گویند «رئیس‌جمهور باید ساقط بشود» وقتی به آن‌ها بگوییم: «خُب خودتان اینها را انتخاب کردید.» آن‌ها خواهند گفت: «ما را فریب دادند!» حالا به فرض اینکه نظام فعلی کشور خودشان را هم ساقط کنند، آیا طرح جایگزینی برای آن دارند؟ نه هیچ طرح جایگزینی ندارند. تظاهرات فرانسه توسط مهاجرین فقیر، شکل نگرفته، بلکه توسط مردم فرانسه ایجاد شده است. اتفاقاً یکی از اعتراض‌های مردم هم این است: «چرا مهاجرینی که به فرانسه آمده‌اند و طبقه پایین را تشکیل می‌دهند، توسط دولت اخراج نمی‌شوند؟»

آیا غربی‌ها واقعاً بلدند که دنیای خودشان را اداره کنند؟

- آیا غربی‌ها واقعاً بلدند که دنیای خودشان را اداره کنند؟ این چه نوع اداره کردن دنیاست که تا وقتی خون مردم یمن، ریخته نشود، آنها دنیایشان اداره نمی‌شود؟ اگر اینها دنیاداری بلد هستند، چرا کشورهای دیگر را بمباران می‌کنند؟ چرا یمن را به خاک سیاه نشانند؟ چرا سوریه را به خاک و خون کشیدند؟ چرا عراق و افغانستان را نابود کردند؟ چرا نمی‌گذارند خیلی از کشورهای دیگر، پیشرفت کنند؟
- الان در آمریکا نهضتی علیه ظلم شکل گرفته هست. شما دیدید چطور آن سیاه پوست التماس می‌کرد و می‌گفت اجازه بدهید نفس بکشم؛ در ماجرای کرونا شما مدیریت آمریکا را دیدید. به مردم خودش هم رحم نمی‌کند
- کسی که یک کارخانه داشته باشد و بلد باشد آن را به‌خوبی اداره کند، دیگر نمی‌رود دزدی کند و از دیوار خانه مردم بالا برود یا دیگران را به‌قتل برساند تا این کارخانه را راه بیندازد!
- فرض کنید یک کسی بگوید: «من مدیر و مدبر هستم و می‌توانیم یک کارخانه راه بیندازم» اما هر روز مثلاً برای اینکه یک تانکر نفت یا گازوئیل، برای سوخت کارخانه‌اش تأمین کند، چند نفر را بکشد! تو اگر کارخانه‌داری بلد هستی، پس چرا آدم می‌کشی؟ می‌گوید: «خُب اگر این کار را نکنم، کارخانه‌ام نمی‌چرخد!» پس تو مدیریت بلد نیستی که کارخانه‌ات جز با ظلم و آدم‌کشی، راه نمی‌افتد! ننگ بر آن پیشرفتی که جز با خون ملت‌ها به‌دست نمی‌آید.

غربی‌ها با این همه جنایت و غارت دیگران، در اداره کردن دنیای خود با مشکل مواجهند

● باوجود اینکه غربی‌ها این همه جنایت کرده‌اند و ثروت کشورهای دیگر را غارت کرده‌اند، همین الان هم در اداره کردن جامعه خود، با مشکل مواجهند. مثلاً شما ببینید تعداد کارتن‌خواب‌های تحصیل کرده آمریکا چقدر است؟ تعداد زندانی‌های آمریکا چقدر است؟ تبعیض‌های موجود در جامعه آمریکا، متلاشی شدن خانواده و بسیاری از مفاسد آنها را بررسی کنید. کدام آدم هوشمندی است که بگوید غربی‌ها توانسته‌اند دنیایشان را اداره کنند؟

● آقای بهجت (ره) درباره سخن فوق، توضیح می‌دهد که قطع نظر از دین، غربی‌ها می‌توانستند عقلاً قوانینی پیاده کنند که دنیایشان خوب اداره بشود؛ یعنی ما از دولت‌های بزرگ غربی، دین نمی‌خواهیم، ولی آیا آنها عقلاً توانسته‌اند یک قوانینی درست کنند که کشور خودشان را خوب اداره کنند؟! نه می‌بینیم که نتوانسته‌اند.

آیا رفاه نسبی در غرب، دلیل بر این است که دنیای آنها به خوبی اداره می‌شود؟

● ممکن است شما نمونه‌هایی ببینید از دنیای بهبود پیدا کرده آنها یا رفاه نسبی در بخشی از ماجرا و... اما سرجمع و در مجموع نمی‌توانید این نظر را بدهید که دنیای آنها به خوبی اداره می‌شود. ضمن اینکه اصلاً همین مقداری هم که آنها به دنیای خودشان بهبود بخشیده‌اند ناشی از ظلم و دزدی و غارت ملت‌های دیگر بوده است. آنها کی بدون دزدی و غارت، پیشرفت کردند؟! این یعنی مدیریت بلد نیستند.

● جنایت می‌کنند و حق ملت‌ها را می‌گیرند و ابزار و تجهیزات و تولیدات خودشان را به این ملت‌ها می‌فروشند تا بتوانند اقتصاد خودشان را از خطر نابودی نجات بدهند. الان

اگر آمریکا دولت احمق سعودی را سرکیسه نکند و به آنها سلاح نفروشد، چطور می‌خواهد بیکاری مردم آمریکا را برطرف کند؟ با این وجود، آیا می‌توان گفت که اینها خوب بلد هستند اقتصاد خودشان را بچرخانند و خوب بلد هستند تجارت کنند؟ چرا بعضی‌ها سطحی‌نگر هستند؟

آیا کشورهای غربی بدون غارت دیگران، می‌توانستند به اینجا برسند؟

- حالا وضعیت خودمان را نگاه کنید. ما بعد از انقلاب، همین مقدار پیشرفتی که داریم و همین مقدار امنیتی که داریم و اینکه در بسیاری از زمینه‌ها پیشرفت‌هایی داشته‌ایم، بدون غارت کردن حتی یک روستا از کشورهای همسایه بوده است. آیا کشورهای غربی هم این‌طوری (بدون غارت دیگران) پیشرفت کرده‌اند؟ آیا انگلستان بدون غارت پیشرفت کرد؟ آیا آمریکا بدون غارت پیشرفت کرد؟ آیا فرانسه بدون بریدن سرهای فراوان در الجزایر و کشورهای آفریقایی، پیشرفت کرد؟ حتی الآن هم این کشورهای غربی، اگر دست از غارت کشورهای جهان سوم بردارند، آیا می‌توانند ادامه بدهند؟!
- ما روی پای خودمان ایستادیم و بدون غارت دیگران، به اینجا رسیده‌ایم. ضمن اینکه از اول انقلاب، دشمنی‌های فراوانی هم با ما شده است؛ به حدی که بیش از ۲۰۰ هزار شهید داده‌ایم؛ یعنی ما با وجود این همه دشمنی و ظلمی که به ما شده است، به این پیشرفت‌ها رسیده‌ایم.

آیا مردم ما حاضرند مثل ژاپنی‌ها زندگی کنند؟

- بعضی‌ها ژاپن را-به‌عنوان یک نمونه موفق- مثال می‌زنند، درحالی‌که ژاپن کشوری است که در واقع به بردگی کشیده شده است و سال‌های سال پایتخت خودکشی در جهان بوده است! شما ببینید که اموال و سرمایه‌های ژاپن، اکثراً در اختیار چه کسانی است؟ اگر بررسی کنید می‌بینید که بیشتر آنها مربوط به سرمایه‌دارهای صهیونیست است. البته ممکن است ژاپنی‌ها برده‌های مرقه‌ی باشند ولی آیا ایرانی‌ها حاضرند این‌گونه زندگی کنند؟ آیا یک روستا در ایران هست که مردمش حاضر باشند مثل مردم ژاپن زندگی کنند؟ یعنی اینکه سربازان آمریکایی در آن جولان بدهند و اگر به مردم آنجا تجاوز کردند، اهالی آن-بر اساس کاپیتولاسیون- نتوانند او را محاکمه کنند و بگویند «چون آمریکایی‌ها سرور ما هستند، نمی‌شود آنها را محاکمه کرد!»
- در ژاپن، کاپیتولاسیون وجود دارد؛ همان کاپیتولاسیونی که امام علیه آن قیام کرد و این انقلاب را راه انداخت. مردم ما نمی‌توانند مثل مردم ژاپن زندگی کنند و یک زندگی برده‌وار داشته باشند، مردم ما قبول نمی‌کنند که هرچه ثروت تولید کردند، اصلش مال صهیونیست‌ها باشد و فرعش به مردم برسد. مردم ما اگر گرسنه هم باشند، حاضر نیستند بردگی کنند، بلکه می‌خواهند آزادگی خودشان را حفظ کنند. روحیه مردم ما این‌گونه است. ما تنها کشور در حال پیشرفتی هستیم که به‌معنای واقعی مستقل هستیم.

سه جواب به شبهه «غربی‌ها چطور بدون اسلام، دنیایشان را آباد کردند؟»

• وقتی امام (ره) می‌فرماید «بدون اسلام نمی‌شود دنیا را اداره کرد» اگر این شبهه را وارد کنند که «غربی‌ها چطور دنیایشان پیشرفت کرده است؟» جواب ما چیست؟ به‌طور خلاصه، سه جواب در پاسخ به شبهه فوق، بیان می‌کنیم:

• یکی اینکه پیشرفت آنها جز با جنایت نبوده است. دوم اینکه پیشرفت آنها ناقص بوده است و صدمات جدی به حیات بشری زده‌اند. سوم اینکه اصلاً پیشرفت آنها مورد قبول خود کشورهای غربی و مردم مغرب‌زمین هم نیست، نمونه‌اش تظاهرات یک‌ساله مردم فرانسه است. مردم جاهای دیگر چرا تظاهرات نمی‌کنند؟ برای اینکه نظام جایگزینی سراغ ندارند، اگر آنها هم الگوی جایگزین پیدا کنند دولت‌هایشان را ساقط خواهند کرد.

آیه الله بهجت ره: ائمه ما که فرمودند با کفار اختلاط نکنید در حقیقت برای حفظ دنیای ما

بود

• حالا اسلام چگونه دنیا را آباد می‌کند؟ دین چه کار می‌کند؟ دین به ما راهنمایی می‌کند که بتوانیم راحت زندگی کنیم. اسلام چگونه به ما برنامه می‌دهد که راحت زندگی کنیم؟ یک نمونه‌اش را باز هم از سخنان آقای بهجت (ره) استفاده می‌کنیم، ایشان می‌فرماید: «ائمه ما که فرمودند با کفار اختلاط نکنید در حقیقت برای حفظ دنیای ما بود و می‌خواستند دنیای ما را برای خود ما تأمین کنند.» (در محضر

بهجت، ج ۱، ص ۳۲، نکته ۳۵)

- اینکه فرموده‌اند با کفّار اختلاط نکنید، این برای تأمین دنیاست! یعنی برای اینکه راحت زندگی کنیم، برای اینکه اقتصاد ما درست بشود، باید با کفار، اختلاط نکنیم؛ اما خیلی از نامزدهای انتخاباتی ما هم نمی‌توانند این شعار را بدهند و رأی بیاورند! می‌دانید چرا؟ برای اینکه این فرمایش حضرت امام (ره) تعلیم داده نشده است که «اگر دنیا می‌خواهید باید برنامه خودتان را از دین بگیرید و دنیای خود را آباد کنید.»
- البته بعضی‌ها برای اینکه رأی بیاورند، حرف‌های دیگری می‌زنند، مثلاً با دعوت کردن مردم، به کوتاه آمدن در مقابل غرب، رأی می‌آورند. چرا؟ چون این سخن آقای بهجت (ره) که «اگر گفتند با کفّار آمیزش نکنید و مقابل‌شان کوتاه نیایید، به‌خاطر دنیای خودتان بود» برای مردم تبیین نشده است.

غرب‌زدگی بزرگ‌ترین مانع در مسیر تحول کشور

- یکی از موانع بزرگ در مسیر تحول کشور غرب‌زدگی هست. بلکه بزرگ‌ترین مانع در مسیر تحول کشور همین غرب‌زدگی هست؛ و نجات از غرب‌زدگی به این سادگی‌ها امکان ندارد. امام فرمودند: «... ضربه‌های مهلکی که به کشور مظلوم ما در این پنجاه سال اخیر از دانشگاه‌ها و اساتید منحرفی که باتربیت غربی بر مراکز علم و تربیت حکمفرما بودند وارد آمد از سرنیزه رضاخان و پسرش وارد نشد... ما از شرّ رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت...» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص

۴۴۶) تا مردم ما و نخبگان جامعه از این وابستگی فکری و روحی به غرب درنیابند، تحول امکان ندارد.

مهم‌ترین شعار غرب‌زدگان: ما نمی‌توانیم!

- مهم‌ترین شعار غرب‌زدگان این هست که می‌گویند ما نمی‌توانیم، می‌گویند: «لا طاقَّةَ لَنَا» (بقره، ۲۴۹)؛ یعنی خودباوری ندارند و خودباخته هستند. یک وابستگی فکری و روحی دارند. وابستگی فکری روحی بدتر از وابستگی نظامی. امام ره می‌فرماید: «وابستگی نظامی را با یک روز، با یک ماه می‌شود رفعش کرد؛ بیرونشان کرد؛ وابستگی اقتصادی قابل جبران است؛ زود می‌شود جبران کرد؛ اما وابستگی روحی و انسانی است که بسیار مشکل است. یک بچه را از آن بچگی، کوچولویی، که بوده است در دامن مادرش تا رفته است به دبستان تا رفته است به دبیرستان و تا رفته است در دانشگاه، هر جا رفته، تبلیغات جوری بوده است که این را وابسته بار آورده؛ اعتقادش این شده که به غیر ارتباط با خارج نمی‌شود کاری کرد؛ خودمان چیزی نداریم. این است که مشکل است ترمیمش، به این زودبها هم ترمیم نمی‌شود. از وابستگی و غربزدگی ما بیرون نیامدیم و به این زودی بیرون نمی‌آییم.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۳؛ قم، ۹ خرداد ۱۳۵۸).

نقش مادران در شکوفایی حس مستقل بودن کودکان

- مادران ما باید خیلی به این احساس مستقل بودن بچه‌ها احترام بگذارند فرصت بدهند ممکن است چند بار اول که می‌خواهد خودش غذا بخورد لباسش را هم کثیف کند ولی بالاخره یاد می‌گیرد. نباید این حس مهم مستقل شدن را در بچه‌ها سرکوب کرد.
- مادرانی که از سر دلسوزی فرصت مستقل شدن را نمی‌دهند و بهانه اینکه هنوز فرزند من کودک هست نمی‌تواند کارهایش را خودش انجام دهد، پس من برای او انجام می‌دهم، آسیب جدی روحی به بچه‌ها می‌زنند. این بچه‌ها وقتی بزرگ هم می‌شوند هنوز در عالم بچگی هستند. با خانمش زندگی می‌کند می‌خواهد تصمیم کوچکی بگیرد قدرت ندارد باید مرتب به مادرش مراجعه کند تماس بگیرد، ماما چه کار کنم؟ آنگاه بچه ذهن بین می‌شود.
- یکی از جملاتی که به‌عنوان ذکر و ورد لازم است همیشه بر سر زبان مادران باشد این هست، دخترم پسر «خودت باش!» گلم جانم «خودت باش!»
- این پدر و مادرها، خیلی بچه‌های باکلاسی تربیت خواهند کرد؛ این بچه‌ها، هم پدر و مادران باکلاسی دارند اگر این جمله طلایی از دوران بچگی در ذهن آن‌ها نقش بسته باشد و یادگاری شده باشد! وقتی از او می‌پرسی ماشاءالله چقدر شما استقلال روحی داری! بگوید: «آر یادش به خیر!» ماما من همیشه به من می‌گفت «خودت باش!» وقتی از آدم‌های موفق می‌پرسند راستی راز موفقیت تو چه بود؟ بگوید مادرم همیشه به من می‌گفت خودت باش!

پیامدهای عدم استقلال روحی

- واقعاً پایه یا سرآغاز بسیاری از خوب شدن‌ها و بد شدن‌ها این مسئله است. استقلال روحی داشتن یا نداشتن مسئله اصلی این هست. خوب بودن فرع این خودت بودن هست.
- آدم‌ها اکثراً اسیر موج‌های اجتماعی هستند؛ آدم‌های که استقلال روحی ندارند در فتنه‌ها، به هم دیگر نگاه می‌کنند؛ چرا حضرت مسلم تنها ماند؛ آن چند هزار نفر چه طور از دور مسلم بن عقیل پراکنده شدند؟ به هم دیگر نگاه کردند؛ تو هم داری می‌روی آر منم دارم می‌روم. خب پس من هم می‌روم. شاید یکی از دردناک‌ترین صحنه‌ها در فیلم امام حسین ع لحظه‌ای بود که مسلم نماز می‌خواند یکی یکی، مردم کوفه از پشت سر او می‌رفتند.
- آدم‌هایی از این موج‌های کوبنده و نابودکننده منحرف‌کننده، نجات پیدا می‌کنند که در خانه بزرگ شدند که خیلی تمرین کردن مشق کردند، خودت باش. دهن بین نباش! امام صادق ع به یکی از اصحابش فرمود سُست‌رأی و دهن‌بینی مباش، که بگویی: «من با مردمم» و «من یکی از مردمم»، «الإمام الصادق علیه السلام لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: لَا تَكُونَنَّ إِمَّعَهُ، تَقُولُ: أَنَا مَعَ النَّاسِ وَ أَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.» (معانی الأخبار، ص ۲۶۶، ح ۱) نگو من یکی از این‌ها هستم بگو من با بقیه فرق می‌کنم.
- امشب شب عاشور هست، بیایم با امام حسین عهد و قرار ببندیم، همین یک بدی را از بین ببریم خدا می‌داند چقدر اوج می‌گیریم، چقدر مقرب به ابا عبدالله می‌شویم. عهد ببندیم از هر نوع وابستگی فکری و روحی و عملی به جبهه مقابل ابا عبدالله فاصله

بگیریم. از غرب زدگی نجات پیدا کنیم؛ اما بخیل نیستیم خلائق هرچه لایق؛ حضرت امیر به یکی از یارانش فرمود از اینکه اینها به سمت معاویه می ورنند افسوس نخور^{۶۴} اگر کسی رفت آن طرف، اشکالی ندارد شاید برای آن طرف باشد؛ اما خدای نکرده از سر سوء تفاهم نباشد.

عاشق کشی امام حسین(ع) در شب عاشورا

- امشب جمع نورانی دور اباعبدالله جمع شدند. اباعبدالله الحسین(ع)(ع) یاران شان را شب عاشورا جمع کردند، فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرٍّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا» (الارشاد، ج ۲، ص ۹۱) من از شما راضی هستم، من از شما بهتر اصحاب نمی شناسم، یعنی اصحاب پیغمبر هم این قدر شما خوب بودید خوب نبودند، اصلاً شما خیلی ناز هستید، اصحاب امیرالمؤمنین هم این قدر خوب نبودند، من از شما راضی هستم، از اهلیت هم راضی هستم، عباسم، علی اکبرم از همه شما راضی هستم.
- بعد می فرماید من می دانم این دشمنان فردا با من چیکار می کنند، من را می کشند، من که تسلیم نمی شوم، اینها هم من را می کشند. شما چیکار کنید؟ «أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ

۶۴ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَيَّ مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ فَكَفَىٰ لَهُمْ غِيًّا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا فَرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَىٰ وَ الْحَقِّ وَ إِضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَىٰ» (نهج البلاغه، نامه ۷۰)

لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ» (همان) آقا این لحظه که این

عبارت‌ها را می‌گفت این جگر اینها تکه پاره می‌شد، امام حسین (ع) (ع) آرام فرمود که ببینید اینها با شما کاری ندارند، موضوع سر من است، من از شما بیعت خودم را برداشتم، از شما راضی هستم، شما هم خوب هستید، خدا پاداش‌تان را بدهد، بروید! نمازید اینجا، بمانید کشته می‌شوید.

• بعد فرمودند «هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» (همان) الان شب است، آرام

است شما هر کدام‌تان یک راهی را انتخاب کنید بروید هیچ‌کس به شما کاری نخواهد داشت. آنها هم می‌دانستند هر یک نفری از خیمه حسین (ع) جدا می‌شد شادی می‌کردند، چون اصلاً نبردی در کار نبود، جنگی نبود، آمده بودند یک آدم را بکشند!

• فرمود: «فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَ نَبِيَّيَ وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَمِسُوا إِلَيْكُمْ» (الخراج و الجرائح،

ج ۲، ص ۸۴۷) اینها می‌خواهند من را بکشند، من را بکشند دیگر اصلاً به شما کاری ندارند، «وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ» (همان) شما آزاد هستید بروید، بلند شوید بروید.

• دوتا سؤال کنم؛ یا اباعبدالله آیا جهاد مگر نه این است که برای‌شان واجب است؟ نه،

جهاد نیست من امام هستم دیگر حلال کردم، بروند. یا اباعبدالله دعوت می‌کردی شما قبلاً از اینها که بیایند، خب آن مال امر به معروف و نهی از منکر بود، نگذاشتند دیگر، وظیفه‌شان بود آن موقع امام زمان‌شان را کمک کنند، اما دیگر الان امام زمان‌شان نمی‌تواند کاری بکند که بخواهد اینها را رهبری کند، کاری از امام زمان‌شان بر نمی‌آید، اینها آزاد هستند دیگر بروند، بلند شوند بروند.

• یا ابا عبدالله اینها اگر بروند تو را تنها بگذارند... فرمود نه دیگر من خودم دارم به ایشان می‌گویم حلال دیگر بروند دیگر، می‌توانند روز قیامت بروند بگویند که خود آقا ابا عبدالله الحسین (ع) فرمود بروید! آقا که شوخی ندارند. یا ابا عبدالله ناراضی هستی از ایشان؟ بد هستند؟ فرمود نه من که گفتم، اینها بهترین اصحاب هستند تا الان ماندند علامت خیلی خوبی‌شان است، حتی اهل بیت من بنی‌هاشم، برادرها اینجا نشسته‌اند همه‌شان خوب هستند اینها با من کار دارند من هم اینها را حلال کردم بلند شوند بروند. آقا جهاد فی سبیل الله چی شد؟ جهاد فی سبیل الله مال وقتی است که بخاطر امر خدا آدم تلاش بکند، الان آن امر نیست من امام هستم دیگر، امر را برداشتم.

• اینها می‌خواهند من را بکشند، من که قطعاً تسلیم نمی‌شوم بخاطر عزت؛ اگر شب عاشورا شما پیش امام حسین (ع) بودید با همین مقدار محبتی که دارید، نه محبت عباس (ع)، امام زمانت را می‌خواهند بکشند بعد آقا به تو برگردد برو! شما برو! کاری با تو ندارند تو برو! تو چی می‌شدی؟ حالت چه جور می‌شد؟ دیوانه می‌شدی بخدا قسم. البته یک جمله هم حسین (ع) فرمود که دیگر اگر، اگر، اگر یک‌ذره یک‌ذره در دل کسی از اصحابش مثلاً یک ذره خودخواهی‌ای چیزی، حب نفسی بود همه نورانی شدند، نور اعلی پیدا کردند، فرمود که بروید من از شما راضی هستم. هرکدام‌تان هم خواستید بروید اگر توانستید دست اهل بیت من را هم بگیرید ببرید.

• آقا اینها را می‌گویی ابهت امام، اصلاً انتظار نداشتند آقا به ایشان این را بفرمایند! آن وقت برای اینکه بعضی‌ها شاید یک تردیدی داشتند که آقا واقعاً دارند جدی می‌گویند؟ البته آنها دیگر تردید ندارند امام‌شان را می‌شناسند، امام‌شناس هستند، چه جور است؟ چی شده؟ یک دفعه‌ای آقا صدا زد دید همه ساکت هستند، به نظر من که

داشتند می‌مردند، یک‌دفعه‌ای آقا برای اینکه هم اینها مطمئن بشوند که حرف جدی است، و هم اینکه یک نفر نطق بقیه را باز کند، یک‌دفعه‌ای رویش را برگرداند به عباس(ع) یک نگاه کرد، به نظرم اول دلش نیامد بگوید ها، ولی دل را زد به دریا! دیگر عاشق‌کشی است دیگر، به نظرم حسین(ع) در دل خودش گفت عباس(ع) می‌خواهم بهت یک حرفی بزنم می‌کشمت ها، ولی، ولی عزیزم چیکار کنم، نمی‌خواهم اذیت بشوی، محکم برگشت فرمود عباسم به تو هم هستم ها!

- لاإله إلا الله، همه حساب کار خودشان را کردند، اینها را خیلی شنیدی ولی من اگر مردم ها بالاسر قبر من یک وقت بیکار بودی وقت اضافه خواستی بیایی بگو یادش بخیر چه روضه شب عاشورایی می‌خواند. همین یک دانه را از من هدیه داشته باش، یادگاری. این نگاه، این نگاه را ببینید؛ همه حساب کار خودشان را کردند، همه را به قتل رساند حسین(ع)، نفس همه مُرد، نفسانیات‌شان مرد، در اوج تواضع و فروتنی قرار گرفتند.
- آدم ممکن است بیاید پیش حسین(ع)، سیدالشهداء یک بادی به قب‌ب... ما بله! این طوری همه را خاک کرد، دیگر وقتی دیدند با عباس(ع) این‌گونه صحبت می‌کند حسین(ع) دیگر حساب کار خودشان را کردند. عباس(ع) شروع کرد، آن دریای معرفت، آن اقیانوس عرفان شروع کرد به بقیه یاد دادن، آرام! عباسی که تا کربلا هیچ‌کس ندیده بود حرف بزند. شاید حسین(ع) دلش تنگ شده بود برای حرف زدن عباس(ع). همچنین که عباس(ع) شروع کرد حرف زدن به نظر من حسین(ع) گفت آئی قریون حرف زدنت بشوم! آخ فدای حرف زدنت بشوم! آخ چقدر صداقت توی کلامت است عباسم، آخ چقدر آرام می‌شوم تو حرف می‌زنی، آخ تو من را کشتی از بس حرف نزدی عباس(ع)! آدم که با داداشش فقط با چشم‌هایش حرف نمی‌زند که!

• تمام ایمان و صداقتی که پشت صدای بابابیش علی بن ابیطالب (ع) می شنید یک دفعه ای دید همه طنین دارد در صدای عباس (ع). عباس (ع) چی گفت؟ و بعد یاران دیگر شروع کردند یک به یک سخن گفتن، عباس (ع) گفت آقا یعنی ما بعد از شما نفس بکشیم؟ تفسیر بکنم کلمه عباس (ع) را؛ حسین (ع) یعنی شما فکر می کنی که ما اگر با تو کشته نشویم این قدر آدم های بدی هستیم زنده می مانیم؟ حیف نیست ماها دق کنیم؟ حسین (ع) یعنی تو فکر می کنی ما این قدر آدم های بدی هستیم؟ حسین (ع) فکر آن زجرش را کردی که بعد از تو کسی زنده بماند چقدر زجر دارد؟ دوست داری ما زجرکش بشویم؟

• شروع کردند منت کشیدن، این، این تکه را می خواهم تفسیر کنم برایت؛ آقا امر نیست بلند شوید بروید. گفتند حسین (ع) باشد، ما می خواهیم چیکار کنیم؟ آقا فرمود حالا می خواهید چیکار کنید؟ گفتند که... لا إله إلا الله، چقدر سخت است این حرف ها، گفتند یا ابا عبدالله تو را می کشند؟ باشد، عرضه داشت که هرکسی با من بماند کشته می شود و من هم قطعاً فردا کشته می شوم حرف ها را می شود از کنارش ساده عبور کرد، آخرش قتل اصحاب است دیگر، ولی نه یک دقت کنید ببینید این چجوری بوده که بگویم از اول خلقت تا آخر خلقت این یک دانه بوده، عاشورا همین یک دانه بوده.

• گفتند یا ابا عبدالله تو را می کشند، حالا من صریحش را می گویم، آنها که نمی توانستند این جوری بگویند، راحت حرف بزنند، داشتند دق می کردند، هرکسی به یک زبانی این حرف را زد. گفتند حسین (ع) شما فقط به ما اجازه بده منت بگذار سر ما، بگذار قبل از تو ما و ایستیم قبل از تو ما را بکشند. مثلاًها بگذارید من سؤال جواب بکنم، به اصحاب بگویم، بگویم اصحاب می خواهید برای چی کشته بشوید؟ بخاطر امر خدا؟ امر خدا را

که برداشت. گفتند نه ما می‌خواهیم بخاطر ولی خدا قربانی بشویم، الان کارمان گیر این آقا است، اگر این آقا اجازه بدهد ما در راهش قربانی می‌شویم، اگر اجازه ندهد، خصوصاً اذن که داد الان، امر هم بکند برویم باید برویم، آن وقت آقا تنهایی به شهادت می‌رسند ما هم به درد آقا نمی‌خوریم، ما چه باشیم چه نباشیم آخرسر آن خاک عالم به سر هستی خواهد شد، حسین(ع) را می‌کشند، فقط آقا اجازه بده من برایت قربانی بشوم.

- قربانی می‌خواهی؟ قربانی؟ می‌خواهی بروی میدان من سر راهت قربانی بشوم! لذا اگر شهدای همه جهادها در طول تاریخ بشریت شهید امر خدا جهاد هستند، شهدای کربلا شهید ولی خدا هستند! نه امر خدا، و این یک جورهایی، یک جورهایی، یک جورهایی خیلی تفاوت دارد! شهید راه ولایت شده، یعنی، یعنی خود ولی، ولایت هم نه خود ولی! فدای حسین(ع) شدند اینها. شهدای صفین فدای جهاد، عمّار فدای امر خدا شد، هرچند زیر سایه ولی خدا، اصلاً امر خدا هم زیر سایه ولی خدا است، جعفر طیار فدای امر خدا شد، همه، دیگر شهدا من کدام‌ها را... حمزه اینها همه فدای امر خدا شدند.
- اما در کربلا هرکسی به شهادت رسید، اینها اجازه گرفتند من قربانی بشوم فقط برای تو، برایت بمیرم. پای رکاب امام زمان صد قطعه بشوی ها فدای امر خدا شدی، فدای ولی خدا یک‌دانه کربلا بود تمام شد رفت! تو فقط می‌توانی تا قیامت برایش گریه کنی. دیگر کسی به این مقام نمی‌رسد.

- خب آقا ما چیکار کنیم؟ تو تا آخر عمرت گریه کن، آن دنیا هم گریه کن، آنجا هم بروی گریه می‌کنی برای آنهایی که یک فرصت استثنائی؛ شروع کردند از حسین(ع) منت‌کشی کردن، آقا تو رو خدا اجازه بده. لذا هیچ جنگی اذن میدان نداریم، اینجا

حسین(ع) کریمانه لطف کرد کمی تأمل کرد، همه منتظر هستند حسین(ع) چی می‌گوید، وای! همه بیچاره لب‌های حسین(ع) هستند، همه درمانده صدای حسین(ع) هستند، آقا اجازه خواهد داد یا نه؟ نکند فرمود بروید، اجازه داد بروند مقدمه امر است به اینکه بروند، دارد نرم نرم به ما حالی می‌کند؟!

- داشتند هلاک می‌شدند، یک کمی حسین(ع) نگاه کرد، بعد یک کمی به اصحابش نگاه کرد دلش سوخت، دید نه اینها خیلی دوست دارند حسین(ع) را، دید خجالت می‌کشند اگر بروند. یک نگاه به عرش و کرسی کرد، یک نگاه به عالم بالا کرد، دید مادرش هم دوست دارد اینها بمانند. از یک طرف دلش نمی‌آید یک دانه زخم شمشیر به اینها بخورد، از یک طرف دید آخر این بیچاره‌ها هم همین یک دانه فرصت است دیگر، یک کمی تأمل کرد بعد یک نگاه مهربانی کرد فرمود باشد، بمانید! دیگر اصحاب می‌خندیدند، دیگر اصحاب به وجد آمدند، بربر شوخی می‌کرد، گفتند بربر شوخی می‌کنی؟ گفت من در عمرم شوخی نکردم! گفت من در عمرم اهل مزاح نبودم، ما الان می‌دانی به کجا رسیدیم؟ شاید یک وجه خوشحالی بربر همین باشد که آخر نمی‌دانی حسین(ع) به ما اجازه داد، اجازه داد!

- این صحنه را درکش بکن، حسین(ع) به ما اجازه داد! لاإله إلا الله، لاإله إلا الله! زبان حال آنها با حسین(ع) چی بود؟ حسین(ع) الهی دورت بگردم، آقای ما، مولای ما، ببین به ما اجازه بده فدایت بشوم، ببین اگر تو تک کشته بشوی خب این یک کمی حالا برای ما که زشت است هیچی، حسین(ع) برای خودت هم خوب نیست، برای عالم هستی خوب نیست، برای کائنات خوب نیست می‌گویند، بگذار باشکوه‌تر بشود حسین(ع)، وقتی می‌خواهی روی زمین بیفتی کلی کشته‌ها کنارت هستند، این صحنه

زیبایی است بر حماسه تو می افزاید که یکی یکی ما بیاییم جلویت بیفتیم روی زمین، تو بر جسد ما عبور کن افتخار کن!

• تا روز عاشورا فرمود اصحاب من، آقا زادگان، اشراف، خوبان عالم برخیزید، چرا دیگر صدای من را جواب نمی دهید؟ حسین (ع) بگذار ما بمانیم یک کمی به شکوه این حماسه اضافه کنیم. هرچند ماها هیچی نیستیم برای تو ها، اما بالاخره... دیگر آقا بالاخره اجازه داد. لذا فردا عاشورا اذن میدان بود، اجازه بود، آقا شب عاشورا اذن داد فرمود باشد.

• حالا امام حسین (ع) چیکار می کنی؟ اول دلت می سوخت فدایت شوم برای زخم شمشیرها به بدن شان، فرمود من درد زخم شمشیرها را از شما برداشتم، زجر نمی کشید. اگر حسین (ع) در کربلا اجازه داده باشد یک نفر زجر بکشد ها، آن فقط ابا الفضل العباس (ع) است! عباس (ع) تو حسابت فرق می کند. عباس (ع) من تو باید صبر کنی، تو باید با من شریک باشی در دیدن بدن قطعه قطعه علی اکبر، تو باید زجر بکشی در دیدن بدن قاسم بن الحسن، با تو کار دارم عباسم...

• هرچی آمد اجازه میدان بگیرد هی حسین (ع) می فرمود «أنت صاحب لوائی» من امیدم به تو است، تو صاحب پرچم من هستی! عباس (ع) می گفت زود چشم، قبول می کرد. اگر می خواست قبول نکند ممکن بود حسین (ع) بهش بفرماید عباس (ع) می خواهی قبول نکنی دیشب که بهت گفتم برو! حالا که وایستادی صبر کن، البته زیاد اذیت نکرد عباس (ع) را، دید دیگر عباس (ع) طاقت ندارد، من زبان حال می گویم فقط حسین (ع) ماند و عباس (ع)، گفت عباس (ع) وایستا هرچی من هم دیدم تو هم بین بعداً برو،

یک دفعه حسین(ع) یاد علی اصغر که افتاد یک نگاه به عباس(ع) کرد گفت نه اول عباس(ع) برود. طاقت ندارد، طاقت ندارد.

- عباس(ع) آمد جلو، آقا اجازه بده بروم، برو عباسم عباس(ع) گفت اما آقا یک چیز را طاقت ندارم، درست است می‌خواهم بروم قطعه قطعه بشوم برایت، اما این دلم توی لب‌های تشنه بچه‌های تو است، اجازه بده اول آنها را سیراب کنم. این جوری نمی‌توانم جان بدهم! اول اینها را سیراب کنم بعداً با خیال راحت بروم. یک کمی راحت تر بشوم، حسین(ع) با ناامیدی یک نگاه به عباس(ع) کرد، فدای دل رؤفت بشوم داداشم، باشد هرچی تو دوست داری.

- رفت مشک را برداشت جنگ نمایانی کرد، خودش را به آب رساند. هی توی راه به خودش می‌گوید الان لب‌های تشنه بچه‌های حسین(ع) را سیراب کنم انرژی می‌گیرم با خیال راحت برای آخرین بار لبخند روی لبانش می‌نشانم. عباس(ع) خیلی انسان بزرگ و با سلیقه‌ای بود، گفت هرکسی با اینها خداحافظی کرده اینها را گریانده، من اینها را سیراب کنم همه‌شان را می‌خندانم می‌روم.

- هی توی دلش می‌گفت الان سکینه را لبخند روی لب‌هایش بیاورم، برای آخرین بار رقیه را بغل بگیرم، خودم یک ذره آب روی لب‌های علی اصغر(ع) می‌گذارم، آن کوچولو عبدالله را خودم بغل می‌کنم آب بهش می‌دهم، این جوری وداع می‌کنم، یک کمی آب به زینبم می‌دهم می‌گویم بیا خواهر برای خودت آوردم همه را آب دادم. این قدر رفت توی خیالات قشنگش دست‌هایش را زدند نگاه نکرد...^{۶۵}

الا لعنه الله على القوم الظالمين

^{۶۵} علیرضا پناهیان، دهه اول محرم ۸۶ - هیئت محبین اهلبیت - شب هفتم، <http://panahian.ir/post/>